[illegible]

بهانه زده ... حروف دهم در ضبط ... [illegible]

ب ب ا ا ی ت ت ب ب ب س س

خ ح ا س و ه م ی ی ع ک

ف ف ط ق ا ش ک ک پ ی ص

ت ت ق ق ب و ب و م ک

ی ی م د و ب ب ه ی

ت ب ا ا د ف ف ا س س

س ت ت ب س س ت

ت ت ت ت ی

ی ی ی

اب ح د ه و ز ح

ط ی ک ل م ن س ع

[illegible]

[illegible]

چه که به جهد تن زلال الامال زیر آورد
ملک ... پس زرد ساحل ...

[illegible]

۲

بسم الله الرحمن الرحیم

ای نام تو سردفتر مجموعهٔ راز ها آن به که کنم نسخه بنامت آغاز ها
از نام تو مجمل جهان گشت درست ها وز ذکر تو قانون دو عالم
شده ساز ها تفصیل هر مجمل و مجمل هر مفصل حمد حضرت پادشاهی را
واریست در صحایف رنگ آمیز اوراق خزان و بهار
و اوراق سفید و سیاه لیل و نهار رقمی از دفتر
آفرینش اوست و ورقهای رنگین دفاتر کل رنگ عاد

دو ... الخ

وجوه العین و دیده رسیده در کتش جلا مجلی از نسخه دانش بینش
او نظم او نیز رقم کشیده اوست ها هر نسخه
اوست تا دیده اوست ها محاسبی که بعث تحویل
افلاک و انجم را آثار رقم رسیده و افکار صاحبه سرمایان
عالم خاک و محاسبان در حجب لوراک مارا است
قادری که ... دور اندیش عقل اول ورد دفتر خانه
نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا از لوای ثنای ...
از انعام بیکران و احسان بی پایانش عاجز نظم هر که
جانش بود در بدن ها گر شود هر بن موی تنش دهنی ها
ور هر دهنی گشته زبان ها هر سر موی بصد نطق بیان ها
الی الدهر سخن یار کند ها هیچ کس قادر شکر نتوانند
خواند و در آن بجا ها شکر یکدفعه ز انعام خدا را سریع

الحساب بر مضمون بلاغت مشحون ان الله سریع الحساب محاسبه
اعمال مستوفیان خزائن ولله خزائن السموات والارض
دفعه بفروغ نماید رسمی از جمله منطوقه کریمه فوق کل ذی
حساب بصیر اوراق کتابهٔ سدکان ها و نسخه عیاب و بعضش را از
وزره کتاب ماند ... و بموجب حکم همایون مستوفی
... در روز حساب بر نهج صواب محاسبه
اعمال مذکوره عمال کل و جزو را دفعه دفعه بروز رمان تصحیح
بموجب آیه کریمه و هو الا له الحکم و هو اسرع الحاسبین
حاکمی ... اقتدار و سلاطین ... مدار و خواص کام کار را
زینت ... در اصل خان و خان
اوست و اکاسره عالی مقدار و اباصره زور کار را
علا الاتصال ... حکم و فرمان اوست الله

ما حکم الحاکمین ها بشر دستانان گردون فرزار ها بدرگاه او بر زمین بار ها
صباحی از بمحض قدرت شامله از بیاض دفاتر و سیاهی مداد
نمرقوم و جعلت اللیل لباسا و جعلت النهار معاشا مرکب
روز و شب را از مرتب نمود مبهر عین لطف عام ززا
قلم و نون دوات که گاه تعبیر معنی نون و القلم
گاه بیان آن من الشعر لسحرا نماید چندین
هر از صور کون و مکان ولیکن از صفحه حساب هر دل از لوح
نسخه آفرینش نقش نظم ابکه بلوح قلم کرد رقم ها
بر سر لوح قلم حرف قدم ها حیثمه قدرت قلم که ها
موج فیض از دل دریا بکشاد ها رانچه در کار که او قسمت ها
... ها طرفه نونیت که ... ها
... ها هرکه ... ها

عارف بكنه نون والقلم است ها حكيمي محرران كارخوانه حكمتش
مي‌نسبد جمع وخرج چرخ نيلكون وتحويل وتبديل روزكار
بوقلمون سايه پايه بارفيث فرمايند كه افحسبتم انما
خلقناكم عبثا وانكم الينا لاترجعون نظم روبتو آرزكيم
كه قادر توئي ها نظر ده سنك دفتر توئي ها بادنشان كر
بتوند هدبدايع ها وداغ شوردل نظاره داغ ها وردهدش
جلوه بهر زيوري ها هر ورقي باشد ازآن دفتري الحمد
بقاي توئي باقي سراب ها انك المبدا واليك المآب
عظيمي درروم يقوم الحساب مهندس ال ديوانخانه مرحمتش استيفاي
نويسندگان دفتر صدق وصفت وكاتبان ها ديانت
موس كعبه بسر حسابه نمايد كه هل يستوي الذين يعلمون
والذين لا يعلمون كرمي درگلستان حكمت احسانش

ممبوش

سنبو فنان رياح بر صباح وركن سنبد كل دفتر غنچه را
كشايد منعم حسابداران قهر رشد شيت روزنامچه ايام
در وادي احسن از قلم سبزه وسياهي لاله را اوراق
دفتر نسرين ونسترن ثبت نمايد نظم شيرازه كن جزو
كل ها ودم بهار چو بنده خار بلبل ها ازكيسه غنچه بند فرما ها در
كاسه لاله سنگ فرسا ها گلگونه چهره گل ازروي ها
خونابه چشم بلبل از روي ها بخشنده حاله ارغوها
رسوده سنگ طينت ياقوت ها استحالي دري كه از كاف
مبادا آدم بين الماء والطين ونون حوت ولكن رسول الله
وخاتم النبيين كه اشارت به حرف كن حجت بنحواي
شريفه اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون كاف
قدرتش چندين هزار بدايع وصنايع كاكون براوراق محن

روزكار بوقلمون تحرير نموده وجل وعلا حاكمه مضمون لولاك
لما خلقت الافلاك مدبر كارخوانه خلقتش ووجود محمدي
رسالت ايجاد نوع موم بل افلاك والانجم ونمود آن محمد
عاقبت محمود وصاحب ديوان يوم الموعود نظم محمد
كش قلم چون نام ورحش ها هرش حلقه طوق گردنها
خط لوح عدم زان حرف خاكشيه ها ازان سر حلقه ملك شهها
توانه شد رسر حالش آگاه ها خرد با جمله دانش حاش كند ها
ورين در رسالت وشن ابت روشن ها سمش روزي ازبهشت
گلشن ها چه بارست ازخلخال داغش ها سر دين
روشان شيه با ميانش ها چو بشت انكه در ديوان هستي ها
رفته ناجي بيش دستي ها چو نام احمد بت نام او رجو ها
مكرم تربخو ازهرچه باشد ها سر دفتر كه ماست ونص الناس

محمد

موجهات جمال فضايل وكمالات دهي ودين مورد
كريمه وما ارسلناك الا رحمة للعالمين سبب ابتزاج حقيقت
وچهار واسطه ايجاد اوراق ليل ونهار لؤلؤ ثمينه اي كه
رجال دل البته صبر وقرار ها دل اهل كيفيت حالان
زان كهتار ها معهود توئي وگرنه كي بودي اثر ها ز اوراق
عنبر وسيه ليل نهار ها شهنشاه عرصه لولاك كه ذات
سامي سماتش بار زر عدل وميزان احسانش سلطان تحقيق
لمع الله كه باقي خان العاشق زياده ازموابد حليت
انس جان نظم توئي بارز عدل ميزان جان ها دگر چون ما تقي
دنيي فاني ها انتظام دفتر مجموع افلاك ها در اوراق
نسخه ارباب الالباب اوصاف كمالش محمد سيد الكونين
والثقلين است ديباچه نسخه عالم خاك وجود باجودش

و انشاء فصیح دفتر کونین است نظم دفتر کونین را دیباچه
اوست ٭ جمله عالم معنی و مسند خواجه اوست ٭ صاحب دیوان
که چون قانون نهاد ٭ دفتر کونین را تصحیح داد ٭ سروری
که ذات مطهرش نامه رحمت عالمیان بود که از تعلیم فطرت
داشت و خاتم انبیا و رسل اولو العزم که از راه قدر
و شرف نگین خاتمیت در انگشت داشت نظم سوادات
تو ذال نافه در تست ٭ که از تعظیم داری مهر بر پشت ٭ زخط
سوره یوسف تو را زد ٭ چو بسم الله نقش مدبرش اوست ٭
تو نه کون مکان را قرة العین ٭ طفیل از وجودت قاب
قوسین ٭ افتاب طلعت زرنشرم خط عنبرینش دلبر
چهره ماه علی الاتصال در زیر چادر شب کرخته خورشید
منظری و از رشک صحایف رخسارش نسیم صبا اوراق دفاتر

گل اهر صباح

گل اهر صباح در آب ریخته ٭ یکو رق زاوصاف حسنش
خواند بلبل در چمن ٭ دفتر گل را صبا بر هم زد در آب ریخت ٭
امی که انامل بارکاتش بی دستیاری قلم و دوات دفتر
رسالت را از روی تحریر نموده رقم ترشیف و ترقین صحف
اولین و آخرین کشید نظم که نقش غالیه سا هستی ٭
و در خط انگشت نمایی ٭ چو تو کو چراغی مدارد ٭ باغ تو کو
بای کلاغی مدارد ٭ چون ز تو خواندند نوشتند هم ٭ اگر تو بخوانی
موی چو غم ٭ از تو نشسته است تعیدی امید ٭
نه که بسان بهی زر نشیند ٭ از تو یگانه با وجود انکه در مکتب خانه
مدارس ورق نخواند و سبق بکرار انده توقیع موت را
بر تو غنچ تعلیق نموده خط نسخ بر نسخ انبیای پیشین کشید نظم
مدد انس هو لوح لوشا حرف ٭ از هفت اختر درگرفته ٭

حرف ٭ چو کز خط مدادی انگه فر ٭ حسن بحطان نه
نکوتر ٭ عرش جاهی مهر و شیر عطارد محرر دفتر جلاله
قدر و جلال اوست و صفحه زر افشان مهر اعظم ورقی از
دفتر روزنامچه کمالات اوست از پی تحریر حکم عالیش تیر
و تیر ٭ مین نشیمه اول نیمه دفتری ٭ در سر ایستان
قدرش تنگی التحجم رفلک ٭ قطرهای شبنم افتاده
بر نیلوفری است شهوار رسی در شب معراج براق برق رو بوش
وی لطف نیست در هم لحظه که عطارد فرق عطارد افتاده
بر براق فکرانش عزم معراجی نظم کاسه ایست آن
الله ای اسری بکه ٭ هیچ سرگوار اندر عهد عشرخو ٭
در سیه کاری قدم بنهاد این کو انکند ٭ مرغ تیزپر وهم
هیچگونه مرتبه راه بختیه امن در سر راه المنی از کلاب ظهر

مضمون ولو د

مضمون ولو د و نوبت المنه لا وقت تا رماند نظم چنان
کرم در نهیه قربت براند ٭ که در سدره جبریل از او باز ماند
که گر یکسر موی برتر پرم ٭ فروغ تجلی بسوزد پرم ٭ ان آفتاب ماه
شکوف و ان اکب نافه عنبر شاف الحیات در شب
معراج مقامات او نبود خضر حاکب جسن استانه قهر ر
بوطنمش و آن رسولی که مکان قاب قوسین ظهور او بود و
علم دفترش دفتر حاتم به نعیمش نظم لکل نبی في الایام
فضیلة ٭ و جملتها مجموعة لمحمد ٭ صلی الله علیه ما اقطر اللاله ٭
الی قیام الساعة وساعة القیام ٭ وصد هزار صلوات صلوات
سامات و تحف تحیات زاکیات نثار روضه مطهر
شهوار سحاره اهل اذ و شهنشاه سرایه لو کشف الغطاء
مظهر آیه کریمه هدی و رحمة للعوم تو شئون و از

واجب الاحترام وزیر امین مانند هارون کریمی در احسان
و تتمه مراتب رفاهیه الطاف بیکرانش حاصل از نعم دنیا
و دین و دولت شهریاری از رقم مهر و محبتش اتصال
اوراق دفاتر ارباب صدق و عقیدت اسیری که
بسته تیغ ابر زر گوهر نگارانش بارش قوم به عبرت کفر و
ظلام از صفحه ایام حکمش نمود سروری بر نقم تیره خط لفظ
دین مبین سید المرسلین را از اوراق زمانه ایشان نمود
نظم فهم و هوشش مشکلات ملک و دین بگشاده‌اند ؛ دست طبعش
سیم و زر را خاک بر سر کرده‌اند ؛ سر دفتر اهل کرم و انعام
الطاف شفقتش نسبت به مساکین فقیر و صغیر و کبیر عام نموده و یطعمون
الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا ؛ دیباچه زر و باجه زر با
که بمضمون علامت مقرون او فوا بالعقود همه ذات شریفش

بهرام دیگر

بعهد و نذر وفا می‌نمود که یوفون بالنذر و یخافون یوما کان
شره مستطیرا نظم ای را که انیه با حقیقت در وفا
آیه یوفون بالنذر است در حالت گواه ؛ نوح را در شکر اگر عبدا
شکورا گفته شد ؛ زر به رتبت حکم گو را انه ز اهل آگاه
گر سلیمان خلعت ملکه عطا نافت ؛ آیه ملکا کبیرا صفت نوبت
از جهد او مسطور در دفتر انا مدینة العلم و علی بابها صاحب
سند است یعنی بمنزلة هارون من موسی درج دانش را
دولت دریای معنی دیده‌اند ؛ از نفیس را گفت فهرست
دفتر گفته‌اند در آل و اولاد نفیس هر یک احداث
ملک ولایت و مهر سپهر هدایت سند سیما الله کوه و لا
عرش برین و ان فهرست دفاتر صدق و یقین دان
در نوباوه باغ رسالت و ان در سر ریاض جلالت للمصطفی

سبطین گلبن مرتضی و الدین گلزار زهرا قرة العین نظم
عذار و ابهم تحفه کیجا ؛ من الله الذی خلق البرایا ؛ و چون محبت
و مودت اهل بیت سبب دولت دارین و موجب سعادت
سرمدیه مؤلف این رسالت را در بند و حال قصیده در منقبت
حضرت شاه اولیا علیه السلام از نتایج طبع شد تیمنا باسمه الشریف
و تبرکا بالقاب المنیف قلمی کرده دهی ببند المؤلفه ای ز سبزه
خلعت هوای باغ معنبر ؛ ما که شد چمن ز سبزه رنگ طارم
اخضر ؛ از شمیم سحری شد چو باغ مزین ؛ شد از نسیم
بهاری فضای دشت معطر ؛ شکوفه هست از سر شکوفه
ابر بهاری ؛ شگفته شد و آن باغ را همه جا در التحریر
گلستان ساله مبتل شیره را ؛ ز روی ورد شده چو
کف پا گل احمر ؛ بروز ضیمر تو هم بالهای زر از است

ابر بهاری

و غنچه صبح و صلت شام سحر سفر ؛ ندانم ار ز حجب غنچه
سلسل بوستان ؛ چو گشت بهر زارش بدان که زرد و
چگونه شاد زید چون شنیده است که رنگ زرد
بیاد و فا چو ماهش حقیقه دیگر ؛ ز بالکدامی غنچه در حرم و عرس
بحر نسیم بهار اگر از سر صبیر ؛ شده است بادکی
غنچه بتجمره بوستان ؛ ز رنگ باد صبا حسن این حیه نشت
مگر ز احوال روم سوی بستان از هیبت گل چو انگار جه
سان رو نگه که است سرخ دلبر ؛ ز هر طرف صحرا
به انواع چون دل لاله ؛ ز هر کنار راه ز دلم چو بار صنوبر
و میده طرف جویبار نرگس رعنا ؛ مدام در سر او هست
می بیاد که و ساغر ؛ نه انم زر جو سبب ستایی رنج خمارت
چه جام لاله بر لب نمو ریابه احمر ؛ نفته بر طرف کلرد

صحن گلستان ز فیض باد بهاری گرفت نکهت عنبر
کرده غنچه چو برقع ز روی لاله حمرا ز بهر دفع حوادث
سینه ریخت بر آذر ز باد سرو برقص بغرس از بهاری
کند نثار بهر دم هزار دانه گوهر همیشه سرو بهی ایمن از خطای
حوادث مگر بود عم سر ابن عم پیمبر امیر بهر ولایت امام
اهل هدایت شه سریر سلونی که هست در حشر
شفیع مذهب پیمبر مثال ذات شریفش بغیر خویش نبی گو
این بهر سمر شد چو سرمه و لیک بعد زمانی که در شرف
حرف ابعل نابت برابر ز روی سر سجده خلافت
زیلان ز راه عز و شرف قهر بسته بنده قنبر کجا
بقصر رفعت بهات قطار ز آن رخ رخ کرت
حد سر به زیر جان مهر ار گشته نور بخش هر روز نهد اورنگ

وانی

جو نیش برخ زر در بچه خاور ز روی امر به تقبیل آستانه
قدرتش ازان نهست ز دلبر از آب خضر گرمی تر
زهی سعادت آنکه ز سر اخلاص زخاک کوی تو
ساخو مدام باشن بستر علو مرتبه این بس تو را که گفت
رسول حدیث لحمک لحمی و خوانده از ره لطف او را
نه پرتو رای تو بر زمانه فتادی وگرنه مهر فلک کشتی
از رخ تو نور رضه ق دم کوی با صبح تا بر در رفعت از رخم
مهر بکوی طلوع دم محشر زهی همیشه تو قصه سیر
براهو زهی ز عدل تو در چشم مار رقیه کبوتر توان
مبند خانه بکشند ملایک زهی بهمت ازجا
رکعه ز رنو افسر بروز معرکه گوهر دل به تیغ تو کو زنی
به پیش با روی تو جست مثل قلعه خیبر که گر کنی عزم فتح فغفور

و ان

نگاه ز تو کوه حصار چرخ مسخر ز رشک تیغ تو افکند سر ز خجل
منافق ز بسکه دست تو افشانده در جهان زر و زیور نشد آن
پهلوی دین از فروغ تیغ تو فربه شد است کیسه دان ز
کرم تو لاغر ولا بعصیت آلوده دامنست جو ما شدم
امید هست که گیری بحشر دامن حیدر بکش بکنگره ها گرت
هوا است ز نوکش می طهور دما دم ز دست ساقی کوثر
نگار لطف بر احوال عاجزی نظری کن گذشته است
رنجور زمانه عاجز و مضطر تنیده است رنجور نیک کاک مهر لیث
تو ابر رحمتی او را باب لطف بپرور سکینت از تو از تربیتش
راسمانه احسان ز سحاب هنر دراز در تو رد دیگر همیشه
تا ز کوکب شود سپهر مزین مدام تا بد از مهر ماه چرخ نو
مدام دولت دین تو باز در کرمت بنقای آل عبای طاهر اولاد حیدر

امید برم

امید برم حضرت باری آنست که این چند کلمه که کیفیت
موجب رفع درجات گردد انه جواد کریم بالعباد رئوف رحیم
لابعد حسین گویندهٔ مدون این دفتر و مصنف این نسخهٔ روح
پرور بندهٔ فقیر حقیر معترف بعجز و تقصیر ابواسحق عنایت الله
الکرمانی بلغه الله نهایة الآمال و غایة الامانی در زمان جوب
صبا صهوتست که حوالی عذار جوان شرب عذب حیات
از کوثر صبا ابوا ابتدا آوان جوانی و خلاصه
ایام زندگانی همیشه خاطر فاتر بکسب علوم و استفاده
آن مایل و مولع بود اکثر اوقات با وضیع و شریف و صغیر و کبیر
از این مقوله صحبت می‌شود و پیوسته در مدارس علما و
مجالس فضلا در هر قصه حصه بدست و از گوشه توشه
و از هر خرمن خوشه یافته با بسیاری از فنون علم نکو

و معانی و بیان و منطق کلام و سایر علوم دینیه و معما و لغز و سایر آنچه مجرد
وقوف حاصل شده چنانچه علما و فضلا و بلغا و دها حقیقت
آثار در کشف رموزات زمرهٔ فضلا و حل نکات جملهٔ علما
استحسانات می‌گفتند و جوابهای دلپسند و تمهید ازو حمید
می‌شنودند و از جمله بخواطر میرسیده در بعضی حال مطالعه
صرف و نحو اشتغال داشت که از فضلای زمان شنیده
بر سبیل تردد پرسیده دو بیت از قصیده مثنوی
شاعری از شعرای زمرهٔ سابقه دختر که از [illegible]
گفته و معنی مصراع سابع آن پوشیده است [illegible]
بیت نظم قالت لترب معها حالة في فقرها هذا الذي
اراه من قالت فتى شكوه لعظام عاشق قالت لمن
قالت لمن قالت لمن در بیت معنی آن چوگاه [illegible] شود

بالهام ملهم

بالهام ملهم بخواطر رسیده ضمیر که در قالت اول
راجع بمادر حسنست و ضمیر غیب چنین دوم است راجع
بهمزه اولا و [illegible] است و ضمیر فعل سیم نیز
راجع بمادر و حسن معنی میشود که گفت دختر باد شاه
که عاشق کیست گفت عاشق کیست میگوید عاشق گفت
الحاصل این معنی جمال عجب نموده در لام [illegible]
نوشته بر سبیل مباهات پیش علما و فضلا نقل نمودند
بعد [illegible] احوال از [illegible] نظم ای در علم [illegible]
هدایت [illegible] حاصل نمی‌شود
چون حضرت واهب العطیات در ازل استعداد را
از علم حساب بهره داده هر کاران بالکلیه حالی نمودم
از جمله در استعمال [illegible] قبل [illegible]

زمانه و استادان فرزانه از فقیر حقیر سؤال کرد
که یکی از تاجران سه نوبت توجه کار کرده هر نوبتی
دیناری کیهت نمایه و ده دینار تصدق فرماید
در نوبت سیم چنانچه از اصل المال که عایت چیزی
نماند آیا اصل المال او چه مبلغ باشد بنده کمینه دفعه جواب گفت
که می‌توانم بجهت دینار چهار دانگ سیم بوده
بسیار شفقت و مرحمت نموده نظر لطف شامل حال این فقیر
کرده اند و چنین نموده در علم حساب نظیر [illegible]
شریف عدیم المثال کجا ای بود نظم هر که زسعی چیزی
یافته است از دل چو نطقی یافت است چون قصه
عمر زر [illegible] گرفت در تحصیل
این فن شریف سعی بسیار [illegible] نظیر

وجه دیگر

وجه دیگر اطلاع حاصل شد مکتوبات این علم لطیف
چیزی از خواطر فاتر پوشیده نماند چون هنر و مجرب
[illegible] القاب [illegible] صد هزار [illegible]
هر چند [illegible] کجا دید خبر در آئینه و آب نظر [illegible]
[illegible] و اقبال [illegible] هر چند از جانب مشرق
بمغرب رسیده شاهنشاه جم جاه عالم
پناه مظهر الطاف حضرت الله مورد کریمه ان الله
یامر بالعدل والاحسان خلاصه امتزاج ارکان
الملک والدین تو امان صورت رحمت الهی
جامع آیات پادشاهی نظم از جبینت نور لطف
الهی ظاهر است ظاهر اسرار لطف [illegible]
[illegible]

اقلامی کوثر و تنری ؛ فلک قدر یکه صحبت مهر لب داره
رافعش و فرع الیت کبری بر طاق نهاده تربانرلی
برتسیم محبتش اوراق نسخه مجموع سلاطین نات دلجه نظم
شاهی که دفتر کوه محبت صحبت او ؛ کاهی باد کاه باد روان دهد
در ملک دستیار رقم گشت تیغ او ؛ تا مار کوشال کمند و کمان دهد
یکروز دجله جرح دل دست او نجه ؛ هر درهم بحر کف هر کبر کان دهد
وین تمامی و خسرو همایون همام اساسی سلطنتش سایه رحمت بر سر
عالمیان انداخته مجاری ماهچه لوائی فلک فرسای جلالتش
افتاب سمت دست و فضای عرصه امکان راکورباخر
نظم چتر شش مظله پست و رشتی خاک را ؛ اهل اقبات
حلاوت الان دهد ؛ سکه ربه یکی دوستی چشمه حیات
در حجوب ماسید همه عمر جاه هر ؛ شهنشاهی و ازنیم ملک نسخه
محرش

محرش مته بناه سر کنش جاه ری و لیران محبعه ملک
ساری صیقل عه اش رنگ ظلم و سیاه او از همه آورد کاه
سترده ولاوری واز اب تیغ گوهر نگار تیزش بلش
فتنه و کشته تکندر راه ری باستان حوش حی ملک
بر باجوج سد الو سیه نظم ساهد ملکیت عقد کیه در
هیچو تو ؛ دست در اتش باشنبر و حیحر بکند ؛ در حسین
ربست واری نوروش دیدار ؛ ابروا ابهتا شاه داد ری
ارنکند می کنند ؛ هر که راست و تربت قلم سر کنند
کاتب ارزاق نامش حک ر دفتر می کند مشو و ونیز
جمه که تریش نام امتیاج از عرصه الام ر اند اخته نسخه نیز
سر کوه یکی ان زیر دست بکمال ساخت و تکفل ساخته
نظم وصف جهت که نوا نکرشو ده هر ؛ کرچه ز نور قابل

و شیرین کنندش دفتری ؛ او همچو کلکش در عهد رحم
بر کجو ؛ کرچه ز دستش کرفته می کشد از لاغری ؛ افتاب معنی
بر ضمیر مهرش از دریچه امروز ما ظرا احوال زد ذات عطارد فطنش
در سیر قلم از سواد خطش هزار سواد نظم کند نسخه ور روز
نامه قدر دا ؛ ضمیر روز سواد خط شب تاری ؛ شکسته شد
چو قلم در زبان او زبان ؛ نصیب اوست سیه روز و بی گردد ری ؛
هر انکه نام تو بقبول تو گشت عزیز ؛ مکر درم در دست تو
نکید خواری ؛ اگر حساب درم می کنند ؛ در جهان
نو اشتهی درم را بهیچ شماری ؛ چهر سپهر تسلطان
العادل ظل الله بسیط اثار الشمس و اکمل کلاه دعادم
عادماه کام کار که توقیع همه از رانش او دیوان نو د
الملک نثر ان بجایزه اهداء شکوه جلال السر موج
شهریار جوان

شهریاری عنوان صحیفه شهریاری رش دیباچه التعظیم لامر الله
والشفقه علی خلق الله مرتب نظم امیر اخبر دانشها
نوشتن و صفت تو قان ؛ بصد قرآن بصد دست بصد
کلک بصد دفتر ؛ خداوندت به اول وقت روزگه
سکه ؛ معین یا خرو هادی یار و حافظ یاور ؛ سلیمان مکانی
و سروهان دیوان قضا و قدر بحکم انا کل شیء بقدر چهار کاه
بقدر صحایف دفتر اشن رار قم عزو جلال و سیاق در
و جلال مرتب دلعه بر ضلع هر و دی از اوراق ایام و لیالی
روزگار روش و دیباچه سی دست ر حنو تاریخ اقبال
ربا بر زمان قائم منها و من ذالک از استه دانشه دار
مجمل مفصل عواطف چندانکه ازمنران فاش
ابد کرم منعم از مراحم سحاب و نگاه نشار جته باعد

لاجرم روزگار خجسته آثار خلافت همایونش قلم زرنگار رقم
ترقین بر دفاتر محاسن اخلاق سلاطین ماضی کشیده و صبح عدالت
ز مشرق سروری القصه ... فته انه کشیده و ... خجسته خود
و گل ماثر خواقین عالی نژاد در اول تاریخ شهریاری احمد که سعود از
عهد ولادت سنین و الحساب **نظم** سپهر زر زنگار کسی کان
در شش ۞ ملک گیر ساخت در لشکرش ۞ بر آفاق گسترده
ظل هما ۞ در او سایه انجم حق خدا ۞ مگر تو ملت دولان ۞
چو بر بیست شیر او دریان ۞ نه چند نقش در جهان جهرکوان ۞
نماید نظر نقش نظر چرخ در تب ۞ گر از کوه رزی در دریا که
زمینه و چند نه نقشش کمر ۞ بلفظ صد ایا سخن ابر کوه ۞
در طمانینه آسمان کنگره ۞ لالای هانه زر مهر در تخت ۞
سر او در نهای رهاست ۞ سر فرمان ها به تخت تو ۞

بند ۲

بلند آسمان ایکه به تخت است ۞ مکین جو بر شید از شرق ۞
جهانیست ها به در عزت ۞ زمین ... به کف تو انهد ۞
همه با وشاهان غلام تو اند ۞ شب جملگی زرامه اخضری ۞
بن طلعت را سرو سروری ۞ زمین در تن مملکت جان ۞
وجه تو چون جان حکمت زوال ۞ که خورشید بی دریغ ۞
چنین دات الجدا از تیغ ۞ قلم گو بند ور در عهد شاه ۞
مرنه نشن دال گو در ویش سپاه ۞ خدایت ستمه چنین ...
خوان جو ... داش و دین ... ۞ تو را جاودان رحمت بحر و بر ۞
همین ... توفیق ... ۞ صبوح سعادت صبح تو باد ۞
جنود ملایک جناح تو باد ۞ کسی اوست در عز ...
کلاه زر مهر و سر زنده ... ۞ همه زور ... کام جویم ...
باری ... او ... جمع و فرح ... اهات ...

ساعاتش و احاد ان بعشر است و مات آن بالوف مقرون
باد در وجهی قرار پاینده و پاینده باد و اما جلیت که خلیفه
للارض فاحکم بین الناس بالحق مصحح گشته ارایوم
الحساب ... و صلاح مصون باد **نظم** بقیت
بقاء الدهر یا کهف اهله ۞ و هذا دعاء للبریة شامل
چون دعای دوام دولتش ... جمله خلایق فرض عین شده
قصیده در مدح این شهنشاه جم جاه ... که ... گو
لمؤلفه مگر ز طرف گلستان وزید باد بهار ۞ و در نسیم شمیم
طره یار ۞ هزار ... زنهار صبح بر رخ گل ۞ ... دعا ... گل
بار در گلزار ۞ که لطف هوا لاله خاک ... ۞ ...
دم که زنده ... در گلزار ۞ زنده ... در ... ۞
گل ... ۞ ... لاله زار ...

کنون خیشم ... تمار ۞ چو ... جام
لاله جو ... ۞ همانه نرگس مخمور ... خمار ۞ بطرف باغ
نصد کوه بر ... ۞ ... سحر از ... کهسار ۞
وار سبزه و غنچه است ... ۞ گو ده ... وصف ... طوطیان
مقار ۞ چو است ... غنچه غرق خون دایم ۞ اگر درین او
جا گرفت ... خار ۞ ... گل خار جیب ... ۞
درجوال ... تحمل آزار ۞ ... در دست ...
درمیان چمن ۞ ... سحر این ... هزار ۞ ...
... وصال تو ... ۞ چرا که ... دیدار
مگر ز مقدم سلطان گل رسید خبر ۞ که بوستان ...
کف ... ۞ کشید محمل ... بهار از
شکوفه گو درم جمع ... ۞ ز جام لاله اگر ... نرگس

بفرق خویش چرا بارگون نهد دستار ؛ خوست باد
صبا روده در همان شهر ؛ ز نوعروس رخش نهان کند دستار ؛
صحبت بلبل گل ورد هر زمان باشد ؛ که گل بباد صبا کرد راز دل
اظهار ؛ کنون زباد صبا هر نفس می آید ؛ مگر نکهت حباب نهفتش
فتاده که زار ؛ سپهر کوکبه طهماسب پادشاه که اوست ؛ چو دان
مکرمت کان حلم کوه وقار ؛ زهی رسیده کاه مرکبان فلکش ؛
به بند که علم تو نکند اوزار ؛ زحل شرف ز علان در که
تو کرده ؛ ساکنه همه از فیض قرب جوار ؛ زرد زی
جهل فلک که بود نسبت خویش ؛ بیاکه جلالت بکرارد زی
وقار ؛ نه انجمنت ره ولکه فلک بکف تسبیح ؛ همی کند
ز رغول خویش استغفار ؛ زمانه دهر در طور و جوهر است
که بگذشته ز دیگر بنا به رزدی کار ؛ زمام حشم که اوم ذرکه

دهر د

طهماسب شاه

تو شیر دل ؛ چرا که دید تو را نوجوان کهن سالار ؛ به دور عدل
تو شد عالم آنچنانکه نماند ؛ کسی بحال پریشان بغیر زلف نگار ؛
زمانه شد ز کمال سیاست تو چنان ؛ که پس ستم نکند ترک مست که
چو غمزه یار ؛ توان ز عدل تو گفتن چرا که در عالم ؛ خیال کرده
به لطف سیاست تو قرار ؛ که ارگ بره ارگ بما گهان عالم بیند ؛
ز صولت تو نماید ز بره ارگ فرار ؛ بطرف باغ چو گوئی
خرام اسب جو ؛ نکوش هوش برآمد از بهشت و ؛
فغان خلق به سروست برکناره جو ؛ نه از عیب طوطی
کفه اللاله نهار ؛ نه برگ لاله بود بجیب زمین گوه ؛
نه برگ یاسمنست آن فتاده در گلزار ؛ گرسنه جیب
گلستان طرف دامن گل ؛ همین بهر لبت پر زر
درهم دینار ؛ ز نسیم لطف تو گر بگذرد بطرف چمن ؛ دگر جفای

باز ورا دارد اشجار ؛ سموم قهر تو گل حیات اعدا را
چنان بکند که دگر نخوش ابر بهار ؛ ز آب عدل تو شد سبز
گلشن احباب ؛ در آتش غضبت سوخت خرمن اشرار ؛
چه نکته در عمر تو کار اگر شود چو عمر ؛ چرا که تیره تو دارد در
شعبان جوار ؛ از انجمنت شود و تیشه در که تو بهرام ؛ در آن
سبب به بدان آسمان ز ناکیار ؛ بعید نیست که مهر دو فلک
شود ثابت ؛ عجب مدار اگر گردد آسمان سیار ؛ بدوره
وبد تو را چون پیشهر از سر شوق ؛ زبان گشود که ای شهریار جم آثار ؛
ز ابتدای جهان تا بانتهای زمان ؛ بنا به سمت تمیز آن
دهر چون تو سوار ؛ چو نحر عیش نسیم خشنه لیست ؛ چو
روز رزم توئی ز رستم تار سوار ؛ ز آستان تو یابند چهره خود
بر رنگ ؛ گنگ های تو نبیند رخ صغار کبار ؛ به گلرخان

گلستان

کلک ان نشاط بدان چمن ؛ ز مقدم تو خبر داده باشم بهار ؛
به نشاط دین ارگ پس در انتظار بنفشه ؛ ز شوق گل همه تن گشته
چشم کشته در گلزار ؛ ز رای انور تو شمع مهنه آفت
سپهر ؛ کسند ز روی تو خورشید استعاضه نوار ؛ زبان پلاد
که چتر تو گسترد سایه ؛ بهر دیار هر آنجا کی ز لطف گذارد ؛
را غباب جلوت جان شهوانی ؛ دهن که خنده
زند زعقاب ورکه بار ؛ زمین بمقدم تو گردد آنچنان خرم
ز سبزه ها نشین فیض ابر بهار ؛ که روز رزم تو را جو
سوار دیده فلک ؛ بطرف باغ چو گل دیده آتش دغدار ؛
فلک حنب نها تمام سلطنت شد رتست ؛ خاتمه
ختم بر دست بر اظهار گذار ؛ نهاد جمع تو گویم قصیده ان ؛
در حرف حرف بعد بله لولو شهوار ؛ که چو نیز جو شنید این کلام

سحر بیان ٭ زبان گشوده‌ای طوطی شکر گفتار ٭ اگر قبول شه افتد
چنانکه در دو دهر ٭ کز آب شعر تو شویند شاعران شعار ٭ چو
هست عاشق ز مادحان حضرت تو ٭ ز حال او نظر
تربیت دریغ مدار ٭ دعای شاه چو فرضست بر همه عالم
کنند نثار ز بهر دعای شاه برار ٭ همیشه تا بود از آفتاب ماه منیر
مدام تا بود از گردش فلک ادوار ٭ بقای عمر تو بادا چو شمع سه روز
همه عالم تو دوران چرخ کجرفتار ٭ در این ... لیت این پادشاه
عالم پناه به تمامی ممالک محروسه در زمانها ٭ و لطافت
وارسته و سیر آسته و چون خدمت این بود اهلیت ادا شد
غربت و سودای شعر از شوید ای دل سر سبز در موجب
نظم لقد ... عن الاوطان ... آتی ٭
بجمعیت علما و فضلا رسیده و در جهان نیک ...

دیوان

و هیوی و احزوی نماید حضرت ... شهریور اسلام پناه اکابر
علاو اصفیاه سرد فتر ارباب جاه و جلال ملجای اصحاب دولت
و اقبال افاضل پروری منبع کاسه فضیلت را کمی زار
آفتاب تربیت ابر رحمت گستری و سر سبزی نهال
ریاض ارباب کمال از رشحه ابر عاطفت اوست
نظم بیکر افضال را فیض عطای او روان ٭ دیده اقبال را
نور لقای او بصر ٭ هر کجا اوصاف او آنجا بود مجد و شرف ٭
هر کجا سهم او آنجا بود فتح و ظفر ٭ ز عنایت پروری بود
پاسبان حرس رعایا در مهد امن و امان ... خواب
بنماید سروری عالمقدار اکابر و اصاغر روزگار
بحیره ... ذریت ... سایه مجد الاسلام و المسلمین
عون الضعفاء و المساکین مجد ... للامور الدین ... وجه ارشد

عبد الرشید لازال ظلال جلاله و ... الی یوم الوعید ... وقت
گشته بنده را بجلا ... مامور ... چون امتثال
امر شه فرض عین است بنده که بنابر مضمون نظم حکم ... مثال
قدر قدرت تو را ... در کاینات حکم روان ...
ترک همه کارها که ملازمت آستان رفیع المکان ...
از آنجا ... غایت بنده نوازی و نهایت عاطفت گستری ...
این ... را عواید انعام و زواید احسان و اکرام محفوظ
بهره مند گردانید ... اختصاص ... و ... عاطفت
... در ... بخصوص ... د
... که ... زمان ... تا بنائی ... هرگز
چنین ... و ... روزی ... احتیار
... مطالعه ... بزرگ در ...

... کار ...

که کار ... کیش را ... خالصا لوجه الله ...
دلجوئی ... نظم ... این ...
خیال ٭ که ... ان ... ملک ... ٭ لحظه ...
احوت ... دارد ٭ از آن دانه گران ... ٭
... بهشت ... دام ٭ هزار ...
... ٭ ... تخم ...
در انعام ... خوانه ٭ ... تخم ...
رسم کاو ... دارد ... ٭ اگر ... قبول ...
شود ... زمین آسمان ... ٭ ... چون
... کاو ... ٭ ...
در ... ٭ ... خوانه ٭ همی ... عاطفت ...
کرمان ... هست ... دمی ... تمام ...

نسیم جنت در هوای فضای گلستان او جاوید و مخوی
کریمهٔ عرضها السموات والارض درباره او مهتی و سودای او غلغله
سلام انیس از زینت شمامهٔ خس کنایتی مد طیبه
در ب غفور **نظم** ای با نهر یاری که از ابر دریا
کف بر سر آمد بگوهر فشانی بنده بر خلاقی ذات
خمسه دعای تو واجب بود جمیع الی یوم نور بسط حسن
میت و صفای طویت حضرت واهب العطیات
از دفتر انعام و نسخهٔ احسان درباره او مسیح ورع
مخصص نعمت ثمرهٔ فواید کواقع بنتایج کلیه و عامله
تصنف نعمت ثمرهٔ این فرزند رشید درباره نشر
علمی مقرر از اجل عمر و جمال با کمال آن رنگ زردی
هر غم و الم **نظم** نعم للا دگر و

للاولادی

للاولادی دو در او صدف تسلیم در راه آمدند آن
کمال دولت و دین در همه باب رشید وای سبک
منت در نهایت کمال رتبه نه ز مهر و مه این در عنا
وان در علو رتبه نه ز رتبه کان این در سخا وان در نوال
روز خطاب او بخواهد بود دولت انتساب از کتاب
این بخواهد جست کردن تفأل شمامهٔ وردی ز رساله
نامی تمام حضرت ص الله تعالی با
انفس الله التعالی والکمالات وللاستیه **نظم**
خاور بحکم مهر چو اسمان صفت واقف بخود مهر
افتاب ورز مهر دولت جوانی شمائل و ضد لفه
تو باده باغ بهر یاری افتاب فلک مهر ز کام زری
نظم مهر تو خواهد کند

زر منتش این شیوه که بالای تو راست سر و جوان
در باغچه نوبهاره کو سایه قد تو دیدم زکجا تاکجاست
سر دفتر مجموعهٔ مسکود و ارباب مهر حاصل دل آب
سوخته مهر سپهر خورده و از جهت عذار
گل افتاده خط دلفریبش و از رانش رنگ سبزست
قلم نسخ بر دار مشک او فرو کشیده سر خطش
در رنگ عارض نسرینش حضرت و بست از احوال
چشمهٔ حیوان تازه رسید **نظم** با رنگ
دایره نسرینت سبزه خط تو از آتش رنگ است
ور دل اینکت گو برآور دارد گرد مشک
تو که بر گرد گل نسرینت خال خط دهنت چشمهٔ خضر
ظلمات رخ و زلف و دهنت یوسف چاه

مجمل

مجمل نسخه مرحمت و جان در همین عاطفتش افاضل
روزگار و اکابر اصاغر این دیار سرفه و آسوده اند و مفصل دفتر
انعام بی پایان و الطاف بیکران او در دمندان
مهتابان در سایه از حمایتش بغرض عغوده اند افتاب
طبعی در شعری نظم رده وارث زرین افتاب منیر صفحهٔ
تمامی بابش نسخه او تعلیق نهایت عطارد فطنتی
در سنوح عقل کل او صبح در دفتر خوانه تعلیمش دفتر
فضایل سخن به **لمؤلفه** مهر منیت در کمالات
حال با دل واتصال دارد هر نقطه که ان دارد ذکر
حبش دیگر در دفتر اتصال
اوراق دفتر فضل و کمال او عقل فعال کتب نفس
افتی نسخهٔ دانش و افضل کمالات

زمانه فضایل بو علا را جانب درمی آرد مت بوعه
گوگله فهم راز گنبد ۝ چون خامهٔ مضمون علمش تحسین الخطا
برتبه رقم نسخ را اوراق چون نویسان زمانه کشید
ولطف عبارتش بهای گرمش زمانه امثال ان فصحا
بلاغت و نثار بلغای فصاحت اثار نشیده **نظم**
نه ز عشق عبارت خطش دیوانه ۝ اب باسلسله نهاده
سر اندر صحراست ۝ انکه در کار ممالک قلم دستش را
قوت دست کلیم الله اعجاز عصاست ۝ قلمش زرد
زر است بس در دارد ۝ این زر است و امد رسانیدنش
برد بالبش مجموعهٔ کرم و جهان و بزرگان العاشق زیاده
از وجوه دریا دلان ۝ قانون کرم والطاف و بنگ
بخشش دستش نعیم این جهان سروری و قلم زبان بادی
نمود

یکمفرده از دفتر فضایل و کمالاتش عاجز است خورشید
مظهری طیب خلق و حسن حقیقتش بر عالمیان بارز
نظم همیشه تا به بیاض بهار مینگارند ۝ نقوش تهانی
رای ضبط حساب ۝ حساب عمر و بقای تو
باد چندانی ۝ در زمین سنبله عاجز شود کلک
کتاب ۝ دیباچه نسخهٔ الطاف در فهم و زبان
رضه و تن همیشه از کمالات او بیان نمی‌تواند کرد
نظم اوصاف کمالات تو از وصف بیرون است
وصفت نه باید که افکر بشر آید ۝ جامع دفتر لطایف
و بیان عنبری ارزو در کار مجموعهٔ فضایل او به بیان نمی‌تواند
آورد **نظم** زبان کلک را اوراق تحریر
است گر ز زبان ها است او در حکایت دیگر

زبان کلک تیر و رزم و آب می کشد لب ها است
بندم سینه کیم رنج دفتر بزرگواری بخش تحسین زبان
قلم هر چه گهر ز وهم بسیارست وین وزارت و هر کجا ساختش صفحهٔ
دفتر هر چه نوشته شود اهل ادراک ثابت
نظم بزرگوار را دریا دلان خداوند انور اسم سرور است
افتاب افسر را عزت اندیشه ثم و تا بجهند
فضا به بیت اجل از خنجر خنجر بحر مدیح تو ثم زمانه از دوران
بحر های توثم زمانه از دفتر بحر مراسم الا فضل و لله خاقان
ماحی لوازم الکرم والعهد وان احتشام الاکرمه والعدل و لله
عبد القادر حفظ الله تعالی من نکبات الدهر الداهر و حکام مع خاقان
دهقان و جهان جانت و اکرام علیم ان ثبت کهرت
همیشه بنده سلامت شیشن پرلطف جامع در مدح حبیب الله

ارباب الباب مامور معر گوشه هر سند استادان فضیلت
و ناز و بی سان فصاحت آثار و درین علم موزون
مشروع بتصنیف و تحفه ابه نثل رساله الحجر الاستباق
در استاد الکمال سبقین ذی اللافاق مولینا شرف الدین
فضل الله خاصه مزوین بحصه و بنشین الاستاد فی مخلص شمس
الدین محمد صاحب دیوان با اسم سامی خواجه سراج جان
زنت تحفه و رساله تعلیم سیاقت و خواجه و دین بیاه حکایه
علمان و سامیه ام بسیار و دقایقه الحساب استاد
فرزانه باد باشد و دین خلاصه محی الدین کلاه نصف که دو ع
ان الا بواسطه کثرت اطناب و بسیاری اغراق و بسیاری
غریبه و لغات عجیبه طالب این فن شریف ارا حسن
مقصد بهره می یابد و مطلب بعضی نمی تواند رسید چرا که

از غایت زینت و ظرافت اطلاع اکثر مردم این رساله شریف
بمرتبه‌ای رسید که لطافت و ... از این کتاب بل استماع الفاظ
معلقه احباب می‌نمایند و تکلیف مطالعه کتب
اشتغال نمودند و چون اطاعت فرمان واجب
لا دعا شنیدن بمضمون هر که سر در آن نهد از دایره حکم تو پا
بکشد سر کشیده رفته گو جهان ایمن بر کار [illegible] فرض ثابت
امتثال الامر العالی این نسخه مختصر می‌کند و امید از تو فنان
و نادر صحف ... و ... ان نهایت لا زهر افرین
مستحسن طبایع و دعوت قلوب قرار دهند نظم الحمد
... نشستم بنیک ... ز ... دانم گر
بدر گیند مکنندم به پیش تو کس بد می‌شوی
خویش شعر وعین الرضا عن کل عیب کلیله ولکن عین
السخط

السخط تبدی المساویا و این رساله مشتمل است بر مقدمه
و چهار دفعه و خاتمه مقدمه را گفتار صاحب کوشنده نمایند
مقدمه ماخوذ از مقدمه الجیش است در لشکری جماعتی
پیش میروند عرب از مقدمة الجیش تعبیر بلفظ نیش
لفظ مقدمه در مقدمه علم و مقدمه کتاب منقول عرفی باشد
بواسطه آنکه موضوع اصل او که مقدمه الجیش است نزد
ارباب اصطلاح می‌تواند بود متکلف نقل میشوند
با آنکه گفته نحو مقدمه صفتی است که موصوف او را حذف
کرده‌اند و اطلاق می‌کنند بر طایفه از معانی و طایفه از الفاظ
مقدمه و علم و بر الفاظ کتاب و تا در مقدمه بار ازرای
نقل است از وصفیه باسمیه یا باعتبار است و نقل
بموصوف نوشتی نحو نقل گفته مقدمه اسم علیت

از قدم لازم مثل بین و بعضی را خوانده مقدمیت بما
برانکه معرفه این امور بصیرت گفته می‌گویند مقدمه می‌گوید شارع
دا بصره و بعضی بفتح دال خوانده‌اند و اسم مفعول گفته
از تقدیم و صاحب کشف تصریح گفته است با کمال فتح دال
خفت است بواسطه آنکه در شرح لو غام ان گفته و بعد از این
صاحب بجعل و اعتبار نسبته بوان استحقاق دانی
و این حلاف مقصود و مدعاست مقدمه را دو قسم است
مقدمه علم و هی ما یتوقف علیه الشروع فی العلم یعنی مقدمه
علم چیزیست که شروع در علم موقوف بر آنست و مقدمه
کتاب و هی طایفه من الکلام قدمت امام المقصود
لارتباط بها و نفعها سواء توقف الشروع علیه فی الکتاب
اولا یعنی مقدمه کتاب طایفه از کلامست که پیش از مقصود
ذکر کرده شود

ذکر کرده می‌شود بواسطه ربط مقصود با نفع او در مقصود و خواه شروع
در کتاب موقوف بر آن باشد یا نباشد و از
فی للانحام را بعض بغیر نه کوین و فرق میانه مقدمه علم و مقدمه
کتاب ظاهر است و حضرت علامی مولانا سعد
الدین التفتازانی در مختصر شرح تلخیص بعد از آنکه فرق
میان مقدمه العلم و مقدمه الکتاب نموده فرموده که بسیار از مردم
مقصود را از مقدمه در اینجا مقدمه کتاب گفته نکته عربیه و لولات
هر نوبه در این بحث از خارج متصل غرض و اعتبار زیاده
از آنست و در مختصر بحثی شده چون مقصود از این رساله بیان
وقایعه حساب است در شروع نشر و این مقدمه مشتمل بر چند
فصل است فصل اول در شرف وقت از این فن بعضی
و شرفت این علم گویند التوقیف بو شبهه نمانده

از شرف این فن همین بس که صنعت قلم است بر سایر اشیا کما
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اول ما خلق الله القلم و در ضمایر اصحاب
حساب و سرائر ارباب الباب مخفی نماند که همه
ضوابط امور عالم و روابط جمهور بنی آدم از اعمال صوری و معنوی
و اشغال دنیوی و دینی منوط و مربوط باعلام اقلام ارقام
حسابست چه در ام امانت کتب سماوی و اسرار
لاریبی حضرت نبوی بواسطه سکین ارقام و وسیله
حساب خجسته فرجام معرفت و مرتب قواعد دین
مبین و تزیین اوامر و احکام شریعت مطهره سید
المرسلین از آثار قلم و ارقام حسابست و آثار و اخبار
ائمه عالی مقدار و سلاطین کامکار و حکایات و نوادر
صغار و کبار و طرایف کتب و دستور روزگار و ظرایف معامله و دوستی

صدقی

خلایق در صحایف اوراق لیل و نهار مثبت است
بسبب آن اضافه قلم عنبر فشانست و واسطه رسم
اهل رسالت و دلالت از اخبار سلف و آثار کیفیت سیاقات
اهل قدر و شرف عفا الله عما سلف نه نام ماندی نه
نشان و با وجود اینهمه عجایب نسخه قلم است که کنند
حضرت خالق لوح و قلم بقلم ن والقلم بر وصف
او و ثبوت ولایت وجود اینهمه غرایب نتیجه حرکات
چون حضرت فاعل مختار جل شانه به سبب وکونه
که ان الله سریع الحساب و هو اسرع الحاسبین
از رفعت و علو قدر این علم کمیت کافی و دیگر
آنکه مبدعان این فن [illegible] کاملان اهل سخن و راز [illegible] دولت
سلاطین عالی مقدار و خواقین کامکار از اهل اسلام و غیر آن

همیشه بعلو مرتبت و رفعت قدر و منزلت از اکفا و
اقران ملکه از جمیع اهل زمان ممتاز و بر همه سر افراز بوده اند
چنانچه در زمان ملوک عجم و هندی و رجالت و علو قدر
ایشان از رفیقان و جلیسان بیرون بوده و محرم صحبت
محرم بوده اند و بوقت شغل الحساب جهت سلاطین عالی
جناب قیام نموده و شان ایشان را مضاعف ساخته
با وجود آنکه از جمیع مذکورات اغماض شود ادل
دلایل بر فضیلت این علم آنست که و اوضح آنکه حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب
علی ابن ابی طالب علیه السلام است و همواره از رحمان
افضل صحبت پیوسته و در عظایم فضایل و کمال حضرت
علم خط بوده کما قال و امر شعر تعلم قوام الخط یا ذا التأدب

وما الخط

وما الخط الا زینة المتأدب فان کنت ذا مال فخطک
زینة و ان کنت محتاجا فافضل مکسب تا به بعضی از وی
العقول را بخواطر رسیده چون این فن شریف جامع
این صفات است چون حضرت رسالت پناه را علیه
افضل الصلوات و اکمل التحیات که ذات شریفش
منبع جمیع فضایل و کمالاتست بهره از این علم بهره نداده اند
جواب گوئیم که بعضی از علما آن این علم دانسته و الحق
ساحر آنکه اگر آنحضرت را در این فن بهره بودی آثار
معجزات و خوارق عادات و فصاحت و بلاغت
که از آن منبع کمالات سر بر زده است بخط و حساب
ساخته شدی و اصلا به سر حقیقت نمی رسیدی و که تواند
عقل و دلایل [illegible] فضیلت این فن را به آن است و از این

محضر منتش و متکفل ان تواند شد هر کرا ذهن مستقیم و طبع سلیم است از چند دلیل استدلال برفته را این علم وا نموده است والله الکافی **نظم** اگر طبع کسی دارد دستان از این هم سستر انکه ان کسی ها **فصل دوم** در حقیقت انکه کدام صنف از اصناف مطبقات که دستیه اند این شغل خطیر وارند و صحبت سرفران عظام و مرتبت ملازمت واو واب توسنگون را ای از بن اعیان و اصول وار باب حضرت و عقول توشنیده منبت و مستوجب نیه و کمال حسب لب از ایشان باشند و در فنون علم سوی مستحضر باشند و مرتبه بران حضور باشند و چون در بن روزگار هم اهل عجم نه لیاقت مرتبت و اقل مرتبه چنان نمانند و در کتب عربی از فارسی چیزی کاوند

کهو ملی

کهو و ملی اعراب ازبرای تبا وقت بو اهدکمو ور صلا و دون همت ورزال را ور مهمات دخل ساید داد چرا که ارذ مارت همت و پستی طبع ایشان حرص و کلی قسم او خلقهای نکاه کمال عجزه و رعایا را پایه اقتدار و نهال از ضرر عایا ارا جوهار بخد ترنش سر سر کرد و در ملی توجه بعز روم تکار زنا د اور اضرور دمش آمده نا چار زمان اورا ملک بمقصود تکار نوز را چه کشا طلب کرده و تفحص نمایه تو نهرار سفال طلبار سبیل و رض فشتا به چون از ان سفر مراجعت با مرسع ششی را ابد باز داده کهو و از انجا کمال عند البت ات است اورا موازنشهای شاهانه ممتاز کرد اند چون در سرار حد تحت توشیروان هرد ان اهد کیفیت امثال در کشه و بهای ظاهر شبه تکار رکهوم

از وی زار کهو و زیر آمده و ان مبلغ را پادشاه از و در بده بنده ملکش بخزانه عامره بسپارم و نیک ایشد دوام پادشاه رخصت دهد و بنده زاده که او را انا هیبت و اثی هست خطاسار فی تحقیق کرده حساب با دیگر در ارز یعقوب هر چه تمام تر رکسنه زبان خود هست لو ولد او را کهت و تصور حدی بین سکو نیست مبارزانه بطلبور شبه نه بنده غرض کنیه نوشیروان چو داش معدن عدل بغ احسان بود بانک بر وزیر زد که دیگر مثل این حکایت اقدام نما و این جرات گستاخی مکن تو اسطه چرزی و رمان ان در صد محل محکن باشند به عیش در عالم بکهرزم و اطراف مملکت نخو خواهند زه همه شان نشین قبیل انوجه نهرکهو در حضور گذا که اهد ان جهت تدبیری

انتر

حیرت

استعمال کاملا **بیت** نوشیروان را به ظلمت عدل او ما را جهان بود همه جا داستان بود ها هرگز روا نداشت در به اصل سفله رزا ها در هیچ ممکنه قسم انده رهان بود ها زر را در به کمال جو صاحب عمل کهو ها برد دست و بال خلایق تا ان بود ها و با دار جور این زمانه دان هر کس از صلاح و جوالا همه و خط عقیدی ار سبای سبای حیث شدند و دات و همی در میان زده ارز خانه بیرون نا حق شدند و بسوگ تیم در صورت کلند دارد و بیاد خواند عجزه و سا کبن بسیار اه اه حیث شدند **بیت** رعا کو کهفه ان را نبند ها صف سفال ارکو کان فرو شند ها ملک کرکش فوز را بتر دنده ان ما بنده سهر در میان کوسفند ان ها و فغان از بن روزگار که انهانی و هر را قوه تمیزه نمانده و با بسنگه ارزروی حسن و

با نواع فضایل و فواضل آراسته و جماعتی را ذاکر داشته
و ثنای ایشان نمایند و بعد از سراب و حرف ارار مهد کبیر نمونه
و مضمون بیت ملک الشعرا ظهیر الدین فاریابی مناسب حالت
نظم شعر از لطف خویشتن بنمایید ناله من جرب از شعر آن
و مشغول می باید که مدار کار دیار به رعایت قوی ارزد
قلمی نهند و اگر کسی از عمال او را اخذ یافت که تقدیم رسانند
و مهم او سامان نپذیر شود او را بحال بعد از رجعه مال محمد دم او
آمد آن شده باشد و فوت شود قبول آن نمایند
و از ارکان کتاب آن اعتراض فرمایند و بر طامع و خسیس
طمع ما شد دنیا به او دفتر خوانه رو داشته باشند
اول صحیح کل دفتر خود را بخشید و باتین مهمات رعایا
رعیت واقع شود حب و علو امال که نه از مرور دهر در کتاب الله
دبیری

در رفق و تدبیر مدار ایشان سخن کند و از دماغ جنگ
و کج خلقی و عنف محکوم این زمانه است دور باشند
و لفظ فحش بر زبان او هیچ حاجی نشود و اگر احیانا در میان
امور کاهی دانسته باشد ما او را محمد و خشن طلب فرمایند
وفا کرده آن کدی معتمد داشته باشد سایر رعیت مخصوص تو در
اخلاق ستوده و تهذیب نفس و ترک ظلم و ستم ترجیح
دهد تا ارذال مسلمان و غیر مسلمان رفاهیت یابد و مضمون آنکه
حدیث و لیست لحمه و دم خود تقدیم می باشند که مرارت
از حق کسی در سایه فوت شود و از وعید و النصح المؤمن
والعظ لوم الحمیة ملا نظم نقش تیا داد آن کان مثقال
حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین احتراز داده
و از تهدید ما ذان لک مثقال حبة من خردل فتکن فهما

معجزه او لا امة للارض ما بیت الله الله ان الله لطیف
خبیر خبر باشد نظم خدا ترس باید که در این
که تو رسد پیش در آمین بیه ار داور اهل نشانک
نه از رنج دیوان در هلاک ده هر چند رکت حقیقت
و افتند در راه جلال او زیاده شود شعر و دعی و ستوده اطوار
حسنه شعار خود سازد و اصلا که لکو کتاب عملکه او
زیاد تر کسی نماید که روز بازپرست آن خواهد شد
و در روز حضرت حق جل و علا مستوده باشند و بار
محاسبه اعمال کل جزو و کل محرر باشد نظم اگر
ز دیوان ولیت ار سنت نوشته ابد توقیع لم یزل
منشور بسط رزق زیبن در آصف آمده کبیر بس الغفور
آن سان رخصت ز دستور جمع سلطنه و خروج عمر جاهلی که است
دوری

از ورق روزنامه ایت مسطور گه حضرت ملک آن
محاسبه را چگونه عرض کنی در حساب دور نشود
و مطیا بدو اصلا از ارتکاب معاجین و ملهیات نمایند
که اگر احیانا اندک دری کشند محکوم حمل ترجیح ارباب
خواهند شد و بدان واسطه شکوه او را در خاطر و قیع نمایند
و اوراق و فا ر خود را چون غره صبح صادق از
تیرگی و سیاهی پاک گذارند هر چند مضمون این بیت
نظم زان تو کن اکنو چه هر توکف را و تقویم دیرین
نیاید بکار سال دیگر تقویم اهل رجوع کمتر می نمایند لا فضا
و با آگهی دمه کس شنیده است در نهاد روشناییه را
نگاه داشته لایه و معهد نمایند و بر ولاة قاطع شود تا دوام
و فار شود از قسم خود نباشند و اگر احیانا در حد محمد دم

باشد با مجموع وقایع که دفترخوانه و دار باشند و کس
بهرانگاه بر آورد و سیاهه کتابچه ملازمی دهند و همه کتاب ثبت
نمایند و اگر ملازم حاضر نباشند چون مراتب حجیت تمام نمایند
بعضی اشخاص حجت توجه شده حجت ثبت ساخته حواله رزودی
بحرمه مؤلف این رساله رزحمت‌های کمال ارزوت شما به
واقع شده و کردن کار نفس و طهارت ذین
واجتناب از مناهی و مقالی و ستون فیر ادارنسیم
مهمات و طریق رزقی و مدارز سلوک پسندیده
مطلع نقاد و مجرم دعاکی رزو واجب است دراز ستن
نوشتن است و چون دفتر بار کنند بندد ای بزرکان
بر جلد اول دفاتر ثبت نماید و جفته رزمع منقالی
ورقها از صفحات ماشد بررد کرم دفاتر کرانه

و چون

و چون کتابت نمایند و قدغن همیشه شخص باشد اگر
سیاهی روی ورق خوب خشک نشده باشد و جوانه
و بر ظهر ورق کتابت نمایند قدری خاک در آنجا باشد
در مضمون محدث نبوی و بزرگان کم فانه انجح للحکم در جمل
و مرام و نتیجه مقاصد و مطالب وضع تمام دارد و
اگر در رواة مربدین قاعده عمل نمایند مطلوب بر فور
میسر خواهد شد و ستونها بیده و در محل طرح دفاتر ازان
اندازه نظر بدقیق ملاحظه نموده کجی و راستی آن درست نماید
و بعد از آن اوراق دفاتر را تمامی محو بعرض نماید
که بست و خوش نشانیده باشند و چون اوراق را
معارض نمایند یک گوشه از فرد دیگر در صورت سریع
که نمو علامت عهداد خطا رزبیامی نیست از طرف نمو

فصل اول است و شخص نمو نوباوه باغ رسالت و گلبن ریاض
نبوت و ولایت للالی سر لسه نور العین ابن ابی طالب
حسین علیه السلام است که مقصد و ارفع مقاصد
ارباب کاران اند بار نظر کرفته مقصود اشخاص کحصول بر صورت
زور دیگر بجهت اسم و کلمات نبوت آمده
شرح حال محو بیان نمو اکفرنت بعوارض طلب و رقعه
رقعه اوسط معروض نمخه در صورت ربیع را طرف نخ معنه
و باسرص دلفه حول مقصد رسد و در زمان بهشتم او
کفایت شده مقصود رسید در محو مبادا حساب شخص بمکینه
مباینه ملاحظه نسبت ننموده و اگر حال وقایع نمو
ملاحظه شخص کو اکب ارکستاس منحال ایهر اس مقام است
نمایند و در حصول مقصود اهم خواهد بود و زنها ره مقر

در

در طریقه و عقرب واسد باشد مبادا که سبب تخلص
نماید و باخر امور رسد و اگر بهر چندان فایده بران مترتبست
دو نیک نه و دفتر کشیده خوا لابوس نمان ذوالاربستان
میانه موضع ما کره درویش بود و بقای حسن و اهوائی
دلکش داشته باشد در جاهای خصوص کلوس مخدوم
و جاهای بزرگ باشد و اندیشه آن نماینده و محل بمکی رسیده
و تعظیم و توقیر باید کرد که بیند و کماینبغی آنجا
اهم در کتابت دایم در حساب سهو و غلط واقع نشود
و کسر در حق از سکنی و انشکی و خوف و هراس در حسب
دو دست کمال آهسته آهسته استعمال نماینده لذا سهو و غلط لازم
اگر خواهد بود و تصحیح کتابت مرسوم حال کمال است واز
مدارا گر بدست بران نماید بجز دان خاطر جمع نمایند

و نحو از تصحیح نمایند و اگر در روز بواسطه کثرت اشتغال
دیوان و مهمات سلاطین میسر نشود در شب بر صبح اشتغال نمایند
و مادام [illegible] مداهنه و تکاهل و تغافل نکرده باشند و اگر
بر مال صاحب خورده باشند متوجه سپاهی و کهتری نتوانند شد
و اگر بر در [illegible] خورده باشند تکفل آن تا وقت درگذشت
متوجه نمایند و در روز [illegible] را روز [illegible] نمایند
و هر [illegible] در حضور مخدوم و صاحب [illegible]
حساب نمودی و هم اگر احیاناً سهوی واقع شود سراسر
حک و اصلاح نمایند و مکرر آن مواضع را [illegible] مخدوم
آورده خاطرنشان نمایند و باب الحذف [illegible] و [illegible]
اصلاح آن مشغول باشند و اگر [illegible] خطا نمایند
و خاطرنشان [illegible] در خدمت [illegible] که [illegible] الاسرار
[illegible]

مؤلف این رساله از زمان بلوغ تا این زمان [illegible]
[illegible] رسیده بیت و [illegible] که گذشته از عمر
سی سال تمام گذشته از عمر محمد [illegible] حضرت اصفی
اسلام پناه رسیده [illegible] و چند زمان مشغول [illegible]
و هر [illegible] و [illegible] از ظلم و [illegible] و [illegible]
و امثال حک و اصلاح در [illegible] مخدوم مادام
که در [illegible] خواطرنشان [illegible] انجام [illegible] باشند و
[illegible] خدمت [illegible] لازم [illegible] و [illegible]
[illegible] از قلم و [illegible] و کاغذ و مداد [illegible]
تمامی خوب [illegible] بدست آورند تا در وقت [illegible]
از استعمال آن طبع [illegible] نشود و از آن [illegible]
[illegible] ظاهر گردد و [illegible] اشتغال [illegible]

[illegible]

از [illegible] و تیره [illegible] باشند [illegible] خوب [illegible]
[illegible] اهل خط [illegible] بوسته [illegible]
ملاحظه امثال این ترتیبات [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] باشند و اگر [illegible] واقع شود [illegible]
[illegible] الحضور [illegible] واقع شود [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] مخدوم [illegible] می گوید [illegible] دیگر [illegible]
در این باب بسیار است رعایت [illegible]
بود [illegible] و [illegible] اختصار [illegible]
[illegible] بنده محرر گردد والله اعلم بالحقایق للامور انه علیم بذات
الصدور فصل سیم در موضوع این علم و [illegible] آنکه
[illegible] در [illegible] [illegible] اول الصدور
بوجه [illegible] التصدیق [illegible] موضوع
[illegible]

بنا بر آنکه اگر اولا [illegible] نوع تصوری [illegible] این علم [illegible]
موضوع مجهول مطلق باشند و اگر التصدیق [illegible] و [illegible]
غایت آن علم را ندانند [illegible] و فایده [illegible] این
علم [illegible] طلب او عبث باشند و اگر موضوع این علم
[illegible] میان آن علم و سایر علوم تمیز نتوانند [illegible]
علوم [illegible] از موضوعات مثلا علم حرف [illegible] علم نحو
و علم نحو [illegible] میان [illegible] و منطق [illegible] و
[illegible] موضوع [illegible] موضوع علم حرف کلمه [illegible] حیثیت
اعلال [illegible] موضوع نحو کلمه و کلام است [illegible] الاعراب
و موضوع علم معانی [illegible] الفاظ [illegible] موضوع منطق [illegible]
[illegible] است و موضوع هر علمی [illegible] از عوارض [illegible]
[illegible] و عارض [illegible] ذاتی [illegible]

رسته قسم میشود باعارض میشود لذاته یعنی عارض شی شود
بواسطه نفس ذات مثل قابل علم و صنعت که ثابت بالقوه
و عارض آن انسان می شود بواسطه نفس ذات مثل قوه علم و صنعت
جزو ذات مثل ضحک و عارض آن انسان می شود بواسطه
جسم و حیوانیت یا عارض می شود بواسطه امری و خارج در
و مساوی اوست مثل ضحک و عارض انسان می شود بواسطه
تعجب بالقوه و امر خارج ذات است و مساوی اوست
یعنی هر جا که ذات یافت شود او یافت شود و بالعکس
و بعضی نیز تقسیم رسته قسم است اول آنکه عارض شود بواسطه جزو
اخص مثل ضحک و عارض حیوان می شود مثل حیث انسانیه
انسان جزو اخص است سیم آنکه عارض شود بواسطه امر مباین مثل
حرارت و عارض آب می شود و بواسطه نار و نار مباین آب است

مرادش

مراتب را بعد از انکه این مقدمه کو شنیده شد معلوم شد که
موضوع علم حساب و علم جبر و مقابله هر دو عدد است لاکن حیثیت
متمیز شده در علم اعداد که بحث از نسبت میشاید مثلا میگویند
که این عدد یا زوج است یا فرد و زوج تقسیم می شود
بمتساوی و در عکس آن و مثال این در علم حساب
بحث از کمیت و زیاده و نقصان است مثلا بحث می شود
که این عدد یا عدد دیگر عدد او اضافه شود چه مبلغ مقدار
می شود یا کم یا نه چه باقی می ماند و علم جبر بحث نوع
تعریف گفته اول بر طریق تعریف گفته اند العدد ما یکون
کمیة للاشیاء و نوع دوم نیست العدد ما یقع فی
مرتبة العدد را تعریف این اول از التعریف است علوم جبر است
و بیان چند بودن اشیا نمی کند و بر جای طبع سیم ذات منقسم

بوشیده نیست و مباین در تعریف واحد داخل
اعداد است و بعضی بدین نوع گفته اند العدد ما یتالف
من الواحدات یعنی عدد چیزی است که ترکیب شده از
از چند واحد باشد و بعضی بدین نوع گفته اند العدد ما
یکون نصف المجموع حاشیتیه یعنی عدد چیزی است که نصف
مجموع دو جانب جزو باشد همچو عدد سه که حاشیه دو است
و دیگر چهار و دو و چهار را هم نارسیده می شود عدد نصف
اوست و عدد یازده که یک جانب او ده است و یک طرف دوازده
حکم نیست داشته از نصف ده باشد و عدد دو نیست یک
جانب یازده است و یک طرف نیست یک چنانکه ظاهر شود
ظاهر است که نصف دو نیست و قس علی هذا
از این دو تعریف واحد داخل اعداد نیست لا بر تعریف اول

بواسطه آنکه

بواسطه آنکه یکی واحد نفس و حدت است و ما یتالف من الواحدات
نیست و در تعریف ثانی نیز از نصف مجموع حاشیتین باشد
و واحد نصف حاشیتین نیست بنا بر آنکه یک طرف او دو است
و یکی نیست و دو نیم در حکم نیم ظاهر است که نصف او
یک نیست و چون از مؤلف لفظ عدد ذکر شد در هم ذکر می شود
مؤلف این رساله می گوید باب اول است و واحد را در ضمن اعداد
ساز و نه بنا بر آنکه واحد در اکثر بر واجب الوجود اطلاق می شود
مثل قل هو الله احد و هو الواحد القهار و در تنزیه او
رسالت در رتبه و سبحانه عما یقولون علوا کبیرا فصل دوم
در تعریف علم حساب و بعضی از آن و متعلق به مدار که علما فضیلت آن
تعریف علم حساب چنین گفته اند که علم حساب بقواعد تعرف فیه
بغیر مال حساب استخراج مجهولات عدد در مقومات حاصل

یعنی علم حساب علمی است مشتمل بر قاعده چند که ساخته
می‌شود در آن علم بسبب آن قواعد طریق بیرون آوردن عددی
چند مجهولست از کیاسب مقادیر و غیرها از عددی چند
مشخص و معلوم است خواه آن مقادیر متصله این
مقادیر باشند یا غیر آن والمقدار المعروف به قدر الشیء
یعنی مقدار چیزی است و شناخته می‌شود با و انه لا شیء
اعم از آنکه متعدد باشند یا جنس ملاحظه قانونی یک در مواضع بعض
معین است و در آنجا عددی چند خرج شده و اکمال
کمیت آن بر نوشته مجهولست و معلوم نیز وارد و در هیچ
خرج شده وجه بیاید مانند هر گاه بقواعد این علم بیان
شده حساب آسی و نشود آن عدد مجهول معلوم و مشخص
می‌گردد و هم چنین جمیع مقدارات که تحت حساب است از موازنات و غیرها
شود

شود و معلومی چند مجهول خرج شود تا دام حساب نوشته
شده مجهول معلوم نمی‌شود به مدد دستور کاهی اگر خواهیم
حاصل ضرب عدد سه در سه چه مقدار است مضروب معلوم
و مضروب فیه نیز معلوم است الا حاصل ضرب مجهولست
عدد مجهول حاصل ضرب است بطریق ضرب عددی در امثال
ما لان یحصله و این است که مضاف مضروب
باشد از عدد معلوم مضروب و مضروب فیه است تر دوان
مباشر هم و مشخص و معلوم می‌گردد و حساب بحد زبان نفع علمی است
روزن مقال حاسب کتاب و می‌نشیند و حساب نوشته
نماند حساب و آنچه بر این وارد است در اکثر استعمال آن بمعنی اسم
مفعول فقط شایع است حساب بمعنی محسوب شده بمعنی شمرده شده
و سیاق بمعنی مسوق باشد بمعنی رانده شده و کاهیست در سیاق

می نماید و مراد از و بمعنی اسم مفعول است ملکه اثر و است
فعلی مصدری است فقط همچه نظام بمعنی منظم است بمعنی مصدری
ولیکن نظم می‌گوید و مدلول بمعنی ما یمد دیه است بمعنی مصدری
و ماده گسسته و اصل آن در حالی لا لا ممکن نوشته کاهیست
و از نظام و مدلول کاهی معانی اسم مفعول اراده نماید و گاهی
مطلوب بمطابق معنی است مثلاً آنکه و مدلول گویند
و مقصود از سلسله نمایانیه یعنی کشیده شده و بمطابق مجموع
مت مارا آنکه کشیده شده است ملکه ایسی کرده است
و کاهیست و هر جهی را در اراده می‌نماید همچه گنت است
مسوق از کتب بمعنی را جمع اهتمام و امر دلواد
آنکه بمعنی اسم مفعول است و اقتباس گویند و مسموع است
نماینده ایم آنکه بمعنی اثر و است فعل باشد و اقتباس گویند
و مانند بر

و مانند به اراده نمایند مثل کتاب الطهارة و امثال آن که در کتب
فقها مذکور است و الشیء الذی یجمع به الطهارة و غیر آن
اراده نمایند و در اصطلاح ما بین الفریقین را کتاب می‌گویند
آنکه مصدر بمعنی اسم مفعول باشد نیز است قوله تعالی هذا
خلق الله ای مخلوق الله و کقولهم رجل رضی ای مرضی و الله اعلم
بحقایق الکل انه خیر مرجع و مآل فصل پنجم در بعضی از کسور
و رقوم بدانکه باصطلاح ارباب این فن کسور و رقوم عبارت
از رقم چند اصل اعداد است که نوشته باشند و باعث وجود
آن از کسر کرده باشند و کسر در لغه شکستن است و در عرف
بود ذکر ما نمائیم که آن شکسته شده و آن رزدزه است که بسیار
اگر با آن مبلغ نوشته در تحت جمیع باشد و اگر از آن
مقدار تابع رزشد از حاصل آن هر چه نوشته

تابع آن باشد مثلا کسر نیم اگر باقی ده دینار نویسند
واگر ربع باشد آن مقدار واگر مثقال ذکر نمایند در تحت مثقال ننویسند
و دینار کور در این قیاس و چون دانست که کور رز ذره
پائین زر نیست وار حساب نمیکویند تعیین ذره نمودند دو کله
ذره یکقطمیر است هشت قطمیر یکنقیر و شش نقیر یکفتیله
و شش فتیله یکقطمیر و دوانقه شش نیم و دال و شش خردل
یکشعیر واین را یکی از شعرا در این ابیات نظم کرده نظم
جو شش خردل است خردل را بدان ده دو نیمش ای برادر زری
نقیر بعد هر یکش را نهاده شش فتیله تا شش نقیر است
ای جوانمرد بقیری هشت قطمیر است آنکه ده دو
ذره میدان آن قطمیر بعد زین حاجت را ز شعیر پایین تر
نمینویسند و ذره و قطمیر و نقیر مصطلح نیست بلکه دو ذره زر

ربع

مطابقه بین مصطلح نموده که از باب حساب از شعیر پایین تر
ننویسند لا نویسندگان مصلحت نمی روی نموده اند که اگر اکثر ما
در بعضی محاسبه احتیاج افتد و از شعیر پایین تر ننویسند
کار بر طالبان این فن مشکل شود چنانکه حساب خانهای شطرنج
که هر خانه مضاعف می شود بعضی از زر ذره گرفته درست نموده اند
و مثال تکلف نه لا طایل هیچ حسب مرتب این صور
شد آن میبستند باز از تو اسطه از رماش دهند و اری تبیت
والا در وضع چندان دخل نیست و صورت نویسی کور
جواب صورات حمل شده ذره و قطمیر بعضی فتیله نقیر خردل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بدانکه محاسبان تابی کسری که در مرتبه زر دیگر کمتر بود
در زیر آن می نویسند احد طسوج و استادان این زمانه پهلوی
یکدیگر می نویسند بر صورت ط احد و در حقیقت بهتر ممکنست

بنابرانکه

بنابرانکه در این مرتبه هم بیان طسوج و نعت طسوج عرب
و فارسی او تو ارست و آنچه بطریق رقوم می نویسند از زر ذره
تا تو بیا رند بموجب ذره قطمیر نقیر فتیله نقیر خردل شعیر زین
صورت قیراط نصف سدس ثمن ثلث سدس

طسوج نیم دانک سه طسوج دانک

سدس قیراط ربع سدس ثمن ثلث ثلث قیراط

دانک طسوج دانگ و نیم سه طسوج دو دانک دو دانک طسوج

ثلث نصف سدس ثلث ثمن نصف دینار او ثمن

دانک نیم دو دانک سه طسوج نیم دینار

نصف قیراط ثلث ربع نصف ثمن ثمنان

نیم دانک طسوج سه دانک نیم نصف طسوج چهار دانک

ثمنان قیراط نصف ربع ثمنان ثمن نصف ثمن

۳ دانک طسوج ۴ دانک نیم ۴ دانک طسوج نیم دینار

نصف ثمن ثمن عشر اط ربع سدس ربع نصف ثمن ثمن

ثم دانگ طسوج حبه دانگ ثم حبه دانگ طسوج

یکدینار و یکمن از رقوم مشتمل بر چهار مرتبه است احاد عشرات مآت الوف

از یک تا نه — از ده تا نود

[illegible]

از صد تا نهصد — از هزار تا نه هزار

[illegible]

مفرد

وقس علی هذا عشرات الوف و مآت الوف والوف الوف

و عشرات الوف الوف و مآت الوف الوف الوف الوف

نوشته شده تمام شد و باصطلاح علمای حساب هر داخل مقدار است

چنانکه تعریف مقدار کرده اند که المقدار ما یعرف به قدر الشیء

مقدار چیزیست که بدان مقدار اشیا معلوم گردد بلکه مثبت

و اینها لا مبلغ بر ظاهر می گوید اما علمای اهل حساب مبلغ و مقدار

و تمیز یکدیگر اند چنانکه هر یک بطرزی خاص قلم نمایند

و این قاعده می باید دانست که از عشرات تا مآت الحکمی

رقم آحاد دلالت بر عشرات مقدم می نویسند مثلا

[illegible]

ورای آن هر چند بالا می رود رقم عشرات بعد از آن می نویسند

[illegible]

و نزد اهل حساب تمیز اعداد و مقدار را مبلغ می گویند

اکتفا بر قوم کرده اند و تمیز بین المبلغ و بین المقدار بهمان صورت رقوم است

هر چند گویند لا در باب تمیز می نویسند مثلا در گوسفند

واحد راس می نویسند و دو راس را راسان می نویسند

و چون سه است تمیز را مجموع مجرور ذکر باید نمود در طلا و نقره

و غیره هم مثقال ... هر چه ... مثقال

مثقالان مثقالات بدانکه قاعده علمای نحو آنست

هر چه اعداد الیه تمیز ذکر می نمایند مبلغ ... تمیز از ... تمیز مجموع

از سه تا ده تمیز او مجموع مجرور ذکر می نمایند لا مجموع ...

انکه از سه تا ده در بعضی جمعیت تمیز جمع می آورند ...

موافق اعداد باشند و لا مجرور بنابر آنکه مضاف الیه است

مضاف الیه از قسم مجرور است و از یازده تا نود و نه تمیز را

مفرد

مفرد منصوب ... ورند لا مفرد ... آنکه اصل در اضافه

... مفرد باشد و اگر مجرور باشد تثنیه و جمع گردد

در این محل مجرور ... است از ... تثنیه و جمع مجرور ...

انکه از ده تا نوزده ... اگر ممیز ... مجرور آورند چون ...

مضاف الیه حکم یک کلمه دارد ... کلمه ... حکم یک

کلمه داده باشند ... از قصوری ... و از عشرین

تا تسعه و تسعین اگر مجرور ذکر کنند ... فرق ...

حول عشرین و اخوات ... جمع ... و در جمع ...

حذف می نمایند خلاف اصل ... باشد و اگر ...

نمایند ... اصل کلمه ... حذف ...

و حال ما ... مجرور ذکر ... توان ...

و در کلام ... اعراب ... الف ... والله

ودر صد تا هزار تمغا بنده نفر دو مجدد ذکر می کنند بنابر آنکه گذشت
آمد که احاد عمر صنف [illegible] اول یکانه خسروان و [illegible]
معدن فضل و جان بعشرات بعشرات مات و مات
الوف بعشرات ان و در قسم [illegible] نقش [illegible] فا ترلام قدم
صد [illegible] نمایان نظم تا اهل [illegible] لند از [illegible] عدد عدم
نظام تا سپهر [illegible] از گوش افلاک [illegible] مه بت
عمر تو لقای ابدی باد و باد [illegible] ابد [illegible]
فصل ششم در باب کمیت دینار و مصطلح عرف این زمانه
پوشیده نماند که کمیت دینار و مصطلح در هر شهری و بلده بطریقه
و طرزی خاصه است چون دار السلطنه تبریز و [illegible]
عالم پناه [illegible] است [illegible] که [illegible]
به تبریزی معمول است و فرق در [illegible] و عراقی همین

هر عددی

هر عددی سکه که بوزن یک مثقال و نیم دانگ [illegible]
و چهار دانگ [illegible] نقره [illegible] است به پنجاه دینار تبریزی
رایج است [illegible] سکه [illegible] دینار باشد و [illegible] بوزن تبریز
چهار صد [illegible] و در عراق دینار [illegible] است
اول عراق در بعضی محال عددی سکه [illegible] است [illegible] و شش
دینار [illegible] سکه است و در بعضی [illegible] دینار
[illegible] سکه است [illegible] دینار معمول است
[illegible] که [illegible] و توابع [illegible] دینار [illegible] سکه
و نیم مصطلح است دوم [illegible] در تمامی بلاد عراق [illegible] به پنجاه دینار
رایج است سیم [illegible] و [illegible] در بعضی محال [illegible]
[illegible] دینار [illegible] و توابع [illegible]
[illegible] میگویند [illegible] در اهل شهر

از شهرهای عراق [illegible] و قزوین و سلطانیه [illegible]
و قسم و قصبه نظر موافق وزن [illegible] و در اصفهان
و در [illegible] ان و توابع اصفهان [illegible]
و در کاشان و [illegible] اضافه [illegible]
کرمان دینار [illegible] طریق است اول عراق و [illegible]
[illegible] مصطلح است
و [illegible] دینار عراق [illegible] سکه و [illegible] دینار باشد
معمول است [illegible] و [illegible] دیوان [illegible]
می گویند و هر [illegible] به پنجاه دینار [illegible] است سیم
رایج [illegible] و [illegible] دینار [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] و توابع
[illegible] دینار [illegible] معمول [illegible] هر دیناری [illegible] دینار

[illegible] دینار

و پنج دینار [illegible] و [illegible] پنجاه دینار [illegible] و شش سکه
رایج است [illegible] دینار [illegible] سکه که
مصطلح است [illegible] بعضی محال [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] است [illegible]
و [illegible] معمول است و وزن [illegible]
و در [illegible] نقره [illegible]
[illegible] معمول [illegible] هر یک دینار [illegible]
[illegible] دینار [illegible] و [illegible]
[illegible] دینار [illegible] و [illegible]
[illegible] است و [illegible] فصل هفتم در بیان [illegible]
و [illegible] و [illegible] پوشیده نماند
[illegible] هر ورق ابتدا می نویسند [illegible] اصطلاح [illegible]

رقمی

این فن اول اتصال می‌باشند و اتصال سه رتبه است یکی آن
که اتصال یعنی او باهم پیوستن است و چون همه اقوال در فن
بکشند باهم پیوسته است دعوی هست هر فرقه
آن آن فاصله بود از جهت اتصال می‌گویند و علماء این
فن عروض نیامده‌اند و همه اتصال آنچه در میان ورق کنند می‌شود
زیاده از پنج نمانده دعوی ماند و همه اول هر دانگ بر
جانب یمین خطی و در میان ورق باشند و مقدار دانگ
بر جانب یسار و در میان سه راه هر مدی در سه دیگر نقطه اگر
باشند چنانکه همه جمعیت آن ساخته باشند و پیش از آن در رشته مطلع
از باب علوم ریاضی جمعی حساب کنند و نشیده نموده ارادت علماء همه کسی که بر حرف

و علماء این

فاصله می‌باشد و در میان مدات بر یک و نیز باشد
و زیاد و کم شود و اگر احیانا مدات اتصال زیاده از پنج باشد
بر گوشه یسار ورق کشند تا هیچ مدی نشود و اگر زیاده از این
باشند مدی دیگر بالای آن بر جانب یمین کشند و فاصله از
سطر و ورق تا مد اصل و از میان می‌کشند بطریق ارجح تعاریف
چهار است تا به و مد متصل و منفصل است از مد مد
و بعضی او کشیده‌اند و در علم حساب بمعنی اسم معمول است
بمعنی ممد و بعضی کشیده‌اند و نوشته‌اند تمام مدات و تحقیقه
مدات مکتوب و ان مد جمع است و مدات دیگر از آن
یافته می‌شود و بعضی از علماء نوشته‌اند مد اصلی سه است مد جمع و مد
جمع و مد و نزد مؤلف این رساله این است و بعض
گفته‌اند و آن سه طریق است طریق اول اول مد جمع

مد چهار من دانگ ۳ مد استقرار ۴ مد من دانگ ۵ مد
قرار ۶ مد وضع من دانگ و جمع است ۷ مد باقی ۸
مد من دانگ ۹ نصاب تا طریق دوم اول مد جمع ۲
مد چهار من دانگ ۳ مد استقرار ۴ مد من دانگ ۵
مد قرار ۶ مد وضع من دانگ ۷ مد زیاده ۸ مد ولا حافظ
۹ مد حملتان و بعض زیاده نیز گفته‌اند نیز که طریق اول
مذکور شد و مد من دانگ و النقص و مد الاکلام و زیاده از این
نیز گفته‌اند و باید دانست که این مدات اصل حضرت است
در هیچکدام بر ظهر ورق بمنزله ارکان کتاب کلمات و این نیز
باید دانست که حرف زیاده از بیت و دفعه قرار ندارد اما
این قدر در بیت باشد و هر دو شود و ارکان این فن گفته‌اند
در باب کرسی که نوشته است هر جمله فرد مانده و بس در آن

باز گفته

بیت زنند هوز رنگ و کشیده در ابتداء حال بیخ او افتاده
این علم می‌گویند پیوسته در انگشت‌ها بود که ایالت در این جهت
در حرف زیاده از دو می‌باشند دفعه چهار و باید آنچه
حروف شود بالهام علیم عنبر که اظهار رسیده هر سطر آنچه
و یک و چهار از عالیه می‌باشند مشتمل بر شعر و تحقیق و چهار ارکان
و اما ظهر و درجات و حرف بمنزله سقف و تحت و چهار دفعه
بمنزله چهار ارکان و بیت بمنزله منظر و در چهار جای عمارت در
منظر و در آنکه نیست عیب منسیت لا می‌باید و متعلق یکدیگر باشند
و دو فرسته باشند ولو شولا در میان اهل حساب مصطلح است
بدین نوع تعریف نموده‌اند در فصل مجمل ساقی
و مجمل منفصل لاحق و صور است از آن سه مطرق
در هر و تم می شود

مالو جهات مولک حومه واللان کال

عا مه

ها اح

علینا رس الله عالقه آمن

عا عا

و نوشته شده نماید در نقطه و جنس و خلاج و مثال هر کدام لا بواسطه
لا بواسطه آنکه نفس مجرد ثابت و این معنی لا آن است و مجرد
مفصل لاحق است و خلاج و مثال باشد و خلاج تو ل بما آنکه
نفس مجرد بلا تعلق است و نقطه جنس باشد و مجرد مفصل بی تو
امر لا و تمام و است و هذا الفلسفی و هذا کو نوزر
آنچه نفس مجرد حکم کند از مدرک زیادتر می باید نسبت باعتبار
بیان مذکور لا و آنچه نفس آن می کند در اصطلاح ارباب این
فن بدان می گویند تو و امید در بیان شریف و عمر لطف فرمودن

و لهذا

و شهر بار زمان سرو گلزار جوانی منبع آب زندگانی معدن فضل
و کرم لا و فتوت فضل آنکه رای جهان افروزش که نماید اهتمام
ذره خود از زر که آفتاب آسا شود در درش خوار این
امید می بندد و دیگر کشن عطارد و صاحب دیوان استغنا
شود در کونو لاعلی الکمال الی قیام الساعة مصون ابد باد بجاه الله
لا مجاد و در بیان آنکه هر چیز از الطریق اهل این فن
بچه طرز می نویسند و ما متفق بر رای ذوی العقول گفته شده
نماند و سوالیده است اول حیوانات دوم نباتات
سیم جمادات و حکما فضیلت دنیا را بعضی بعضی میدان
جسم گفته اند و او جسم تام حساس متحرک بالاراده
یعنی حیوان جسمی نامی حساس متحرک بالاراده
باشد و جسم جوهر است و قابل قسمت باشد در ابعاد ثلاثه

در طول و عرض و عمق است و الجسم موارد دیا و مقدار جسم
فی الاقطار الثلاثة علی ما ثبت بنقطه الصلع یعنی مقدار داده
مقدار جسم است در طول و عرض و عمق از ما نشین جمیع
مقدار آن باشد و الحس هو مدرک الجزئیات یعنی حساس
است و مدرک جزئیات باشد بدانکه مدرک یا کلیات است
یا جزئی اگر کلیات است مدرک او عقل است و اگر جزئیات است
حاصل از آن جسمانی است و صورت است یعنی با مرکب از ماده و صورت
حال ماهیت است خاص این مدرک و مدرک شرط است
باید اگر نسبت شرط است از ادراک حس می گویند و نسبت شرط
است و اگر محسوس باشد و در ما باشد و در ما هست و جزو
مثل جسم انسان بواسطه آلات قرب محسوس می شود و دوری است
و قرب و بعد شود اگر نسبت شرط است از آنچه می گویند و ادراک

معادات

معلوم است از اوهام شناسند مثل عداوت زید و محبت
عمرو که ادراک کرده می شود از روی اوهام است و نیز حیوانات
توهم حالت است مثل گوسفند و از بهائم است اگر حالت ابتدا
واهمه را جاذب است مثل گوسفند و از گرگ از اهو است
و از استغفار می بینند آنچه تصور شده آن را و خاطر دارد و نباتات
بدیده می شود کار سعدی است و الحرکة خروج الشئ من القوة الی
الفعل علی سبیل التدریج یعنی حرکت بیرون آمدن شی است از قوه
بفعل بر سبیل تدریج و لذلک الحرکة خروج الشئ من القوة الی الفعل ثابت
و قیمت را اهل کون و فساد می گویند مثل این است و اهو د
و هو اگر است شود و بقوله علی سبیل التدریج است و یعنی بیرون
بیرون مار آنکه علی سبیل التدریج نیز اهل این است می شود
تا دوب بسته است اهو است و دفعه این است اهو را بی شد

و واسطه میان آن نسبت است و عروض حرکت بر جسم را واسطه
نفس است و این را ارادی می‌نامند و واسطه بر جسم
اول قسری و دوم ارادی سیم طبیعی بواسطه آنکه حامل حاملست
هر حرکت از خارج مستفاد می‌شود یا نه اگر از خارج مستفاد است
حرکت قسری می‌گویند همچو حرکت حجری که بالا انداخته می‌شود
و حرکت او بالتحقیق از خارج است و قسری است پس اگر از خارج
مستفاد نباشد و اگر از خارج مستفاد نیست یا بشعور
و اراده است در این حرکت یا نه اگر با شعور و اراده است
هر حرکت ارادی نامند همچو حرکت حیوانات بالاراده اول
و تحرک بالاسافله و در تعریف حیوان و نبات آن را
این حرکت و اگر با شعور و اراده نیست این را حرکت طبیعی
می‌نامند همچو انحدار سنگ از بالا به پائین برای آنکه جسم ثقیل است و جسم ثقیل

از روی

از روی طبع میل داشتن بمکث دارند تا عارض شدن حرکت بر جسم
بواسطه دیگر است و این را حرکت عرضی نامند
حرکت جالس سفینه که بواسطه سفینه است و بعد آنکه جمع حکما
هیولا و صورت جسمیه که هرگز از طرفی می‌شود عاری
در ضلع می‌شود از صورت نوعی و کیفیت است پس خروج شیئ
من القوه الی الفعل در تعریف حرکت مندرج است یعنی داشته
صورت آمدن و کمیت و کیفیت با صورت نوعی او
از قوه بفعل و سکون را بطریق تعریف مصطلحه اند و هو عدم
عما من شانه ان یتحرک یعنی سکون عدم حرکت است از آن
او راست که قوه حرکت را داشته باشد و حرکت کند و نباشد
در اطلاق سکون بر ذات واجب الوجود نتوان گفت لاحرکت
خروج الشی من القوه الی الفعل دور واجب الوجود جمیع کمالات بالفعل است

و توقع کمال نیست و وجود ما نباشد از قوه بفعل آید ولاکون
ما را که در تعریف او را جه تقصه انه عام است نه آن تحرک
و چون حرکت ما شد تمام است نه آن تحرک بجواهر شود و در تعریف
حیوان المتحرک بالاراده می‌برد آن بهر دو و جمادات ما برآنکه در جمادات
اراده باز عدد از جسم و از فعل او نیست و بقوله حساس متحرک
بالاراده بیرون می‌رود نبات چون مقصود بیان انواع حرکات
نبات و دارس و حیات در یک گون است نه به آنکه
هر یک از قسم موالید ثلاثه مسان زمانه و قد ان فراغت
کمه انه هر کس بنوع گرفته شود و ال حیوانات تعین نماید و ابال شود
با مصطلح علماء این فن با افرض می‌نویسد و چون بعد از آن ال
حیوانات است آنچه از دمی شود و است و شتر و گاو
و گاو و میش و گوسفند و آهو و گوسفند ال ابه و خنزیر

ت

ابه و گورخر و امثال آن از جنس آنچه اند و شتر را اعرابی
و از جنس است و بازل آن را عرف قوم این را نیز
می‌نامند و مرغان شکاری باز شاهین و چرغ و حجره و بحری و الله و
شاهین آنچه امثال آنها باشند و ... مطبوع است و پلنگ و یوز
و ... و ببر و شیر و دیگر حیوانات که ... نامند
موش ... مار و ... کرکس و ... زاغ و ... و بیجو
و ... و مرغابیان و هر یک علحده ای دارد و امثال
آن ... و چون ... این فن ...
حیوانات از ... مار و ... و ... و ... و ...
گرده ... و ... و قمری و ... و امثال آن
و ... آن ... و ... ...
و هر یک آنچه ... ... شود ...

الکفا می نمایند هر چند بوشتن این نحو ز قرار نوا ماند ا د رغایت سیع

سلف را از ان اعراض نمود حالی صوبات نهر کوز حال کرد

مدس نوشت و مرقوم می کرد

وس وصل سر کو هند — نعی

نفر دلو رس کو هند — مس جاوس

کوهی — جاذر

بی — نصب

محمد — صال

مادر کو نشد ال

وقت — سماعیر

مادر ... کو نشد ال — جار ا ن

نقرانعی و حا نسیبه و حنو

و سور

و س ا ... سو ر ... س ا ر

و حوار ... صبح ... نقر ... ماری

عقاب ... ابو هده

عور ... ...

... سور ...

عرعر ... مهر

... قبح دهر ...

... ح ...

... صولا

ز رب ... ...

... حجار

... رمی ...

... حاره

... سور ...

عبدلبیر ...

... ماحجر

... عبدالسور

جار و حش

وما ر حصر و اب ... هر یک ... عرب ... امری ... ا ... ران ... دانی

رجوع کنند بسوط ... ... و اگر در اکر ... سابقه ... استمال می‌شی

مو بیسنا نشر دفضل الله خواصه نوشته و قیام آب و نسر و کو کسیه بجد

که طراهم می نویسی بعض طیاش ریاره و الو اسطه تراست

و مر گرفت طباع بهر گونه و العمرسند دو بهار می سال

متعارف ملست ساران نوشته شد هم نبات کردم

وجو و کد و دوزنت و باقلا و برنج و نخود وارزد و ارزن

و گاورس و زنش و جو و عدس و ماش ولوبیا و جمع حبوبات

و مایر بوات و برگ درختان و اگر تکمیل دتراز وکلانه

نما هند می نوشته و ما پید و دخار الوان درخت خرما و جمعه

می نویسند ودرخت خرما را نخل می نویسد و نوبا

سایر درختان از خرما و نیز خرما و غیره مشارت و نام آن ال

عرب به نوصیبت جوان ولیند ناسه نبهی نشانی عرب بجای حاجت

تمامت ماران نوشتی نحو بیت سعیر حنطه شعیر روز ...

و سور

نخود / حمص	زردآلو / دمق	ارزن / دخن	گاورس / جاورس
زرد جو / [illegible]	عدس / عدس مقشر	ماش / [illegible]	لوبیا / [illegible]
کرو / جلجل	کده / ملط	ذرات / عرمات	باقلا / [illegible]
فوره / [illegible]	جمه / قطن	تخم دانه / حب القطن	کنجد / سمسم
جوره / بلح	هندوانه / دابوغه	خیار / قثاء	پیاز / بصل
سیر / [illegible]	کدو / دبا	گزر / جزر	شلغم / [illegible]
چغندر / [illegible]	خرما / تمر	زردآلو / مشمش	سیب / تفاح
انار / رمان	امرود / کمثری	انجیر / تین	شفتالو / [illegible]
آلوسیاه / [illegible]	بادام / لوز	گردکان / جوز	عناب / عناب
پسته / فستق	نارنج / [illegible]	لیمو / [illegible]	گل / ورد
گلاب / ماء الورد	[illegible] / رصاص	[illegible] / ورجص	درخت / شجر
[illegible] / [illegible]	نال / حصر	گوشت / لحم	[illegible] / دم

اکنون شروع [illegible] قسم کبیره

عنصر صرف جلیدان اول
سیم جمادات و آن پنج قسم است قسم اول جواهر که مرصع و کتاب
و عمارات و امثال آنرا که بدین می‌نویسند جواهر
هرانکه نویسنده رزمرد لعل شعر حق جواهر را مانا نوشته
از روی وقف در شمار باشند و اگر جواهر بود شه
در خصوص اهل حضرت تنبیه نموده بهر سطر می‌نویسند
نویسنده خانه جواهر شناسان را از معرفت باید ریاضی
شده جواهر گفته اند و یاقوت و لعل و زمرد و لعل قطعه باید نوشت
و وزن آن بر حسب مثقال و فیروزه و عقیق انها بعضی مصطلحات
و دیگر بعض قطعه نوشته اند خواه آنکه قطعه نویسند
و خواه آنکه بعض مثقال آن بر حسب نوشته و قطعه و نقش در از
نویسند و الماس مثقال مصطلح است و نقش هم می‌نویسند

و عرب

و عرب بیکن اکثر بیر افضل می‌گویند و مروارید قسم
وزن دانکه در این کشیده است اگر مروارید است
به خط و بیک باید نوشت و عدد و مثقال بر حسب باید
نمود و اگر خورده مروارید است بیمار مصطلح است و اگر در رشته
کشیده اند بحبه بیمار و وزن و مثقال آن بر حسب باید
نمود قسم ۳ طلا و نقره و ما یتعلق به هر آنکه طلا و نقره مسکوک
به مثقال می‌نویسند و طلا آلات از طوق و کاس و طبق
و صراحی و پیاله و امثال آن به عدد باید نوشت و وزن به مثقال
بر حسب باید نوشت قسم ۴ عطریات عنبر و مشک
و عنبر و عود و قماری به مثقال باید نوشت و گلاب و نافه و مشک
به عدد می‌نویسند و عنبر هر سه دارد و بهترین عنبرها اشهب است
و بعد از آن فستقی و دیگر خشخاشی و بدترین همه [illegible] و بدین

مشک را دو فرق است و از همین حاصل می‌شود
و بیست به عنبر آنچه می‌نویسند و صندل و کافور و عرق
مشک بید و عرق بهار نارنج و عرقی که ممزوج از عرق بهار
و امثال عطریات و از هر اعرق قیمتی باشد بمن عطار
می‌نویسند قسم ۵ محمولات از قبیل اطلس و اطلس
گوهری و خواه اعراق قطنی و دارایی و منسوخ سوسن
و امثال آن به طاق می‌نویسند و [illegible] معارف
کتان آنکه به ذرع است و ذرع آن معروف است
می‌نویسند و آنچه موزون و جوره است مرابع مصطلح است
و خواه مربع و خواه غیر مربع به طاق مصطلح است و تفصیله
هر نوشته اند لا عرف این زمان طاق است سفرلاط و امثال آنها
با بقاء به نقد می‌نوشته اند لا درین روزگار به ذرع مرسوم است

مقراض و دستار و کلاه

مقراض البعد و عدد و هر دو مثقال می‌نویسند و اگر اطلس و سال
و امثال آن به ذرع باید نوشت قسم ۶ البسه ملبوسات و
هر آنکه قبا و نیم تنه و جامه و نیم تنه و پیراهن و زیر جامه و ازاره و
و کلاه سقرلاط و صوف و هم می‌نویسند و کمر را
بعد و عدد هر دو در بابها می‌نویسند و از رخت
ملبوسات باج را که می‌نویسند و دستار و فوطه و دستمال
و طاقیه و دستمال به عدد مصطلح است و موزه و کفش و چاقشور
و کمربند به عدد معارف است قسم ۷ اسلحه کارد و قلم تراش
و شمشیر و خنجر و کمان و سپر و نیزه و چماق را به عدد می‌نویسند و
معروف است که کارد و قلم تراش به عدد معارف است و تیر را سهم
می‌نویسند اگر دسته بسته به عدد و سهم بر حسب باید نمود و اگر
در بابها نویسند و جه و جوشن و دست می‌نویسند

وکلاه وجو سلاح بعد از آن باید بنویسند **قسم ۸** در نوشتن بندهاست
ماست و قند را بکلمه می نویسند و وزن آن در جوها
بنویسند و قرص و قسم دیگر و حوائج و مصطلح و بندها سلاح
من غیر اشتباه باید **قسم ۹** در نوشتن سایر قالبها را اگر حصه
روح می نویسند در آنچه زوج باشد فرد مصطلح است نعل
اسب را دابه و قطیفه نویسند و عرف این روزگار دابه را
و اگر دابه باشد طبق نویسند کاغذ و طبق چوبین و
طبقه چوبی منقش را نیز نسخه باید نوشت و عدد آن هرگز
باید نهاد و در حساب ارض بوف هر ملکی جریب می نویسند
و در گیلان قفیز متعارف است و در دار المرز قطعه هر زمین و توابع
جریب متعارف و مالک عدد جو در گیلان جریب می نویسند
و تقسیم آب را در گیلان و توابع سهم و زمین و جریب و جوه

والله

می نویسند هوز سر زر فنمان مصطلح است در کار ترجیح
و نیزه و فولاد و خطر متعارف و عرف این زمانه قدرت
و باقی هر وقت اسپ اسب و بار و سلاح الالات نویسند
دکان و خانه و مستغلات را از گاو و شتر او و حمام و
باب نویسند آنچه در نوشتن باب و حجره زر مکور والقاب
و سیمات و زره و سایر اصناف نوشتن متعارف
زین سلاح سرج نویسند شتر و دیگر او در شتر و بغل
و راس نیمو و کلاف و عرق ها را تاریخ امال الطرف
در سر الهور را ال ر حو نهنه ظرف کلاف و ماه ۱
و حل ال طعام هر نوشته اند خوالیط و ادبیه کاغذ و ماه حک
و سکات منطبع است و طعومات و مقاصات حات
معارف و ماه یک و در دار سلاح و عام و بوم نویسند

و مجمل بعضی از مذکورات ملبس عربی بیر حسبات

یاقوت	لعل	فیروزج	الماس
عین لعل	الصافی	فیروزج	غیر ۲
مروارید	طلا	عنبر	مشک
لولو	ذهب	غیره	مسک
عنبر	عود	صندل	گلاب
لغت	لغت	لغت	ماء الورد
عرق بید	عرق لسان		
ماء البید	ماء الفواح		

و رقم آنچه از قسم است و رقم می باشد

کتان	صوف	رکوه	قبا
۲	لغت	رلطه	بغلق
پیراهن	کاردو زر ارش	شمشیر	خنجر
قمیص	سکین	سیف	غیره
کمان	سپر	نیزه	تیر
قوس	مجن و جنته	سنبل	سهم
زره	جوشن	کلاه خود	جامه و قید
درع		مغفر	غیره
کاغذ	کاریز	اسیا	شبستان
قرطاس	قنات	طاحونه	خانه

دکان
ورق

والله اعلم بحقایق الامور

والله اعلم بحقایق الامور **فصل دهم** در بیان تاریخ و جایزه
و تصحیح این نسخه طریق عمل باید بنویسد و نماند و تاریخ
ارزار قائم مجرد و لعدد و جنس و در میان سیران مکسوات
سر سر مرب هر و رقم ما طهور عار بی نویسند حال اثر
و ربط و اسما و ال این فن بغیر از که انها را چون از اول
تا اخر نوشته شود معلوم باشد و کسر ه فلا سه و علی جنات
حاره کسلاح صورت بکرند رقم که ابدا آرات
باشد که صورت مقابله شده و حال در نوشته مقابله باشد
و اینده رقم نهند و اگر نوشته صورت است
و اگر چهار روز صورت چهار و اگر نوشته صورت هیج
رقم نهند تا و ال باشد را اکبر هیچ نوشته مقابله شده
و اتمام تمام است و اگر زیاده از هیچ نوشته مقام نهند

بصورت جائزه بعد و مراتب عشره از انده سه بعد نوشته
معامده و در جمع مبلغ بعد از تاریخ کنند چنانکه
در خوانا و در دست باشد و کسانی که نتوانند سیاق
ان نوانند و ق ... و بعد از مقابله بر بالای ورق
بالطول تاریخ خط محرف نوشته شود و طرفی سیران
بدو قسم است قسم اول انکه کسور و آحاد و عشرات
و مات والوف و عشرات الالوف و مات الالوف
غیر ذلک بس در بیان خط محرف نوشته شود
و انچه سیران معانه انکه کسر باشد بر بالا کسور نوشتند
و انچه احاد است بر بالای احاد و انچه عشرات بر بالای
عشرات و انچه مات بر بالای مات و غیر ذلک
و بعد از ان انچه بر بالای هر یک از اعداد نوشته شده جمع کرده

بر بالای خط محرف نوشته و سیران مجموع تاریخ ان
باشد و صورت ان بر موجب مرقوم میشود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قسم دوم انکه در حالت جمع انکه کسر شود بر بالای خط
محرف بنهند و احاد ان را با احاد تاریخ جمع کنند اگر از قسم
احاد شود بالای قسم کسر نویسند و بار عشرات
با عشرات جمع نمایند و سیران بر جانب راست احاد بنهند

و مات را با مات جمع کنند هر چه از مات جمع شود در طرف
یمین احاد نویسند و الوف را با الوف جمع کنند اگر
مبلغ باشد چون هر ده هزار دینار باصطلاح اهل این زمانه
یک تومان است انکه از ده کمتر باشد بر جانب یمین مات نویسند
و تومان بر زبر ان مثبت باشد و انکه بیشتر باشد الوف بر جانب یمین
مات نویسند و صورت ان بر موجب این است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوشته شده نمانده ... بر ... کرده در این زمان
تا کم تا هر چند در کمال درستی باشد در عالم ... تاریخ نمایند ...

سری کم و زیاد شود و اگر ترتیب باشند بعضی عدد و سال
را بعضی عدد و بعضی رقم نویسند بوضعی و از و جمله مانند نویسند
تمامی اعداد را رقم کرده و نویسند و انکه نظر در ورق تاریخ
نماید مجموع را که نوشته و تا جمع مبلغ را نوشته شده و ... سیران
او جمع مبلغ است و قاعده اش انست که ان مبلغ را ... نوشته
بکند و دیگر را ده ... و در نصف ان ضرب ...
تاریخ است و صورت ان به موجب است

[illegible]

عشر ... ...
... ...
... ...
که اگر ... ... الی النهایه به ...

می توان گفت و طریقه اشتقاق است و ملاحظه نمایند که تا چه مقدار توشیه
شد بضعف این نوع [illegible] اضافه کنند در مثال ضعف ترکیب
نمایند و حاصل شرح گفته و ظاهر است این بموجب است
[illegible] علم [illegible] علم [illegible] علم
علم [illegible] علم [illegible] ضعف [illegible] است
[illegible] مرده [illegible] گفته [illegible] مجمع
این حاصل شرح [illegible] است

فصل دهم

در حقیقت حشو [illegible] مستغنی است [illegible]
و حشو در لغه [illegible] تمام است و [illegible] در اصطلاح
زیاده [illegible] بی فایده [illegible] باشد [illegible]
و هر که تعبیر کند [illegible] بعضی [illegible] مثبت [illegible] الفاظ
و بعضی [illegible] برابر [illegible] اگر برابر [illegible]

مساواه

مساوات می گویند مثال هر که تعبیر از عبارت زند تمام بدین
عبارت اولی گفته زید فاضل است و چون معنی در وجود لفظ
ادا کرده شده بی زیادتی و نقصان و اگر ادای لفظ زیاده است
اما لفایده است تطویل نامند و اگر لفایده است اطناب
می گویند و اطناب مقبول است در قرآن مجید [illegible]
مثل جواب حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام در [illegible]
[illegible] هی عصای اتوکؤ علیها و اهش بها علی غنمی
ولی فیها مآرب اخری [illegible] اطناب در این مقام
[illegible] است و اگر لا لفایده است [illegible]
[illegible] زمان [illegible]
[illegible] است
[illegible]

[illegible] و قد [illegible] الله [illegible]
[illegible] کذب [illegible] معنی [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible]
[illegible] طرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] نظم [illegible] معنی است [illegible]
[illegible] قول [illegible]
کذب [illegible] معنی [illegible]
[illegible] فهم معنی [illegible]
و این نیز در کلام [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible]
معنی [illegible]
[illegible]
[illegible] فهم معنی از الفاظ
[illegible] معنی [illegible]
[illegible] که این [illegible]
[illegible] معنی [illegible]

دوم در اصطلاح اهل حساب عبارت از مبلغ و مقداری
مشخص که بعد از وضع موضوع مخصوصاً یا مجموعاً یک دانگ یا دو دانگ
ظاهر شود نوشته شده باشد و چهار دانگ از آن باقی
ورق نگاه دارند تا برای مقام حشو یا جای آن
بار محلی و ارزی مرقوم شده در مقام اگر احتیاج زیاده باشد
با نیم چهار دانگ و دو دانگ باشد
حشو و موضوع و بارز چند نوع نوشته می‌شود انکه
مبلغ و مقدار حشو و موضوع و بارز هر سه مجمل بسته به سطر باشد

[illegible]

دویم انکه اگر حشو تمام باشد و بارز مفصل باشند

و موضوع مجمل و مقدار [illegible] آن به موجب است

[illegible]

انکه مبلغ و مقدار حشو و بارز مجمل باشد و موضوع
مفصل به موجب است و مرقوم می‌شود

[illegible] ۹۴۹

چهارم انکه حشو و موضوع هر دو تفصیل داشته و بارز مجمل باشد

[illegible]

پنجم انکه تفصیل مبلغ و مقدار حشو و بارز داده شود و تفصیل
موضوع در حشو و مقدار آن به موجب است

[illegible]
[illegible] ۹۴۹

[illegible]

انکه تفصیل حشو و بارز هر دو در بارز داده شود
و تفصیل موضوع در حشو مفصل ... می‌نویسند

[illegible] ۹۴۹

[illegible]

انکه تفصیل موضوع در بارز داده شود و حشو و بارز هر دو مجمل باشد

[illegible]
[illegible] ۹۴۹

[illegible] سنه [illegible]

[illegible]

هشتم آنکه تفصیل جزو [illegible] به تفصیل [illegible]

[illegible] تفصیل [illegible]

[illegible]

نهم آنکه [illegible] جزو و موضع [illegible] در [illegible] تفصیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

دهم آنکه موضوع [illegible]

[illegible] ان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پوشیده نماند که اگر [illegible]

[illegible] جزو [illegible] شده [illegible]

[illegible] جزو [illegible] که در تعریف [illegible] درج کرده [illegible]

که [illegible] به وجهی از وجوه اخراج نمایند در این صورت آن

تعریف [illegible] نمی‌آید و اگر [illegible] چون در مقام

[illegible] نشده [illegible]

[illegible]

جواب گوییم بعضی از علمای این فن [illegible] این صورت را [illegible]

[illegible] نوشته‌اند [illegible] به منزله [illegible]

تعریف [illegible] و تعریف [illegible] گفته‌اند [illegible]

عبارت از مبلغ [illegible]

[illegible] وجهی از وجوه در آن تصرف کنند [illegible] نوشته

که در [illegible] جمع [illegible]

[illegible] الوضعات [illegible] وضع [illegible]

[illegible]

[illegible] باید نوشت [illegible] اگر تصرف دیگر در جزو نشود

مبلغ [illegible] می‌آید و اگر تصرف در آن [illegible] باز در مقام [illegible]

[illegible] نوشتند [illegible] آورند و اگر چیزی دیگر خواهند

که وضع نمایند رقم موضوع همان [illegible]

آنچه [illegible] می‌آید [illegible] نوشتند [illegible]

[illegible]

و اگر احیانا چیزی بر مبلغ [illegible]

مبلغ [illegible] نوشته اگر [illegible]

باید نوشت مبلغ [illegible]

و اگر احیانا چیز دیگر اضافه کنند [illegible] باید [illegible]

[illegible] مبلغ [illegible] نوشته‌اند [illegible] مبلغ

جمع کنند [illegible] و این [illegible]

رسالهٔ دو نشو و خانه و رساله [illegible] که [illegible] دخول [illegible]

و کارست و [illegible] بنماید و مشهور [illegible] است

[illegible]

مقابل [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیباچه و [illegible] دو رساله رقم موضوع و بابی حقوق

هر یک [illegible] گونه می [illegible] نوشته

موضوع [illegible]

[illegible]

و [illegible] این [illegible] نوشته اند [illegible]

[illegible]

مرقوم [illegible] موضوع [illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل یازدهم در [illegible] رقم [illegible]

نوشته [illegible] در [illegible] علم

لغه [illegible] و کتب [illegible]

[illegible] الموضع [illegible] کیلا یقع [illegible]

نوشته [illegible] ال [illegible]

موضعی [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و اول [illegible]

وارد [illegible] اصطلاح اهل [illegible] و [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

و [illegible]

[illegible]

نوشته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ٩٤٩ [illegible]

[illegible]

و آنچه تعلق باین دارد و بر طرف کنی و بعضی ارجح و دیگر آنچه بود ام
هیئتی بر الطال می توان کرد وان در توجیه و اضافه و مطالعه
و عوایب و صعوبت ان بدین نوشت

منفصل انچه ان ... | ... محمدی ... محرم ... رعیم الطام
... | الہی انچه از ... روی ...
معلوم ... | علم ... و اصول ...
... | ...
... والطهر | ...

فصل دوازدهم در بیان آنکه در محل میزان کدام حصر
میان ... عدم ... در محل میزان ... کرده آید
حضرت ... و ... حضرت رسول ... فضل الصلوات ...
بعضی از ... و بعضی ... تلک الرسل فضلنا بعضهم
علی بعض منهم من کلم الله ورفع بعضهم فوق بعض

درجات

درجات بعضی مرتبه و نعمت و رحمت از جمیع انبیا مرسل کرده
در عظم فضایل و کمالات حضرت رب العالمین جهت انها ...
و غیره که هر یک را معجزات ... حضرت ... و اجل اعجاز
هر که عدم لا ... محمد ... و قرآن مجید ... این کتاب را
اعلا معجزات پیغمبر ... دانسته ... در فصاحت و بلاغت
تمام ... در فصاحت و بلاغت ... قل لئن اجتمعت الانس
والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم
لبعض ظهیرا ... نعمت ... فصیح ...
... و ... عبارت ... وان کنتم
... فاتوا بسورة من مثله ...
... فی الواقع ... و ... دوازده ...
... معجزات نعمت

سایب آیات ... در محل میزان اول ...
دو عوایب ... را ... ملحق ... و حول ...
این ... فضل ... آنکه بعضی ...
بصفت عقل و نطق و فضلی ... منفصل ...
... و دعوات و کتاب علام ... کوشند
... جنبوت ... لاکندم
و حور ... عقل ... نقد م ... شی عقل
... بکنند ... اول
... و قوت ... و مرد ... دل
ان ... و دیگر ... سلوک ...
... ثبوت
و ... در محل میزان ... و دیگر ... کشیده ام

دچو دادکم

و چون آنچه اطلاق ... و ... نوشته
و بعد چون ... لوحی ... و بعد ...
... و دیگر ... و ... مثل ... و تاریخ ...
ور ... و ... نقش و ... قلمی ... و ...
... و ... وان ... و چون ...
... خوش ... و بعد ...
و بعد ... محکوم ... و ...
... مثل ... و ...
... و چون ...
و ... بعد ... تفضیل اول
... نیم ... سیم ... چهارم ... تیز ... نیزه
و دیگر انواع ... و بعد ... و آنچه

بحسب ذهن صحیح و طبع مستقیم بهره تحقیق تمام تعجب نموده باشند

اشکال این کلمات و الّا هر کدام متقدم نوشته اند در علم حساب

و آن را تکیه است و استادان این فن نیز بمعرفت آن مشغول شده اند و از مبادی علم مقدم

معلوم نموده اند و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

فصل سیزدهم در حساب ارقام هندسه و جمل و آنکه آن

منقولست که ... نوشته شده تمام آنها را وضع هندسه حکمای هند نهند

و در این جهت آن را هندسه میگویند و بواسطه خفت حساب این قوم

وضع کرده اند و آن مشتمل است بر نه شکل بدین طریقه که مذکور میگردد

۹۸۷۶۵۴۳۲۱ هر یکی از این اشکال در مرتبه اول

احاد باشد و در مرتبه دوم عشرات و در مرتبه سیم مآت و در مرتبه

چهارم الوف و قس علی هذا الترتیب احاد الوف عشرات

الوف مآت الوف و الوف الوف و صفر را در جمیع ... نهند

بعضی ... جهت حفظ مراتب وضع کرده اند مثلا چون

صفر را پیش از عدد احاد مرقوم سازند اگر عدد از یک تا نه باشد

ده گویند چنانچه صورت ۱۰ و نوشتن صفر در این قسم قبل از سائر

مانند این بیان تعجب آوردند **نظم** رنجه بودن او دانند هیچ

الف و آنرا که نوشته نمیزایم ۱ و فرصه ... صفر دو یا

که ده گرد آید آنگاه ده ۱ و اگر دو رقم نوشته مثل

۲۰ بیست و اگر سه رقم نوشته سی باشد ۳۰ و اگر چهار رقم نوشته ۴۰

و قس علی هذا الترتیب تا مرتبه مآت و در مرتبه مآت دو صفر باید

و اگر عدد از دو رقم نوشته صد باشد ۱۰۰ یک صفر حفظ مرتبه

و یک صفر حفظ مرتبه عشرات میکند و اگر عدد از دو رقم نوشته

باشد ۲۰۰ و اگر سه نوشته سیصد ۳۰۰ و قس علی هذا القیاس

تا مرتبه الوف چون بمرتبه الوف رسید سه صفر باید رقم ... مقابل

جهت حفظ مرتبه احاد و دوم عشرات سیم مآت چون عدد از

سه عدد صفر یک رقم نوشته هزار باشد ۱۰۰۰ و اگر دو رقم نوشته

دو هزار گویند ۲۰۰۰ و اگر سه رقم نوشته سه هزار گویند ۳۰۰۰ و اگر

چهار رقم نوشته ۴۰۰۰ و این ترتیب میرود تا مرتبه عشرات

الوف و در مرتبه عشرات الوف چهار صفر باید نهاد و اگر عدد را از صورت

یک نوشته ده هزار گویند ۱۰۰۰۰ و اگر دو نوشته بیست هزار

۲۰۰۰۰ و اگر سه نوشته سی هزار ۳۰۰۰۰ و با ... تا

تا مرتبه عشرات الوف و هر یک از صفر حفظ مرتبه میکند ... دیگر

گذشت و چون بمآت الوف رسد پنج صفر باید بهر قوم ... بصورت

۰۰۰۰۰ و بعضی صد هزار گویند اگر عدد از یک رقم ... باشد صد هزار باشد

۱۰۰۰۰۰ و اگر دو باشد دویست هزار ۲۰۰۰۰۰ و اگر سه باشد

سیصد هزار ۳۰۰۰۰۰ و اگر چهار باشد چهارصد هزار ۴۰۰۰۰۰

تا مرتبه عشرات باید که شاعری در رشته نظم کشیده

نظم گر تو ... بدان آنِ هندسه و آن داند این ۱ گر ... پنج

صفر ... صد هزار ۱ هر مرتبه را ترتیب احاد و الوف

و عشرات الوف الوف و مآت الوف الوف و الوف الوف

هر صفر ... عقد و دستوری ... نهند ... در حساب

... حساب را نوشته ... حرفی ... گردد

... میکنند ... از آنها ... الحساب

جمل نوشته شده ... حروف ... مجموع

در ... تعیین ... بموجب ا ب

ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع

۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰

ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ

۸۰ ۹۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰

غ و این بیست ... حرف ... احاد است و نه عشرات و نه مآت و یک الف

۱۰۰۰

و چون دیگر [illegible] اولنمشدر ترکیب اولنه فاعلم
والحاصل [illegible] یازلنه [illegible] ترکیب [illegible] مثلا [illegible]
یازلنه یا [illegible] مرتبه [illegible] یازلسه [illegible]
لم [illegible] صورتده کب [illegible] لج
[illegible] قلک [illegible] عو [illegible]
[illegible] یازلنده [illegible] علم [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] علم نجوم [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]
روزنامه تاریخ [illegible] سال گذشته است دفعهٔ اول در [illegible] محمد
بر رأی ارباب الباب [illegible] علماء این فن
روزنامچه [illegible] اصحاب [illegible] که مدار کار [illegible]
دفتر توجیه [illegible] روزنامچه [illegible]
منتظر

مشتمل جمع و خرج [illegible] حسابات [illegible]
[illegible] وارد [illegible] واقع [illegible]
توجیه [illegible] روزنامچه [illegible] توجیه لازم [illegible]
[illegible] روزنامچه [illegible]
[illegible] ابتدا [illegible] شمسی [illegible] تحویل [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] روزنامچه [illegible]
[illegible] روز [illegible] واقع [illegible]
[illegible] سبت احد اثنین
ثلثا اربعا خمیس جمعه [illegible]
[illegible] صورت
[illegible]
[illegible]

[illegible] روز [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
[illegible]
[illegible] واقع [illegible] روزنامچه [illegible]
[illegible] روزنامچه
[illegible] روز روز [illegible] روزنامچه [illegible]
[illegible] دفتر توجیه [illegible]
[illegible] توجیه [illegible] صورت [illegible]
[illegible] الله [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

هو حکیم الامور بالعواقب
[illegible] محمد [illegible] سنه [illegible]
[illegible] الهجریة النبویة
[illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
۱۵ [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] شاهانه [illegible]
[illegible]
محمد [illegible]
[illegible]

بموجب حکم [illegible] عالی [illegible] او [illegible]
و [illegible] نقدی [illegible] اجابت [illegible]
[illegible] رسم [illegible] کنند و [illegible]
و [illegible] عطا [illegible]
و دیوان [illegible] که [illegible] الاعلام [illegible]
و اگر [illegible] نشود [illegible]
و هر سال [illegible] و [illegible] نشان [illegible]

[illegible]

افتخار الاعاظم [illegible] قورچی [illegible] بموجب [illegible] حکم [illegible] محصول
[illegible] دار الملک [illegible] مبلغ [illegible]
وجوه [illegible] دیوان اعلی [illegible] الاعاظم
[illegible] قورچی [illegible]
و [illegible] عظیم [illegible] و [illegible]
[illegible]

[illegible] قورچی [illegible] موجب [illegible]
[illegible] محصول [illegible]
[illegible] قورچی [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] حکم [illegible] محصول [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] بموجب [illegible]
[illegible] محصول [illegible]
[illegible]

[illegible] جمهور [illegible]
[illegible]
[illegible] ممالک [illegible]
[illegible] ممالک [illegible]
[illegible] محصول [illegible]
و دولت [illegible]
[illegible] محصول [illegible]
امور [illegible] جمهور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

١٦١

و ما لوجهات بو جهات تحوید [illegible] بر [illegible] اوقلاع بوکلاع اوکی [illegible]
استفاده [illegible] دنه در [illegible] اللازم دام درعهده [illegible]

[illegible]
اشن حق [illegible] درزاهد [illegible]
مطهر [illegible] رضوی [illegible] فی ذلک الحجه
نقره [illegible] بوجهی بوجی [illegible] الحجه [illegible]
تاریخ المذکور [illegible] ایکنه [illegible]
معنی الربیع [illegible] نصف [illegible] بلوع [illegible] لال
[illegible] حکم محصول [illegible] ذرر [illegible]
[illegible] ایش [illegible] دار دفتر [illegible]
سعط [illegible] الحجه [illegible]

عهده الاعدل [illegible]
استاد [illegible] بوجهی [illegible]
تاریخ المذکور [illegible] ایکنه [illegible]
کلاسه [illegible] الدیع [illegible]
من [illegible] کلل [illegible] الدحکم
دوره [illegible] ال [illegible] بوجهی [illegible]
عهده الاعدل [illegible] بوجهی [illegible]

و [illegible] بو
نیم [illegible] وزارت [illegible]
بیت [illegible]
[illegible] لازم [illegible] در عهده [illegible]
عهده [illegible] المعر
[illegible]

١٦٢

وسایر رقام [illegible] مشهور [illegible] بوبه بو [illegible] و حکدار [illegible]
[illegible] و ماره [illegible] ایکور [illegible] ایه [illegible]
و نو [illegible] بنده [illegible] معلوم [illegible] روزنامچه بوجهی [illegible]
[illegible] تصحیح [illegible] انجه [illegible] ملال [illegible]
[illegible] ارتفاع [illegible] کاره [illegible] غلط [illegible]
[illegible] حوذ [illegible] ایه [illegible] طریق [illegible]
[illegible] روزنامچه [illegible] مشهور [illegible] طرح [illegible]

[illegible]
ربیع الآخر [illegible]
[illegible]

١٦٣

[illegible]
عمدة [illegible] بوجهی [illegible]
تاریخ المذکور [illegible]
[illegible] معه [illegible] مال [illegible]
[illegible]
المعر

عامه [illegible] مقابله [illegible] روزنامچه [illegible]
[illegible] قاعده [illegible] طرح [illegible]
[illegible] روزنامچه [illegible] حکم
[illegible] بر موجب [illegible]
[illegible] شنه [illegible] مشهور [illegible] انشا الله تعالی
مرقوم [illegible]

[illegible]
ربیع المبارک ٩٤٩
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بهانکه می توانند بود بعضی از رسید و روغن و سایر اجناس نیز از کس
نوشته و می توانند بود بجز و این اسم اجناس اکتفا نمایند
چرا که در جمع نوشته شده و در جمع معه کذلک الا موجود اصل در آن
و نقد و رسید و غیرها نیز با پرگنش نوشته نا در جمع نوشتن مسطور است
رحمت ... نشسته

در ادای روزینه ابواب جمعی نوشته شده نامه و روزنامه محل جمع در
هر روزه و اوراق دفاتر نظر شده می باید نمود و مسوده نظر که محاکمه ایشان
و بعضی چه نوشته و اللفه رسیدی کمر و زیر یا ناظر بیوتات موضوع باید
ساخت و اگر احیانا روزی خالی بماند و وجهی فرق واقع شود از آن مستقیم
اثر روز باید گشته و خالی بر پای او نوشته ودر روزنامه و توجیه
اگر مدتی یا دو سه فرق واقع شود عمل حساب آنرا و جمع عشر بندی ایشان
بهانکه می توانند

خود روزنامه اگر مدتی تکرار شود همین مثل الا اگر جهته یا نسخه و عوض و دیگر
واقع شود هر آنچه بهر جواب شود **دفعه چهارم در توجیه** نوشته شده نامه
و در توجیه دفتر نشمل بر تحویل و تحصیل و تقسیم موارد جمع
و مرسومات و اخراجات ثبوت و انعام و کسور و اضافه داد
و مد و خرج و حق آنه دما کول و ملبوس و مصالح و عیق الدواب
و سایر وجوهات که در دیوان اسلام واقع شود و مقرر و اثقالات و معاملات
و غیره و صورت احکام و برد و رکاب و اهل حساب جملی مسطور کرده انه
ارسال می باید نمود و در طرح دفتر توجیه ابتدا از جنس اجناس روز و تواجهات
مذکوره تا آن در تحت علحده نوشته شده روز بر روز آنکه واقع شود بعد از
ثبت روزنامجه تحویل از کس برای تحویل و تحصیل برای ورق تحصیل
و انعام برای ورق انعام و وظیفه برای ورق وظیفه و مواجب و مرسوم برای آن
روز اوراق و عبد الله القیاس تمیز نکند و توجیه مشتمل بر چند فصل است
فصل اول

فصل اول در معنی توجیه و ما یتعلق به رضمیر گشته است شهر رجعه و کیفیت
نوشته شده نامه در توجیه مصدر باب تفعیل است در لغت توجیه
ساختن است میگویند فلان حساب موجه ساخت یعنی رد یک سیدا کرد و چون
تحویل و تحصیل مواجب و مرسوم و انعام و رکوة و سایر وجوهات که در
توجیه ثبت میشود بیک نوع ردی پیدا میکنند و ظهور آن
موجه می شود و از جمله آنست توجیه می نامند و می توانند بود قطع نظر از این معانی
توجیه از قبیل الفاظ مرکب باشد بهر آنکه لفظ مفرد یا معنی بود واحد آن
مکرر اگر معنی او دو واحد است حال خالی نیست و وضع او از برای فرد
مشخص است زیرا که از برای دات امشخص کمقصود موضوع آن
این است نیز مطابق آن صورت حقیقی و الفاظ مشخصه می نامند که در علم
می گوید یا وضع او از برای دات مشخص است بلکه لالالا النوعی است
رجل و بعض امکانات لا مشخص است که ام مجد این انتظام مجملی

[illegible]

که وضع او گفت زرای حیوان ... است و بکار رود ...
استعمال ... باشد یعنی ... اگر لفظ ...

فصل دویم

[illegible]

[illegible]

٩٣٩

٩٣٩

٩٣٩

٩٣٩

١٢١٤

این گذشته ... [illegible] ... هیچ نمی‌شود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کذلک فی سنه ... فی شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۲۱۴

[illegible]

هرگس نبینی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

کذلک فی سنه ... محرم ۱۲۱۳

نوشته شده ... و در این روزگار ... در دیوان اعلی برو دیگر

... [illegible] ... امرا و خوانین و غیره

[illegible] ... می‌کنند ... نوشته ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کذلک فی سنه ...

فصل پنجم در بیان نوشتن ... و ... [illegible]

که ... [illegible] ... احکام ... [illegible]

و ... [illegible] ... احکام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این زمانه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

توجیه است برای تحصیلات ... چون در این زمان برای تحصیل ...

می‌نویسند مدعیان ... و در توجیه ... بهانه ... بیان

نمایند و مدعیان ... توجیه ... حجت ...

و مدعی ... در توجیه ... و اعتراض از توجیه ... زیاده

و فرق میان توجیه ... باشند و این نیز ...

... مدعیان ... می‌گفت

دفعه دفعه ... تحویلداران ...

... و مدد خرج ...

چه واقع ... دفعه دفعه ... برای آن

... و صورت ... توجیه ...

لا ورد ... و ... و مدد خرج

و سایر ... می‌شود ...

نوشتی

... توجیه ... و مدد ... برصورت ...

... العرض ...

... الاحکام ...

...

[illegible]

... ۲۲ ... ۱۲۱۳ ...

[illegible]

... می‌نویسند ...

...

... سنه ۱۲۱۳ ...

[illegible]

... باید ... نوشت

[illegible]

... ۱۲۱۴ ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اداره جنگ ... ملات ...

للاول

مرورد

مرورد

مرورد

حاصل

[illegible]

الف [illegible]

معلوم [illegible]

نهم للامر [illegible]

[illegible]

[illegible]

وضع [illegible]

معلوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

ومن زنا ده است پس در این صورت تعدیه باشد و مصادر آن

و النصر و ذلک اسم مرفوع است و زنا است مجموع ممنوع [illegible]

مجرور در حصر بود و بعضی [illegible] مجموع در [illegible]

[illegible] حال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و قرار بعضی [illegible]

[illegible] قرار [illegible]

[illegible] وضع صیغه مجهول مفعول [illegible]

[illegible] وضع [illegible] ذلک الجمع

[illegible] وضع کرده [illegible]

[illegible] مرقوم می شود

و در وجه ... [illegible]

[illegible]

نوشته میشود و عمل مصنوع که مسطور گشته عدد این نسخه [illegible]

[illegible]

[illegible]

وقعه الکلام ... [illegible]

[illegible]

و در وجه اول ... [illegible]

[illegible]

و در وجه الکلام ... [illegible]

و[illegible] مانند و این وجه دانسته ... [illegible]

و این دستور نوشته و می تواند بود و ... [illegible]

و مقرر ... [illegible]

و در وجه الکلام ... [illegible]

نوشته میشود و این وجه دانسته عطف ... [illegible]

والله اعلم

والکسر درین نسخه ... و وضع ... [illegible]

ازیادی وضع کرده شده ... و درین ... عمل ... نوشته

... و ... می نوشته الف ولام ... [illegible]

... الف ولام می ... [illegible]

می تواند بود ... وضع ... [illegible]

صریح ... والقرار ... [illegible]

... براین ... الف ولام ... [illegible]

طرس ... [illegible]

الف ولام ... [illegible]

... [illegible]

... حذف ... الف ولام ... [illegible]

در ... [illegible]

رباع دراغوب گمعتی نمات دور اصطلاح...

بقا همنر زرد حوالات وفتعدم لبده الوجه...

که انگیز زرجع لهر ارخرج ماه ... مبیع حتی ماه ...

[illegible]

۱۲۱۳

[illegible]

[illegible]

۱۲۱۳

[illegible]

۱۲۱۲

... نوشته شد

[illegible]

۱۲۱۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محرر اولنه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب يوم الثلاثا ... عشر

شهر محرم الحرام ... [illegible]

[illegible] محرم الحرام

سنه ۱۲۱۵

[illegible]

[illegible]

غره محرم الحرام ۱۲۱۴

۱۲۱۴

[illegible]

[illegible]

دائره مثال الخسوف على قول المجربين

[illegible]



[illegible]

[illegible]

دائره مثال الكسوف على النهج المنظور

[illegible]



[illegible]

[illegible]

جدول معرفة قوس قزح

[illegible]



[illegible]

[illegible]

جدول معرفة ستاره ذوذوابه

[illegible]



[illegible]

احتساب سفر کردن

٤	بیا ... صبح سالما
١	سطاء ویرجع سالما
٣	لا یلیقه الاهم و غم
٨	یلقی فیه الخیر انشاء الله
٥	یصیبه شدة
٥	یخاف علیه الطریق
٦	یرجع سالما بغیر فایده
٧	یلحقه حزن و هم [illegible]
٢	یلقی فیه الخیر انشاء الله
ط	یخاف علیه من سفر [illegible]
	یصیبه خیر و برکة
١٠	یخاف علیه [illegible]

بدانکه چون [illegible] بدانند [illegible]
[illegible] در کدام [illegible] روز [illegible]
[illegible] السلام علیکم یا رجال
الغیب السلام علیکم یا ارواح المقدسه
اعینونی بقوة وانظروا بنظرة [illegible]
[illegible] و یا نقبا و یا نجبا و یا ابدال و یا اوتاد
و یا قطب و یا غوث [illegible] والله الموفق
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
سعد و نحس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
طبایع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مذکر و مؤنث	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لیلی و نهاری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افلاک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اقالیم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اجرام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوة البنان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مراحل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رب الساعات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رب الیالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ملک بروج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
حمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنبله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
میزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جدی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول اختيارات حالات قمر	
در شرف	نیکست سال موضع جبر و فرح و زفاف را
در هبوط	نه بد هیچکار برا الا در هلاک و دشمن کوشیدن
مع رأس	نیکست دبه ارزاد و خیرات وصدقه را
مع ذنب	هیچ کاربران نبد مگر سختن سمومات
بعد الاتصال	نشاید بحمام رفتن و ناخن چیدن را
مع کید	هیچ کاربران بد مگر حیله و خدعه را
تحت الشعاع	هیچ کاربران به الا کارهای پنهانی را
بطی السیر	بد است طلب حاجت و تجارت را
سریع السیر	نیکست تحویل و نکاح و زفاف را
[illegible]	هیچ کاربران بد خاصه طلب حاجت
واقع بین السعدین	نیکست مصاحبت با اشراف و سادات
واقع بین النحسین	هیچ کاربران نباید مگر [illegible] ع

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله اجمعین اما بعد چنین گوید محرر این مختصر [illegible] فقیر [illegible] قدس الله روحه [illegible] محمد [illegible] در معرفت تقویم مشتمل است بر [illegible] فصل فصل اول در حساب جمل و آن بر ترتیب ابجد است بر این طریق است

ا یک ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش
ز هفت ح هشت ط نه ی ده ل سی م
چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود

ق صد ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ
ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد غ هزار و این
حروف نه آحاد و نه عشرات نه مآت که الف و [illegible]
هم [illegible] [illegible] و [illegible] الله و [illegible]
مثلا یا یازده باشد کب بیست و دو [illegible] قه صد و پنج
غذفط هزار و هفتصد و هشتاد و نه و چون عدد هزار [illegible]
عدد [illegible] حرف غین [illegible] هزار [illegible] مقدم [illegible]
بغ دو هزار جغ سه هزار [illegible] شصت [illegible] هزار [illegible] ابجغد [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible]
فصل دوم در [illegible] ست یعنی روزهای هفته و نشانهای ایشان است ا یکشنبه
ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه
و [illegible] فصل سیم در تاریخ [illegible]

ن ... محرم ... صفر ... ربیع الاول ... ربیع الآخر ... جمادی الاول ل

جمادی الآخر ... رجب ل شعبان ... رمضان ل شوال ... ذی القعده ل ذی الحجه ...

و اول ماههای ایشان ماه ... و عدد روزهای هر ماهی ... سی روز

... و دیگر ... روزهای این قسم روز نا ... و در اول

از ماه ... در ... و ... و چون ماه ... در

... و ... اول نام آن ماه ... سی روز

و ... اول ... و ... روز گیرند ... ماه ... ایشان

... و ... سال ... روز ... گیرند و ... کنند

... و ابتدا ... این تاریخ ... علیه و

فصل چهارم در تاریخ رومی و نام ماههای ایشان است

تشرین الاول ... تشرین الآخر ... کانون الاول ...

کانون الآخر ... شباط ... آذار ... نیسان ...

ایار ... حزیران ... تموز ... آب ... ایلول ... و ... ماهها ... سی ... باشند

و آن تشرین الاول ... و ... حزیران و ایلول است و روزهای

دیگر ... سی ... و شباط ... سال ... است

... و ... سال ... روز ... و ... را ... و ... روز ... سی ... باشند

... عدد ... قسم ... روز ... و ابتدای این تاریخ از عهد اسکندر

رومی باشد **فصل پنجم** در تاریخ فارسی و نام ماههای ایشان است

فروردین ماه ... اردی بهشت ماه ... خرداد ماه ... تیر ماه ... مرداد ماه ... شهریور ماه ...

مهر ماه ... آبان ماه ... آذر ماه ... دی ماه ... بهمن ماه ... اسفندارمذ ماه و

روزهای هر ماه سی روز باشد و پنج روز دیگر در آخر آبان ماه یا در آخر

اسفندارمذ ماه ... و این ... مسترقه خوانند ... و

این ماهها ... خوانند و ابتدای این تاریخ از اول ... یزدجرد

... شهریار گیرند ... و ... روزها ... نام ...

و گاه باشد روزهای هر ماه ... نام هر روز ... تمام روزها

اینست اورمزد ۱ بهمن ۲ اردی بهشت ۳ شهریور ۴ اسفندارمذ ۵

خرداد ۶ مرداد ۷ دی باذر ۸ آذر ۹ آبان ۱۰ خور ۱۱ ماه ۱۲ تیر ۱۳ گوش ۱۴

دی بمهر ۱۵ مهر ۱۶ سروش ۱۷ رشن ۱۸ فروردین ۱۹ بهرام ۲۰ رام ۲۱

باد ۲۲ دی بدین ۲۳ دین ۲۴ ارد ۲۵ آشتاد ۲۶ آسمان ۲۷ زامیاد ۲۸ مارسفند ۲۹

انیران ۳۰ و نام روزهای پنج روز ... اهنود اشتود

اسفند مد وهشت وهشت ... **فصل ششم** در تاریخ ملکی جلالی ... سلطان

جلال الدین ملکشاه تاریخ نهاده اند و نام ماههای این تاریخ ... ماههای

فارسی باشد ... روزهای هر ماهی سی روز ... و ... مسترقه

در آخر اسفندارمذ ماه گیرند و ... سال ... پنج ... روز

دیگر ... در آخر ... مسترقه ... و اول روز

... و ... ماه ... در ... باشند ... تحویل

گاه باشد ... اول فروردین ماه و اول ... روزی که

... روز ... از این روز ... اوقات

... و ... ماه ... جلالی ... و ابتدای

این تاریخ ... گیرند ... و ... روزها ...

... روزهای ... قسم

... روزها ... ماههای این تاریخ ... روز ...

... روزهای ... و نام ماهها ... است

... باشد **فصل هفتم** در ... ستارگان سیاره

و ثابته و افلاک ... ستارگان سیاره هفت ... اند

زحل مشتری مریخ شمس زهره عطارد قمر

کیوان برجیس بهرام خورشید ناهید تیر

و هر یک در فلکی ... هم ... و ... و ... دوازده

و افلاک ... ستاره ... فلک ... و ... فلک قمر

ونت نهانی این کواکب در تقویم حروف آخر باشد از ماه شمسی
اول وارن معتدل شمس و قمر را نیرین خوانند و شمس را نیر
اعظم و قمر را نیر اصغر خوانند و هرچه باشد خمسه متحیره خوانند تمه
آنکه هر یکی از زحل سیارات هفت شده است دو نحس و دو سعد و
دو ممتزج و نحس و سعد و نحس اکبر و نحس اصغر و سعد اکبر و سعد اصغر
و شمس و قمر را جداگانه بود و زحل و مشتری و مریخ را علوی
خوانند و زهره و عطارد را سفلی خوانند و زحل و مریخ را نحس خوانند
زحل نحس اکبر مریخ نحس اصغر زهره و مشتری را سعد خوانند مشتری را
سعد اکبر زهره را سعد اصغر و کهنه شمس این کواکب حرکت
از مغرب بمشرق باشد و کل در آسمان باشد
خوانند و جمله رنگ از هم باشد و بالای او فلک ثوابت
فلک الافلاک و فلک اعظم و فلک اطلس خوانند و او همه را
[illegible]

از جانب مشرق از جانب مغرب بر گرد می‌دهد که هر
روزی دوری تمام می‌کند و این حرکت را حرکت شبانه روزی خوانند
و دیگر افلاک از مغرب بمشرق حرکت کنند هر یکی حرکت خاص خود
و همه افلاک بر شکل مدور است





فصل ششم در بروج و درجات و دقایق و فلک البروج را دوازده برج
از آن جهت کی می‌کنند که فلک را سی درجه هر یکی را
برجی خوانند و هر برجی را سی درجه خوانند و هر درجی را شصت دقیقه و هر دقیقه را
شصت ثانیه و هر ثانیه را شصت ثالثه چندانکه تا عاشره حساب کنند
و اسامی بروج دوازده گانه اینست حمل ثور جوزا سرطان اسد
سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت و نشانهای ایشان حمل بود
و ثور و جوزا و سرطان و اسد و ...
تا حوت ... و نشانهای درجه و دقایق
و نشانها ... درجه ... از ... تا
... درجه باشد
... و نشانهای ... درجه ...

کواکب سبعه را ... و ...
روز ... رقم ... تا رقم ... درجه
و تا رقم ... و مواضع کواکب ... درجات
... در اول ... باشد
... کنند ... کواکب ...
... و حول ... کواکب روز ...
... کواکب ... باشد ...
... باشد فصل نهم در ... سیارات
... و ... کنند ... در ...
قطع کنند ... روز ...
کنند ... روز ... قطع کنند ...
... تمام کنند و برجی ... قطع کنند

بود کلیه ماه نیم چهار ماه نیم سال راجع به و تیری داری به دایره
قطع کند و برجی دیگر تا به تمام کند و دور هر سیزده ماه و چهار ماه
راجع به و هر یک دوری در ده سال الا که کم ماه نیم تمام کند
و برجی حوالی منتقیم شکر و باشد در یکماه و نیم قطع کند و در هر دو
تماه ماه نیم دو ماه نیم راجع به و زهره دوری در هشت
و سال دوری تمام کند و برجی حوالی منتقیم شکر و باشد یا اسفند روز تمام
کند و در هر نوزده ماه نیم کماه نیم راجع به و عطارد ایم دوری
سال تمام کند و حول برجی شکر و باشد تا نیم روز برجی تمام کند
و در هر صد و شانزده روز سه ماه راجع باشد و لا کوا کبی ثابته
دوری در هشت هزار سال تمام کند و برجی در دو هزار سال دوره
در زبر نقش جنش الثمنیه تمام کند فصل دوسیم در چونی نسبی
و عرض ماه دیگر ستاره است هر گاه کره آفتاب را مدار اش به مسأله
برجها نگرند

عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زهره	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مریخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زحل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مشتری	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

برجها نگرند و آمر منطقه البروج خواهد بود و ماه سه چهار از هر
باشد و باهر از آفتاب در دو موضع مقابل یکدیگر نقطع کنند
و آن دو نقطه تقاطع جوزهر بین عقده های حرکت شمس تمیمه از جهار
در جانب شمال بود از مدار آفتاب و تمیمه در جانب جنوب
و آن عقده که ماه چون ماه از وی بگذرد و شمالی شود و رأس خوانند
و آن عقده که چون ماه از او بگذرد و جنوبی شود ذنب خوانند
و بعد از دوری ماه شمال و جنوب از مدار آفتاب عرض ماه خوانند
و غایت آن پنج درجه باشد و تقویم ماه شمالی مدار ماه خوانند
و رأس و ذنب را بر عکس بباید تقویم کوکبی راجع دوری
در نوزده سال تمام کنند و برجی را نوزده ماه و دو درجه و نوزده
روز به تقریب دوره در تقویم موضع رأس را از تقویم عطارد تا به
برج و درجه و دقیقه موضع ذنب و در برج هفتم باشد از آن برج



همان درجه و دقیقه و چون این موضع هر سه درجه و باشد
و عرض ماه درجه و ل جهت آنکه در هر دو تقویم ماه اینه دور
یک درجه و یک دقیقه و عرض در ربعی از ربع اول از قمر
رأس در اول شمالی صاعد شمالی بود و در ربع دیگر همان
بود و قمر در دو نیمه واقع در آنکه در ربع شمالی هابط
ناقص بود و در ربع سیم و از آنکه نیمه جنوبی هابط بود
بود و در ربع چهارم صاعد آن بود و قمر روی به رأس و الفلک
باز شدن رکش جنوبی صاعد ناقص بود و چنین تقویم
آنکه عرض شمالی باشد و باشد و در یقین تو تنها عرض هر کوکبی در طول
تقویم او پیدا باشد و آفتاب را عرض نبود جهت آنکه عرض
دوری ستاره که آن بود از راه آفتاب و آفتاب را از آن
دور نبود و ل شمالی اشر جنوبا بحر صاعد ص هابط ها از جزو اول
آنکه

اول کبیر بلد و شان را زاید به ید و باقی فقه و رأس اس و ذنب
از دو حرف اخرین کبیره فصل یازدهم در شناخت دراز
شبانه روز و بعضی جهار قسم کنند و هر شبانه روزی
و هر شبانه روز قسم کنند و هر یک را دقیقه خوانند و در تقویم باز
هر روز ساعت چهل و دو افزون باشد و چون روز افزون باشد
گشته آنچه نماند ساعات و دقایق شب باشد و در روز
در وقت که آفتاب بجدی یا و قت تحویل آفتاب سرطان
و چهل و سه روز باشد و کم کاهد و شب هر کس بباید بس درازترین
روزها و کوتاه ترین شبها وقت تحویل آفتاب سرطان بجدی
و کوتاه ترین روزها و درازترین شبها وقت تحویل آفتاب
بجدی بود و چون تحویل آفتاب بحمل و میزان روز و شب برابر باشند
و این ساعت مستوی خوانند و چون هر روز هر شب دو جزو





مر و لقعه قسم تقدوی کنند الاعتدال از رفا ... و بعون جنوب
و معدل از بهر شاعی مجیب و در ازی و گاهی بروی می افزاینده می کاهند
و لا از ارتفاع افتاب بهر زمانی که ارسطح افق می ربای کیرند
و ان ظاهر ولو شنیده از زوال حده اشد و ان بعد از ان
حد قابل ... عاینش در نصف النهار ... ارتفاع هر روزی
در تقویم بعد از جدول ساعات درجه و حد اگانه ... و رقم ... درجه
و ... دقیقه نهند و سیج از ... از تقویم درجه ... در تقویم فصل و ... ششم
در نظر و نباظر بعضی کواکب بعضی لا النظرات ... کوکب در برج
در چند درجه و چند دقیقه جمع ایشه از افراد ... ... پس گر
ان حال ... افتاب ... ... اجتماع ...
و اگر در ... افتاب و ... کواکب ... ...
... ... و اگر ... کواکب ... ...

در وجه الرم



درجه و دقیقه و اگر ... دو برج و یکی از ان در برج سوم
دیگر برج ... ... میان
دو کوکب ... ... اگر ... از ان در برج چهارم
دیگر برج ... از ان ... ... درجه ... ...
و ... باشند و اگر ... ... دیگر برج باشند ... ...
و اگر یکی ... و دیگر برج باشند ... ...
استقبال ... و اگر یکی از ان در برج ... باشد ... ...
برج باشد میان ان دو کوکب هیچ نظر باشد ... ...
... ...
مقارنه ... ... نظر ... ... کواکب
مقارنه ... ... زهره و عطارد ... ... افتاب
... ...

این دو کوکب از افتاب ... ... زهره
... ... درجه عطارد ... ...
... ... و چون کوکب ... باشند ... ... نظرها کوینه
متصل ... و چون اتصال تمام ... ...
و این نظرهای کوکب ... ... تقویم
... ...
... و ... اتصالات ... ...
... ...
... ...
... ... موضع باشند ... ...
وان دو موضع باشند ... سر سرطان و سر جدی ... ...
... سر سرطان و سر جدی ... باشند ... ...

درجه

درجه ثور و ... درجه اسد ... ... سرطان
... و ده درجه باشد و ... سر جدی ... برج ... ... درجه
و این ... نظر ... ...
... ... باشند ... ... باشند ... ...
موضع باشند ... ... سر حمل و سر میزان ... ...
سر حمل و سر میزان ... ... درجه حمل ...
... ... درجه حوت ... ... سر حمل ... ...
... سر میزان ... برج و ده درجه باشد و این ...
مطلع ... ...
... کوکب ... ...
ان ... ...
ان کوکب ... ...





خوانده و بنابرین ما اسکاف نهفته و علامتهای نظرها و آنچه
تعلق بدان دارد بدین گونه نوشته مقارنه و قران ٥
تسدیس س تربیع ع تثلیث ث مقابله له استقبال ل
اجتماع ح احتراق ق حی سه ٥٥ تحویل ل نهار ر
لیل ل تناظر ظر یوم م فصل سیزدهم در معرفت احوال قمر و دیگر
احوال او و در صفحات جیب تقویم در هر ماهی اول لام اسابع
و نام ماه عربی و این سال در جدول ها را که نام ماه را رقم
اعداد و محل ماه یعنی برجی که قمر بوقت نصف النهار روز در آنجا بود
و در جدول دیگر بنهند و در پهلوی آن در جدول چهارم
ساعات انتقال ماه از برجی به برجی و نام آن روز انتقال
روز بود و نام آن شب که انتقال در آن شب بوده به بدال روز بود
بنهند پس شش حرف ای دی بنهند جهت نظر قمر بکواکب

اول آفتاب بعد از آن کواکب تحت الارض به ترتیب افلاک و بازاء هر روزی
و در روی ماه در هر شبی به بعد از روی بود قمر را بکواکب ازین شش نظری
بود در جدول ماه کواکب رقم آن نظر و رقم کواکب آن نقطه بازاء بود او رقم
بود ولی و ساعت و دل آن روز نیست نوشته اکه بازاء هر روزی
بود و در روی ماه دو شبی و بعد از روی که هیچ نظر نباشد خالی مانده الی آخر
مار خانات قمر گذاشته و اجتماع و استقبال و در هر ماهی بر صفحه
و ست رقت و چهار رس نام الاتصالات کما و در جدول
بنهند یعنی کرده سند و ساعت و دقیقه و در روز و شب بنهند
و برجی طالع بود از افق مشرق و برج عاشر در وسط السماء بود و حال
دقیقه هر یک نوشته و طالع آن بود و در آن وقت از مشرق
طلوع کنند و عاشر آن بود و در آن وقت میان مشرق و مغرب آن
اسماء بود اجتماع را هم نوشته محل اجتماع آن موضع بود.

ار فلک ماه افتاب و ماهتاب و در روی مقابل شده با شد
و آن موضع افتاب بود در مهم آنکه با ماه مقابله کرده موضع
ماه و حالات قمر اهم نوشته یعنی در جدول جدا کانه یعنی از جمله حالات
صفحه و ست و جیب بعضی در خانهای خالی از جدول ها جات مواضع دیگر
نوشته و حالات او حی لبه ماه بود از شش و ماه ثبت از کرام
روز ثبت بنهند که تا حسب در سد ل ها بود بهر که شرف هبوط و در جه
خود و دل هبوط افتاب یعنی نظر تحت الشعاع محترقه نوشته و بعضی سیر آن
ماه تحت الشعاع اهم نیز مینه و اول وقت بود که ماه را در آن شش
را اجتماع بعد دلیکه در جه مانده و محاسبه ماه کبیسه بنهند
و جنس کمینه و آنچه کوکب نحس است و سیر او معکوس است و ازین است و
حیث و حالات تمام کنند و نحس کوکب بر آنکه شریر است
و علامات حالات قمر این است قمر با شش ح قمر با وی نب

قمر در شرف ف قمر در هبوط ط قمر بطریقه محترقه ق قمر تحت الشعاع تع
قمر بخروج الشعاع خع قمر باشد یا فصل چهاردهم در بیان منازل ماه
و آن بیست و هشت است و نام های منازل این است ثریا دبران
هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر
زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح بلع سعود اخبیه مقدم مؤخر
قمر در هر روز در منزلی باشد و گاه بود زیادت از یک روز در منزلی
بماند و گاه بود در یک روز و آن موضع ماه در منزلی باشد زیادت از یکمنزل برود
در تیر نیم روز نام آن منزل در جدول جداگانه بنهند
بازاء آن روز و بعضی وقت به هفت ماه از منزلی بمنزلی
در جدول دیگر بنهند و چون فلک ماه که برج است
قمر را بنابر حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشند و شمس را منزلی
ماه را شش کنند و در آنجا او را سوی نحس از طلوع او را نیز کنند.

چون ظاهر شود طلوع ان منزل و مثال تقویمات که نوشته اند
از نوروز نوشت طلوع هر منزل بسقوط رقیب ان منزل بود و ان منزل ها ده هم
باشد از سی منزل **فصل پنجم** در ظهور و اختفا و ذکر احوال کواکب سیارگان
علوی پیش از رسیدن افتاب در صراط مستقیم در مغرب مختفی شوند بعد از غروب
افتاب و بعد از رسیدن بمشرق ظاهر گردد پیش از طلوع افتاب
و در حین اقامت اول در حال اقامت استقامت و اقامت و مقابله ان با افتاب
در حال اقامت رجوع و رجوع اول حال در تثلیث افتاب شده و زهره و عطارد
اهم و رحال استقامت و اقامت ان رجوع احتراق شود و اوایل رجوع در مغرب
مختفی شود و در اواخر رجوع در مشرق ظاهر شوند و پیش از احتراق بود ...
است ... در مشرق مختفی شوند و بعد از احتراق در مغرب ظاهر شوند و علامات
و اوقات ظهور و اختفاء هر یک از این کواکب را در تقویم بیان
اتفاقات که نوشته و لا و حال ها و نور ... از برای شناخت غروب

ماه و رجوع ماه ساعت منسوب هفته ... در صحیفه وجه
جدا که نوشته هر ماهی را نوشته ... در اطلاع سیر کواکب در ... نهایی
مختلف که در تقویمهای اهل و ران حراکته ورق که گفتیم اهم بر رقم
نوشته حال کواکب مثلا چون کوکب سریع السیر در حضیض باشد
یعنی سیر او در وسطش زیاده باشد این رقم نوشته **سد** و چون کوکب بطئ
سیر بود یعنی سیرش از سیر وسط کمتر بود این رقم را نوشته **نقص**
و چون سیرش نقصان سیر و وسطش بود این رقم **مط** و مقیم و مقیمه
و مستقیم را **مستقیمه** و راجع را **رجعت** نوشته و هر کوکبی را
چهار نطاق بود در فلک اوج و چهار نطاق در فلک تدویر باشد و هم
نوشته و نشانهای نطاق اوج چنان بود نطاق اول اوسط
فج دویم را **فج** سیم را **رج** چهارم را **وج** و نطاق اول جهت
تدویر را **قار** دویم را **قب** سیم را **فجر** چهارم را **قدر** واقف

نطاقهای تدویر گوید **فصل ششم** در بیان انکه در تقویم منجمان از اوراق
و الفعل که نه برابر هر روزی نوشته از بهر اختیار است که از ... ساعات
ثانیه و درجه احتراق ... و ساعت بعد از زوال کم ... انشاء الله تعالی
و پیش از اوراق ایها طالع سال و صورت ان نهاده و صورت
طالع و وقت تحویل بود ... و دیگر جدولهایی که در ان
مواضع کواکب و ذنب و راس و وقت تحویل می کنند
و مواضع سهام اهم نوشته و سهام و دلایل حرها مخصوص بود و از مواضع
کواکب و خانها گیرند و از هم قوی تر سهم السعادة و سهم الغیب بود و پس
از صورت طالع وقت تحویل جدولها و ... استخراج ان از زیج ... نهاده
و طالع ها و فصلهای دیگر و طالعهای اجتماعات و استقبالات
اهم صورتها نهند و صورت طالع زایچه که نهند و بعد از ان در روزهای
ماههای خسوف و کسوف ... در اول افق ... مبارک است و ...





و احوال او گفته و طالع های هر یک نیک گیرند و ... اکثر
جدولها پیش از اوراق ماهها جهت احکام فصول و ... و جهات
و جهت ... و در ... دیگر حسب عادت هر کوکبی را شرح نوشته اند
این بود معرفت تقویم بعد از انکه مجموع با شد ... تقویم اهم ... هم
بر سبیل حیطات **فصل هفتم** در شرف و هبوط کواکب سبعه
شرف افتاب در نوزدهم درجه حمل است و شرف ماه در سیم درجه
ثور شرف زحل در بیست و یکم درجه میزان و شرف مشتری در پانزدهم درجه
سرطان و شرف مریخ در بیست و هشتم درجه جدی و شرف زهره در بیست و هفتم
درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله و راس
در سیم درجه جوزا و شرف ذنب در سیم درجه قوس است
و برج شرف تمام شرف نیست الا انکه ان درجه قوی تر بود و کوکب در ان
شرف ... قوت شرف ... نبود و ... از ان درجه ... دور

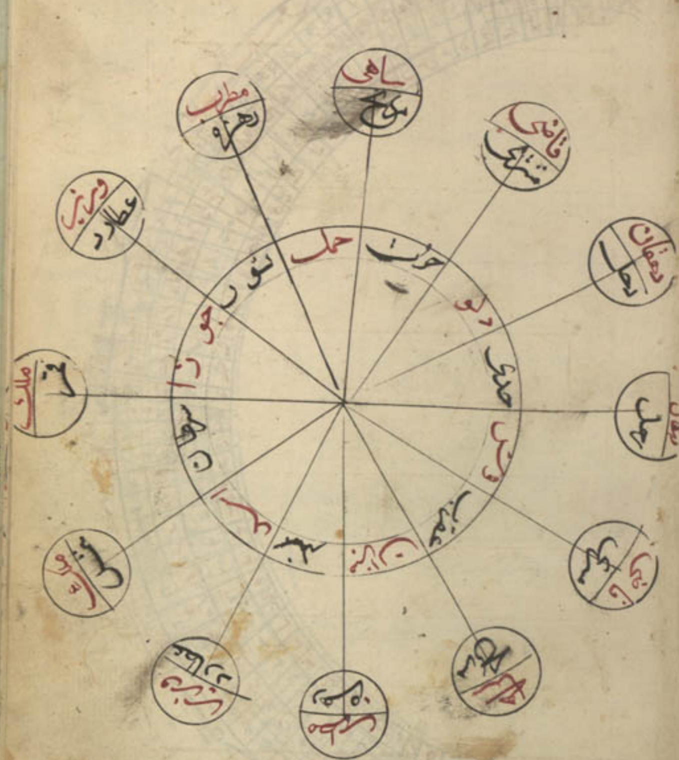


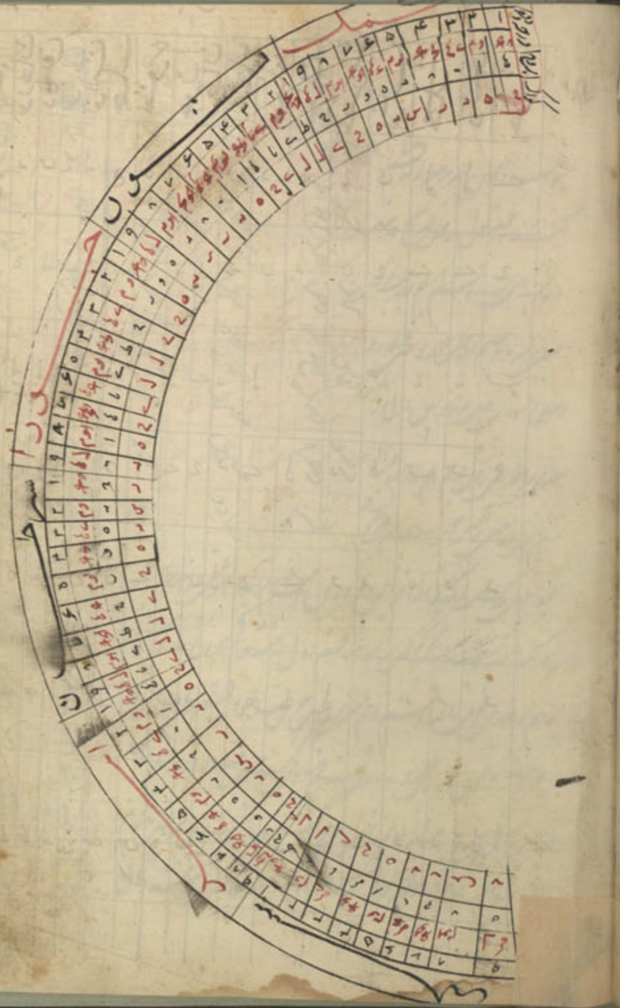
روی در بعضی دارد و هبوط هر کوکب مقابل شرف او بود و گفته اند
در طریقه محترقه میان هبوط آفتاب و هبوط ماه یعنی از نوزدهم درجه
میزان تا سیم درجه عقرب **فصل چهارم** در خانها و وبال ستارگان
جدی و دلو خانهای زحل اند و قوس و حوت خانهای مشتری
و حمل و عقرب خانهای مریخ و ثور و میزان خانهای زهره و جوزا
و سنبله خانهای عطارد و سرطان خانه ماه و اسد خانه آفتاب
و مقابل هر کوکبی وبال او بود پس جدی و دلو وبال خانهای مشتری [illegible]
علامه [illegible] **فصل پنجم** در مثلثات و ارباب آن حمل و اسد
و قوس مثلثه آتشی اند و ارباب این مثلثه بروز آفتاب و مشتری
[illegible] و مشتری را آفتاب [illegible] و ثور
و سنبله و جدی مثلثه خاکی اند و ارباب این مثلثه بروز زهره
و قمر [illegible] و جوزا و میزان

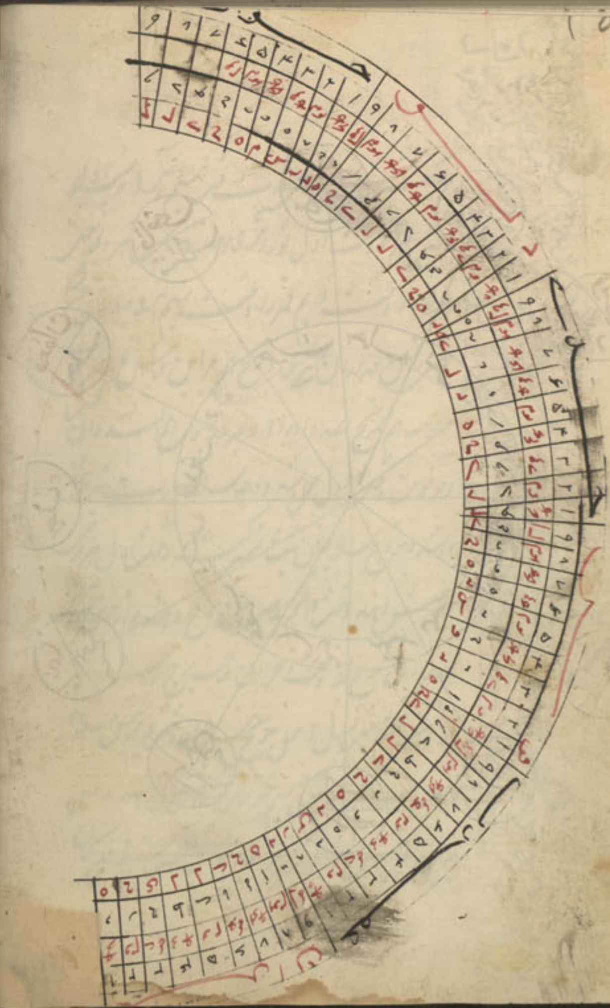
و دلو

و دلو مثلثه هوائی اند و ارباب این مثلثه
بروز زحل و عطارد و مشتری [illegible]
[illegible] عطارد و زحل [illegible] و سرطان
و عقرب و حوت مثلثه آبی اند و ارباب این مثلثه
بروز زهره و قمر [illegible] مریخ
[illegible] **فصل ششم** در حدود کواکب
[illegible] هر یکی از پنج کواکب
در هر برج حدی بود و آن چند درجه [illegible]
و در آن حدود [illegible] و مشهورتر حدود مصریانست و آن [illegible]
[illegible] **فصل هفتم** در وجوه و ذکر حظهای کواکب
[illegible] وجوه است هر برجی را سه قسمت کرده اند [illegible]
[illegible] تقسیم برج داده اند [illegible]

بقسمت [illegible] برج یعنی آفتاب [illegible] سیم [illegible]
یعنی زهره [illegible] اول ثور [illegible] زهره [illegible]
عطارد [illegible] قمر را [illegible] سیم [illegible]
یعنی زحل و بعد از آن مشتری و مریخ [illegible]
[illegible]
[illegible] اول حمل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
برین قیاس در دیگر برجها [illegible]







روز اول	د	ب	ح	ل	ج	ه	د	د	س	د	ه	ح	ی	ل	ل	ب
دوم	ح	ل	ب	ح	ب	س	د	و	ل	ه	و	د	ب	ح	ب	ب	ح
سیم	ل	ا	ه	ه	ه	د	ل	ب	ل	و	ل	ه	س	ح	ح	ب
چهارم	ی	ح	ل	و	د	ل	ب	ح	و	ب	ل	د	ه	ب	ب	ه
پنجم	ک	ه	ه	ح	و	ح	ب	ل	س	ح	ب	و	د	ه	ه	ل
ششم	ه	ه	ا	ه	ل	ح	س	ه	ب	ه	ح	ل	و	د	د	و
هفتم	ط	ط	ح	ب	س	ه	د	ح	ب	ل	ب	[illegible]	ل	و	د	ل

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	
مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

خوانسته و بهمین هر برجی را به سه قسم [illegible]
کنند و قسم اول را وجه برج و دوم
را [illegible] و قسم سوم را [illegible]
[illegible] زهره و سیم را [illegible] عطارد
[illegible] پس اول [illegible]
[illegible] زحل [illegible]
سیم [illegible]
[illegible] احوال برج [illegible]
[illegible] قسم اول [illegible]
[illegible] قسم را [illegible]
[illegible] هر قسم [illegible]
[illegible] برج [illegible]
[illegible]

1

دقیقه از ثور رفته باشد از این مسلع ده درجه چهار برج باشد
وان برجها ثور و جوزا و سرطان و اسد نه و بقیه درجه ها را نگو
درجه باشد و حمل و قطر از [illegible] درجه و [illegible] درجه [illegible] گوید
دو و دقیقه شد [illegible] دقیقه و این جمله از برج سنبله باشد
[illegible] پس انتا عشریه [illegible] کوکب [illegible] درجه و چهار [illegible]
از سنبله باشد [illegible] **فصل بیست دوم** در [illegible]
و حضیض ستارگان اوج آفتاب [illegible] ستاره [illegible] در هر [illegible]
از اول برجی [illegible] نیمه [illegible] شش [illegible] درجه قطع کند [illegible] حضیض
آن مقابل اوج باشد الا کوکب عطارد که او [illegible] حضیض [illegible]
اوج ستارگان [illegible] برج ششصد [illegible] هشت [illegible] از [illegible] برج [illegible]
اوج زحل در [illegible] درجه قوس است و اوج مشتری در آخر [illegible] سنبله است و اوج
مریخ [illegible] درجه [illegible] است و اوج شمس [illegible] درجه جوزا است و اوج

کوکبی با [illegible] دیگر در برجی بود [illegible]
درجه [illegible] دقیقه از ان
برج [illegible] باشد دو درجه
نیم از ان [illegible] از [illegible]
بود [illegible] درجه نیم [illegible]
[illegible] از [illegible] کوکب [illegible]
برجی [illegible] از [illegible]
[illegible] درجه [illegible] برج [illegible]
[illegible] دقیقه [illegible] درجه [illegible]
[illegible] دقیقه [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
مواضع [illegible] انتا عشریه [illegible]
کوکبی در یازده درجه [illegible]
دقیقه

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ب ل	حمل مریخ	ثور زهره	جوزا عطارد	سرطان قمر	اسد شمس	سنبله عطارد	میزان زهره	عقرب مریخ	قوس مشتری	جدی زحل	دلو زحل	حوت مشتری
ه	ثور زهره	جوزا عطارد	سرطان قمر	اسد شمس	سنبله عطارد	میزان زهره	عقرب مریخ	قوس مشتری	جدی زحل	دلو زحل	حوت مشتری	حمل مریخ
ز ل	جوزا عطارد	سرطان قمر	اسد شمس	سنبله عطارد	میزان زهره	عقرب مریخ	قوس مشتری	جدی زحل	دلو زحل	حوت مشتری	حمل مریخ	ثور زهره
ی	سرطان قمر	اسد شمس	سنبله عطارد	میزان زهره	عقرب مریخ	قوس مشتری	جدی زحل	دلو زحل	حوت مشتری	حمل مریخ	ثور زهره	جوزا عطارد
یب ل	اسد شمس	سنبله عطارد	میزان زهره	عقرب مریخ	قوس مشتری	جدی زحل	دلو زحل	حوت مشتری	حمل مریخ	ثور زهره	جوزا عطارد	سرطان قمر
یه	سنبله عطارد	میزان زهره	عقرب مریخ	قوس مشتری	جدی زحل	دلو زحل	حوت مشتری	حمل مریخ	ثور زهره	جوزا عطارد	سرطان قمر	اسد شمس
یز ل	میزان زهره	عقرب مریخ	قوس مشتری	جدی زحل	دلو زحل	حوت مشتری	حمل مریخ	ثور زهره	جوزا عطارد	سرطان قمر	اسد شمس	سنبله عطارد
ک	عقرب مریخ	قوس مشتری	جدی زحل	دلو زحل	حوت مشتری	حمل مریخ	ثور زهره	جوزا عطارد	سرطان قمر	اسد شمس	سنبله عطارد	میزان زهره
کب ل	قوس مشتری	جدی زحل	دلو زحل	حوت مشتری	حمل مریخ	ثور زهره	جوزا عطارد	سرطان قمر	اسد شمس	سنبله عطارد	میزان زهره	عقرب مریخ
که	جدی زحل	دلو زحل	حوت مشتری	حمل مریخ	ثور زهره	جوزا عطارد	سرطان قمر	اسد شمس	سنبله عطارد	میزان زهره	عقرب مریخ	قوس مشتری
کز ل	دلو زحل	حوت مشتری	حمل مریخ	ثور زهره	جوزا عطارد	سرطان قمر	اسد شمس	سنبله عطارد	میزان زهره	عقرب مریخ	قوس مشتری	جدی زحل
ل	حوت مشتری	حمل مریخ	ثور زهره	جوزا عطارد	سرطان قمر	اسد شمس	سنبله عطارد	میزان زهره	عقرب مریخ	قوس مشتری	جدی زحل	دلو زحل

شمس	[illegible]	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	[illegible]	ذنب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و خاکی خشک باشد و بر برج خاکی و آبی سرد و بر برج آبی و هوائی تر و برج
[illegible] و بهاری معوج الطلوع باشند و برج [illegible] مستقیم الطلوع باشند
فصل بیست چهارم در احوال کواکب سعد و نحس [illegible] نحس اکبر و مریخ نحس اصغر
و زهره و مشتری سعد اند مشتری سعد اکبر و زهره سعد اصغر و عطارد با سعد سعد و با نحس
نحس [illegible] و تیر بر [illegible] و نیز سعد اند و از مقابله [illegible] و مریخ نحس
[illegible] سعادت [illegible] نحس [illegible] کواکب علوی و شمس مذکرات
و زهره و قمر مؤنث [illegible] هر دو [illegible] مریخ نهاری است و زهره و قمر لیلیا [illegible]
سرد و خشک است و مریخ و شمس گرم و خشک و مشتری و زهره گرم و تر با [illegible]
[illegible] و عطارد طبیعت کوکب متصل گردد **فصل بیست پنجم** در [illegible] ثابت
در خانهای دوازده گانه ان برج و درجه که در مشرق طلوع کند [illegible]
آن را طالع خوانند و آن خانه [illegible] و [illegible] باشد [illegible]
همه کارها تعلق بدین خانه دارد و بعد از ان خانه دوم و آن خانه مال

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

زهره [illegible] درجه جوزا و اوج عطارد در اول درجه عقرب است و
[illegible] معلوم شود و این اوجها که برج ثابت بود در زیجها مختلف بود
لا قمر [illegible] باشد [illegible] و استقبال باشد و حضیض [illegible] و تربیع [illegible]
بود **فصل بیست سیم** احوال بروج حمل و ثور و جوزا برجهای بهاری اند
[illegible] آفتاب [illegible] برجها [illegible] و سرطان و اسد و سنبله برجهای صیفی اند و میزان
عقرب و قوس خریفی اند و جدی و دلو و حوت شتائی اند و برجهای [illegible] آن
[illegible] برجها منقلب خوانند و آن حمل و سرطان و میزان و جدی بود و برجهای
ثابت خوانند و آن ثور و اسد و عقرب و دلو بود و برجها [illegible] دو [illegible]
و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت است و برجهای [illegible] باشد
[illegible] و برجهای [illegible] جنوبی باشند و [illegible] بود
[illegible] مذکر [illegible] آخر [illegible] آتشی و هوائی
مذکر [illegible] باشد و برج خاکی و آبی مؤنث [illegible] برج آتشی

و معرفت توانگران باشد پس خانهٔ سیم و آن خانهٔ برادران و خواهران و خویشان باشد

پس خانهٔ چهارم و آن خانهٔ پدران و نگهبانی و عودت کارها باشد و آنرا و تدالارض

میگویند پس خانهٔ پنجم و آن خانهٔ فرزندان و شادیها باشد پس خانهٔ ششم و آن

بندگان و خدمتکاران و رنجوریها و چهارپایان خورد باشد و خانهٔ هفتم و نید غارب

باشد نظیر طالع و خانهٔ زنان و انبازان و خصمان پس خانهٔ هشتم و آن خانهٔ

خوف و مرگ و نکبت و میراث باشد پس خانهٔ و سواله نهم و آن خانهٔ سفر و

علم دین باشد پس خانهٔ دهم و آن خانهٔ عمل و سلطانست و آن و تد السماء

خوانند پس خانهٔ یازدهم خانهٔ امیدها و سعادت و دوستان باشد پس خانهٔ دوازدهم

و آن خانهٔ دشمنان و بندگی و چهارپایان بزرگ باشد و ازین خانها طالع

و هفتم و دهم اوتاد اند و یازدهم و پنجم و دوم و هشتم مایل الاوتاد اند و نهم

و سیم و ششم و دوازدهم زایل الاوتاد و دوم و ششم و هشتم و دوازدهم

ساقط از طالع و از همه خانها قوی تر طالع و عاشر بود پس دوم زایل ششم

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وضعیف تران همه دوازدهم و ششم باشد که زایل اند و هم فقط دران

دوازده خانه چهار ربع باشد یکی از عاشر تا طالع و آن مذکر بود دیگر از

طالع تا رابع و آن مؤنث بود و این دو ربع صاعد و مقابل این دیگر مذکر بود

و مقابل ربع مؤنث مؤنث بود و مقابل صاعد منخفض بود و دلیل خانها از ربع

و هر چه نام او رفت تا فی الجمله سیم و پنجم مذکر بود هر چه نام او جفت بود مؤنث

فصل بیست ششم در فرح کواکب آنچه بدان مانند فرح زحل دوازدهم

بود و فرح مریخ در ششم و فرح مشتری در یازدهم و فرح زهره در پنجم و فرح شمس در

نهم فرح قمر در سیوم فرح عطارد در طالع و مقابل فرح ترح دانند آن خوانند

و بودن کواکب علوی در فوق الارض و سفلی تحت الارض کواکب سفلی را عکس

ضرر خوانند و هم چنین بودن کواکب مذکر در ربع مذکر و خانه در و بودن

کواکب مؤنث در ربع مؤنث و در خانهٔ مؤنث قوت دیگر باشد

شبیه بفرح و ضرر **فصل بیست هفتم** در حد نظرها و ستارگان نظرها



نظر دوستی است تثلیث تام و دوستی و تسدیس نیم دوستی و مقابله و تربیع

نظر دشمنی است مقابله تام دشمنی و تربیع نیم دشمنی و نظر دوستی بسعود نیک

باشد و نظر دشمنی با ایشان چندان بد نباشد و مقارنه و مجاسده با سعود

تمام سعادت باشد و با نحوس تمام نحوس باشد و ناظر بجای نظر بود و

چندان نظر را جرم خوانند و جرم علویین نه درجه بیش از کوکب و نه درجه پس

از کوکب بود و جرم سفلی هفت درجه و نیم و شش درجه پس و جرم آفتاب و هیج

جانب پانزده درجه بود و جرم قمر در هر دو جانب دوازده درجه

و جرم و رأس و ذنب هم چنین و هر کوکبی که بکوکبی ناظر باشد چنین که جرم

رسد متصل بود و اتصال تمام آنگاه باشد که میان ایشان کمتر از نیمه

جرم آن کوکب باشد و چنین کمتر از نیمه جرم آن کوکب بود از آن هر دو کوکب که

نظر خواهند کرد که جرم او کمتر باشد اتصال بغایت رسیده باشد و چون

از نظر بگذرد و منصرف شود در جانب انصراف همچنین در جانب اتصال باشد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و اگر چنین بود یعنی اتصال کند و یکی کوکب نظر داشته باشد لا حوز را بجد اتصال رسیده باشد

کوکب در بعد الاتصال است اگر منصرف شده باشد دیگر کوکبی اتصال بخواهد کرد گویند

خالی السیر است و اگر و هر برجی هیچ کوکب را اتصال کند ناظر باشد گویند که حشی

السیر است **فصل بیست هشتم** در دلالت کواکب از طبقات مردم

زحل کوکب پیران و دهقانان و ارباب خانهای قدیم و مردم عالی و سیاه

باشد و مشتری کوکب قضاة و اشراف و اصحاب صبر مریخ کوکب

سپاهیان و اهل سلاح و ترکان و عیاران و وزیران و داد بخشی و تنبیق

باشد و شمس کوکب پادشاهان و بزرگان و اهل امیر و اهل باشد

و زهره کوکب زنان و خادمان اهل طرب و خوانندگان و مطربان باشد

و عطارد کوکب دبیران و اصحاب دیوانها و عالمان و وزیران باشد

قمر کوکب رسولان و جاسوسان و مسافران و حمالان و طفلان بود **فصل**

بیست نهم در احوال روزها چون قمر ناظر سعود بود و نظر سعد مشتری کارها

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شایسته بود و اگر اتصال قمر با مشتری بود از برج منقلب تجارت و خرید و فروخت شاید
نیک بود از برج ثابت بنا نهادن و کارها و کلی نهادن شاید نیک بود از برج دو جسدین
سفر را و اگر اتصال با زهره بود از برج منقلب جامه نو بریدن و پوشیدن شاید
نیک بود و از برج ثابت الا عقرب زفاف کردن شاید خوب است و از برج
دو جسدین تزویج و شرکت شاید و اگر ناظر بنحوس بود نظر دشمنی بد
الا سفر و تخریب بناها و قتل و سباع شاید و اگر نظر بود بر حمل از برج آتشی
عمارت و زراعت شاید شایسته بود و از برج آبی بردن کاریزها و جویها و از
برج ثابت بناها شهرها و حصارها از برج آبی ... بودن تا تعبیه لشکر را
و اگر ناظر بود بمریخ نظر دوستی از برج منقلب سواری و گوی بازی و از برج ثابت
عرض لشکر را و اگر از برج ذوجسدین است اصلاح سلاح و ترتیب آلات
حرب را و اگر ناظر قمر شمس بود از برج منقلب نظر دوستی سفر و دخول نزد پادشاهان
و از بروج ثابته دخول بلد و ابتدای اعمال و انفاق و مهمات سلطان را شاید

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	رأس
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

علمها و از برج ذوجسدین دیگر کارهای بزرگ و از بروج آتشی ساختن
پیرایه و کهنه و زر و سیم را خوب است و اگر نظر عداوت بود و در اوج جدی نحوس الا
آنکه اجتماع بر نظر سعود است بد و در زمان نهانی گفتن شاید و پوشیدن کارها را شغل
بد بود و اگر ناظر بود به عطارد و سعود ما شد سعود باشد و تعلیم دکان شاید و مجادله
شاید و اگر عطارد به نحوس بود و در دو جدی نحوست حاصله که نظر عداوت بود از جمله
انفعالات قمر را وجه باشد بد که هر کوکب کائن باشد بد که منسوب باشد بآن
کوکب باشد و قمر با زهره و کید و مرتبا و در نحس و وحشی است بسیر و طرفه
مخرفه و خالی السیر حاصله که از نحوس منصرف و زمانه بد بود و کرة بهیج کار

فصل

شاید اینست در اختیارات بتقویم که بدان احتیاج باشد
در معرفه اصولی که بآن احتیاج افتد در اختیارات جزوی صلاح حال قمر
و صاحب طالع او در کوکبی که کاری را ابتدا خواهند کرد بد و منسوب بود
و صاحب طالع او در اختیارات کارها را نگاه باید داشت و صلاح حال کوکب

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

آن که این ستاره را قوتی ذاتی و آن چنان بود که کوکب با خانه شرف یا مثلثه یا حد
یا وجه خود باشد یا در آن برج که ... وبال ... دارد و باید که صاعد باشد یا
مستقیم السیر باشد زاید در سیر و یا در نطاق عاشر بود و آن چنان بود که در
فرح یا در خیر با در اوتاد و یا مایل الاوتاد باشد یا ناظر بطالع یا در برج خانه
موافق طبع باشد و آن چنان باشد که ممازج سعود باشد نظر یا بجرم و
فساد حالت ضعیفه این معانی بود مانند رجعت و هبوط و حضیض و رجوع
احتراق و بودن در بروج معوج الطلوع در خانها پنجم سیر و تقطع و ممازج
نحوس و امثال آن و بعد قوی و در جمیع زاید و ضعف از ضعف کار
و نحس قمر ... باز استند و ضعیف و در سیر ... باید که کارها
منقلب را بر برج منقلب و ثابت را بر بروج ثابت و ذوجسدین را بروج
ذوجسدین اختیار کنند و اتصال قمر به کوکبی که مناسب آن کار باشد
مثلا جامه نو بریدن و پوشیدن قمر در بروج غیر ثابت باید متصل بزهره

کوکب ... است و سفر در برج غیر ثابت و خانه اگر سفر خشکی بود
یا آبی و اگر سفر دریا بود متصل به سعدی و منصرف از سعدی و نهم که خانه سفر است
و هفتم خانه مقر و مقصود است هر دو مسعود باشند و تعلیم در برجی که
به صورت مردم بود و آن برجهای هوائی بود و آن جوزا و سنبله
و نیمه اول قوس ممتزج بعطارد و در شراب مجموع و به حمام رفتن شاید
قمر خانه مریخ و مشتری و فصد کردن شاید و قمر در برج آتشی یا هوائی که
حمل و دلو و فصد در دست و مکیدن و دوش باید که قمر در جوزا نبود
و بنا نهادن شاید باید که قمر صاعد بود در شمالی در برج ثابت یا ذوجسدین
و زحل در چهارم ... حال و عمال سلطان شاید باید که در شرف بود یا در
خانه آن ... یا ناظر آفتاب به دوستی و تجارت و در برج منقلب
مسعود و مشتری با عطارد ممتزج و شراء در برج منقلب لا در برج منصرف
از سعود و ... و شراء متصل به سعد نیز ... و ... و باید محفوظ بود از ...

[illegible]

اختصار کردیم اگر کسی زیادت ازین خواهد به دیگر کتب این علوم رجوع نماید والله اعلم بالصواب تم هذا الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم الجمعه فی سنه

۲۴ شهر ذالقعده ۱۲۱۴

احمد درین مجلس ...

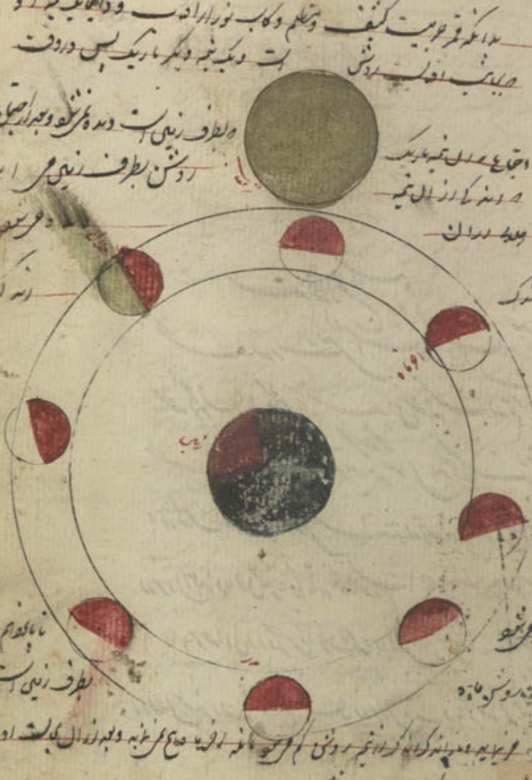
العبد للاثم الاثام

حدول مثال زرک وکوجکی هلال وکیفیت ان

بدانکه قمر ...کثیف ... و مظلم و کاب نور از افتاب ... و دایما یک نیمه او ... روشن است و یک نیمه دیگر تاریک پس در وقت ...

اجتماع ... نیمه تاریک ... ظرف زمین است ...

روشن بطرف زمین می اید ...



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر
خلقه محمد وآله اجمعین اما بعد این رساله‌ایست در علم حساب
مقدمه در صورت ارقام هندیه بدانکه حکمای هند [illegible] نه
[illegible] اعداد را [illegible] از آنچه نه رقم وضع کرده‌اند
از برای اعداد آحاد عشره یکان نامند بدین صورت ۱ ۲ ۳ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷
۸ ۹ و هر عدد اول را از جانب راست از طرف یمین از برای آحاد نهاده‌اند و دوم را
از برای عشرات و سیوم از برای مآت و [illegible] ... مرتبه دوم

[illegible]

دیگر مرتبه از برای آحاد الوف و دوم از برای
عشرات الوف و سیم از برای مآت الوف تعیین کرده‌اند و همچنین
[illegible] لفظ الوف [illegible] مراتب سه گانه [illegible]
می آید هر چند [illegible] پس هر یکی از این ارقام صورتی که [illegible]
در اول مرتبه واقع می‌شود عبارت از همان عددی که آن رقم برای او موضوعست
و اگر در دوم مرتبه واقع شود هر یکی را ده گیرند مثلا اگر صورت یک
در دوم مرتبه واقع شود ده گیرند و اگر صورت دو باشد بیست گیرند
و اگر صورت سه باشد سی و بر این قیاس و اگر در سیم واقع
شود هر یکی را صد گیرند مثلا اگر صورت ۱ در سیوم مرتبه واقع شود
صد گیرند و اگر صورت ۲ واقع شود دویست گیرند و اگر صورت
۳ واقع شود سیصد و بر این قیاس و اگر در چهارم مرتبه واقع شود هر یکی را
هزار گیرند و در پنجم مرتبه هر یکی را ده هزار گیرند و در ششم
مرتبه صد هزار و همچنین الی غیر النهایة و هر مرتبه که در او عددی نباشد
در آنجا صفری نویسند بدین صورت ٥ دایره خورد که تا حفظ مرتبه
کند پس صورت ده ۱٠ چنین باشد و صورت یازده
۱۱ همچنین و صورت دوازده این ۱۲ و صورت صد این ۱٠٠

و صورت [illegible] از ده [illegible] این ۲٥۴ باب اول در
حساب صحاح و آن مشتمل بر هشت فصلست فصل اول در تضعیف یعنی دو چندان
ساختن عددی و طریق عمل آنست که آن عدد را که تضعیف خواهند
کرد بر جای خود نویسند و خطی در زیر آن کشند و ابتدا از جانب یمین کرده هر رقمی را
مضاعف سازند به اعتبار مرتبه آن و تضعیف کنند و حاصل را اگر
از ده کمتر باشد در تحت او نهیم و اگر کمتر نباشد زیادتی او را که
در تحت او نهیم و از برای ده یکی را در ذهن نگاه داشته بر
حاصل تضعیف آنچه در پی راست افزاییم و اگر زیادتی نباشد
و حاصل همان ده باشد صفری در تحت او نهیم و از برای ده
یکی را در ذهن نگاه داشته بر حاصل تضعیف آنچه در پی
اوست افزاییم و این قرار رفع خواهیم کرد مثلا خواهیم
که تضعیف کنیم این عدد را ۲٦۲۵۲۴ ۸ ابتدا از جانب راست
کرده او را تضعیف کردیم هشت شد در زیر او در تحت او نوشتیم
و از برای ده یکی را در ذهن نگاه داشتیم بعد از آن چهار
تضعیف کردیم هشت شد زیاده کردیم یک را در ذهن
نگاه داشتیم ۱۴ [illegible] در تحت [illegible] از برای ده

یکی در تحت صفر که در پی رقمیست که نوشتیم بعد از آن پنج را تضعیف
کردیم ده شد آن را در تحت صفر که نوشتیم بعد از آن پنج را
تضعیف کردیم ده شد صفری در تحت که نوشتیم و از برای
ده یکی در ذهن نگاه داشتیم و بر حاصل تضعیف دو که ... زیاده
افزودیم ۱۳ شد سه را در تحت او نوشتیم و یکی را در ذهن
نگاه داشتیم از برای ده در پی او نوشتیم بدین صورت

فصل دوم در تنصیف یعنی عدد را به دو نیم ساختن طریق عمل آن
که عدد را که خواهیم تنصیف کنیم بر جای خود نوشته خطی در زیر آن
بکشیم هر رقمی را از صورتش با اعتبار مرتبه تنصیف کنیم
اگر زوج باشد نیمه او را در تحت او نویسیم و اگر فرد باشد نیمه
او را که مشتمل خواهد بود بر کسری در تحت او نویسیم و از
برای کسر پنج عدد در ذهن گرفته بر نصف عددی که در تحت
اوست افزاییم و در تحت عدد همان نویسیم و اگر در تحت
همان صفر یا رقم یک باشد همان پنج را محفوظ را در ذهن از
در تحت او نویسیم و اگر مرتبه اول از مراتب صفر باشد در
تنصیف پنج بعد از نیمی که [illegible] همان صفر در تحت او نویسیم

۸ ۴۷ ۲٦۲٥۴
۱۳۱۲۷٠۵۹
[illegible]
۲ ۱ ٤ ٦ ۹ ۷ ۱ ۸
۲ ٣ ٤ ٦ ٥ ٦ ٣ ٤

و اگر در آخر عمل تضعیف باشد رقم تضعیف را تحت آن بنویسیم
بدین صورت مثالش خواستیم که تضعیف کنیم این عدد را
۸۶۵۲۳۴۴ ابتدا کردیم بهشت و تضعیف او را که شانزده است
در تحت او نوشتیم بعد از آن تضعیف شش را که دوازده است آنرا در
تحتش نوشتیم و چون صفر را تضعیف نبود صفر در تحت آن نوشتیم
بعد از آن تضعیف دو را که چهار است در تحتش نوشتیم بعد از آن
هفت را تضعیف کردیم شد چهارده نه را در تحت نوشتیم و دار
برای نیم یک تضعیف ۱ چهار و دو است افزودیم هفت شد از او در
تحت چهار نوشتیم بعد از آن پنج را تضعیف کردیم ده دم شد
دو را در تحت پنج نوشتیم و علامت تضعیف در تحتش نوشتیم
بدین صورت ۸۶۵۲۳۴۴ / ۴۴۵۱۳۲۴ فصل سیم در جمع است
زیاده کردن عددی است بر عدد دیگر طریق عملش آنست
که هر دو عدد را که خواهند جمع کنیم بر جای خود بنویسیم یکی را در
تحت اندیگر بحیثیتی که آحاد در برابر آحاد باشد و عشرات
در برابر عشرات و علی هذا القیاس بعد از آن خطی عرضی در تحت هر دو
عدد بکشیم و ابتدا از جانب یمین کرده هر رقمی از سطر فوقانی

ران

ران رقم که در برابر اوست افزائیم و حاصل را در می داشت
هر دو در تحت خط عرض بنویسیم اگر کمتر از ده باشد یا که
از ده باشد و اگر کمتر نباشد زیاده او را از ده در تحت هر دو
بنویسیم و از برای ده یکی بر حاصل جمع آنچه در برابر اوست
افزائیم همچنانکه در تضعیف گفتیم و اگر یکی از این دو عدد در مراتبه
که در مقابل آنها از عدد دیگری چیزی نباشد بمرتبه را
بعینه در سطر جمع نقل کنیم مثالش خواستیم این عدد را ۴۰۲
۴۹۵ با این عدد ۶۳۴۲۸۴۴ جمع کنیم هر دو را برابر جای خود
نوشتیم و در برابر یکدیگر بهمان ترتیب که گفتیم و ابتدا کردیم بعد دو را که
کردیم او را با پنج هفت شد هفت را در تحت هر دو نوشتیم بعد از آن ده
را بعد از آن نه را با چهار که مجموع ده است در تحت هر دو نوشتیم
بعد از آن صفر را با هشت ... هشت می شود در تحت هر دو
نوشتیم بعد از آن نه را با دو که مجموع یازده باشد یکی از آن
هر دو نوشتیم و از برای ده یکی در ذهن گرفته بر مجموع چهار و دو
باشد افزودیم ده شد صفر در تحت نوشتیم و از برای این ده
یکی در ذهن گرفته بر سه افزودیم چهار شد در تحتش نوشتیم تا آخر

بعینه در سطر جمع نقل کردیم بدین صورت
۴۹۵۴۲
۶۳۴۲۸۴۴
۶۴۵۱۸۹۷
ازین عدد را همه یکی یکی بنویسیم بعضی در تحت بعضی بحیثیتی که آحاد
در برابر آحاد باشد عشرات در برابر عشرات و ابتدا از مرتبه
آحاد کرده جمع کنیم آنچه در آن مرتبه باشد از صور تش و از آنچه حاصل شود
هر چه مادون عشرات باشد در تحت بنویسیم و از برای عشرات ما کرده
باشد یکی و اگر بیست باشد دو و اگر سی باشد سه و در این
در ذهن گرفته بر حاصل جمع آنچه در ما بعد باشد افزائیم و همچنین
عمل تمام شود مثالش ۳۳ ۴ ۶ ۹ ۲ ۵ ۸ ۲ ۵ ۹ ۸ ۲ فصل چهارم
در تفریق یعنی نقصان کردن عددی ۵ ۳ عددی کمتر از عددی
بیشتر طریق عملش آنست که هر دو را یکی بنویسیم چنانکه
گفتیم در جمع و ابتدا از جانب یمین کرده نقصان کنیم آنچه در
مراتب منقوص است از آنچه در مراتب منقوص منه است آحاد
از آحاد و عشرات از عشرات هر یکی را از صورتش
بنویسیم و اگر چیزی باقی نماند در تحت او بنویسیم و اگر باقی
نماند صفری در تحتش بنویسیم و اگر رقم مرتبه را ممکن نباشد
از محاذی آن نقصان کردن بجهت آنکه آنچه در برابر

اوست

اوست کمتر از و باشد یا در برابرش صفر باشد یکی از عشرات
او از برابرش بگیریم و این یکی نسبت بمرتبه ده باشد
پس نقصان کنیم این رقم را از ده و باقی را بر این ده افزائیم
با آنچه در محاذی رقم مذکور است در تحت بنویسیم
و اگر در عشرات او چیزی نباشد از مافوقش بگیریم و این یکی
نسبت بمرتبه عشرات ده باشد ازین ده نه را در عشرات
منقوص منه بنویسیم و یکی باقی ماند آن یکی را ده عشرات گیریم
بطریق مذکور عمل را اتمام رسانیم مثالش خواستیم نقصان کنیم
این عدد را ۸۳۳۴ ازین عدد ۹۷۴ ۸۶
هر دو را در محاذی یکدیگر نوشتیم و ابتدا از هشت کردیم و چون
هشت را از آنچه در برابر اوست بیشتر است یکی از هفت
که در برابر اوست گرفتیم پس چهار ده شد از ده نقصان
کردیم هشت باقی ماند و با شش باقی را در تحت نوشتیم بعد از آن
سه را از شش نقصان کردیم یکی از هفت باقی مانده بود
کردیم سه باقی مانده را در تحت آن نوشتیم بعد از آن دو را
از نه و چهار را از شش نقصان کردیم آنچه باقی ماند در تحت نوشتیم

و نسبت را از عوض مذکوره در صف یاد کنیم دو این صورت

فصل پنجم در ضرب عددی

۸	۶	۹	۷	۴
	۵	۲	۳	۴
۸	۱	۳	۴	۵

در عددی دیگر عبارت از تحصیل عددی

باشد که نسبت او با یکی از آن دو عدد چون نسبت عددی دیگر

باشد با واحد و عدد ثالث را حاصل ضرب خوانند و از آن دو

عدد یکی را مضروب خوانند و دیگری را مضروب فیه و بباید دانست

که ضرب بر دو قسم است ضرب مفردات و ضرب مرکبات

ضرب مفردات یا ضرب آحاد در آحاد است یا غیر آن

اما آنچه ضرب آحاد در آحاد گوئیم اگر مضروب واحد باشد

مضروب فیه بعینه حاصل ضرب باشد و اگر مضروب دو باشد

حاصل ضرب ضعف مضروب فیه باشد و اگر سه باشد مضروب

فیه را ضعف نموده بر او افزاید و اگر چهار باشد ضعف مضروب فیه

را تضعیف کنیم و اگر پنج باشد به هر یک از مضروب فیه

ده گیریم و مجموع را تنصیف کنیم و اگر بیشتر باشد از پنج مضروب

و مضروب فیه را با هم جمع کنیم آنچه زیاده باشد بر ده

هر یک را ده گیریم و آنچه داریم در تمام هر یک از آن دو عدد

یاد

تا ده در یکدیگر ضرب کنیم و حاصل را با آنچه نگاه داشته ایم جمع کنیم

مثلا خواستیم در ضرب کنیم هفت را در شش هر دو را جمع کردیم

سیزده شد پس ازای هر یک از پنج ده گرفتیم سی شد نگاه داشتیم

بعد از آن دو را در سه که تمام آن دو عدد اند تا ده در یکدیگر ضرب

کردیم حاصل شش است با سی که نگاه داشته بودیم جمع کردیم

چهل و دو حاصل شد و اگر ضرب مادون عشره را ببعضی در بعضی

بادگیرند بهتر باشد و اگر بادشوار افتد گرفت یا حد و لکن رسم کنیم

و حاصل های ضرب مادون عشره را در این جدول نهاده ایم

و مضروب را در طول جدول و مضروب فیه را در عرض جدول

و حاصل ضرب هر دو مفرد را یکی از مضروب و دیگری از مضروب فیه در

مربعی ملتقی دو سطر طولی و عرضی که در محاذات دو مفرد است نوشتیم

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۲	۲	۴	۶	۸	۱۰	۱۲	۱۴	۱۶	۱۸
۳	۳	۶	۹	۱۲	۱۵	۱۸	۲۱	۲۴	۲۷
۴	۴	۸	۱۲	۱۶	۲۰	۲۴	۲۸	۳۲	۳۶
۵	۵	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵	۳۰	۳۵	۴۰	۴۵
۶	۶	۱۲	۱۸	۲۴	۳۰	۳۶	۴۲	۴۸	۵۴
۷	۷	۱۴	۲۱	۲۸	۳۵	۴۲	۴۹	۵۶	۶۳
۸	۸	۱۶	۲۴	۳۲	۴۰	۴۸	۵۶	۶۴	۷۲
۹	۹	۱۸	۲۷	۳۶	۴۵	۵۴	۶۳	۷۲	۸۱

و اما آنچه ضرب مفردات در غیر آحاد و صورت عدد مضروب را

در صورت عدد مضروب فیه ضرب کنند یعنی از قسم هر دو

مضروب را با اعتبار مرتبه دیگر ضرب کنند و آنچه

حاصل شود نگاه دارند بعد از عدد مرتبه مضروب را با عدد

مرتبه مضروب فیه جمع کنند و از مجموع یکی طرح کنند آنچه

ماند عدد مرتبه آحاد حاصل ضرب باشد **مثلا** اگر مرتبه دو باشد

ماند هر یکی را از آحاد حاصل ضرب ده گیرند و اگر سه ماند

هر یکی را صد گیرند و اگر چهار ماند هر یکی را هزار و همچنین اگر پنج ماند

هر یکی را ده هزار و علی هذا **مثلا** خواستیم دویست را در چهار صد

ضرب کنیم صورت دویست دو است و صورت چهارصد

چهار است ضرب کردیم حاصل هشت شد این را نگاه داشتیم

و عدد مرتبه مضروب سه است با عدد مرتبه مضروب فیه

که سه است جمع کردیم شش شد یکی از او طرح کردیم پنج ماند پس

هر یکی را از آنچه نگاه داشته ایم ده هزار گرفتیم هشتاد هزار شد

و اما آنچه ضرب مرکبات شکلی ذو اربعة اضلاع رسم کنیم

و قسمت کنیم طول شکل را بعدد مراتب یکی از مفردین و عرضش را

و عرض شکل را بعدد مراتب مضروب دیگر و از مواضع قسمت

هر ضلعی خطوط متوازیه با ضلع مقابل او اخراج کنیم چنانکه آن شکل

بمربعات صغار منقسم شود بعد از آن هر مربعی را به دو مثلث

منقسم سازیم بخط مورب که منتهی است ابتدای خط از زاویه

دست راست باشد از دو زاویه فوقانی مربع و به انتهایش

میوند و با زاویه دست چپ از دو زاویه تحتانی مربع و این

شکل را شبکه گویند بعد از آن یکی از دو مضروب را از

بالای جدول نویسیم چنانکه هر مرتبه در محاذات مربعی واقع

شود بترتیب و مضروب دیگر را بر یسار جدول چنانکه عشرات

بر بالای آحاد و مات بر بالای عشرات واقع شود و علی

هذا بعد از آن ضرب کنیم هر یک از مفردات مضروب را

در مفردات مضروب فیه و حاصل را در مربع مختص

واسطه و در محاذی آنست نویسیم آحاد را در

مثلث که تحت و عشرات را در مثلث فوق و در هر مرتبه

صورتش مرعی باشد و ... بعد از آن در مثلث

تحتانی مربع راست شبکه ... و در جمیع

واقع است از دو برج که تا هر چه باشد در تحت مثلث در برج
شکل بنویسیم و اگر چیزی نباشد صفر بنویسیم و این اول جانب
حرف باشد بعد از آن جمع کنیم ارقامی را که مابین خطوط متوازی است
بر بالای مثلث مذکور است و حاصل را بر یسار زیرا که اول
نوشته بجو بنویسیم اگر کمتر از ده باشد و الا احاد حاصل را
بنویسیم و از برای هر عشره یکی بر حاصل جمع ارقام سطر متوازی
که بر بالای اوست افزائیم همچنین جمع کنیم در سطرهای متوازی
ما وراست و در سطر حاصل بنویسیم تا عمل تمام شود و اگر در
از سطور متوازی عددی نباشد در سطری دیگر نیز مابین سطر صفری رقم
کرده باشیم تا جمع ارقام این سطر را بسطر دیگر فوق نه ده باشد انچه بدهی ایم

مثالش خواستیم ضرب کنیم این عدد را ۶۸۵۷ در این عدد ۴۶۵۴ یا ۴۶۵
..... کنیم بر دو جهت ..... و مقدار ..... صفر در ..... نه در .....



و لا از پس بنویسیم بعد از ان اول
قوم ..... سطر ..... و مرتبه اول
واقع است در ..... و ..... ده
..... سطر ..... ما ..... ودر
..... دو ..... ده سطر
و ..... یک و ..... فوق ..... سطر در برج ..... کنیم

..... رده

سی و پنج حاصل شد پنج را در مثلث تحت ما حاصل متلاقی
هر دو است نوشتیم و سی را در مثلث فوق نهادیم و همچنین
در چهار ضرب کردیم بیست شد سه را در ..... ما ..... نیز همان
صفت در مربع متلاقی ایشان نوشتیم و همچنین عمل کردیم
ما ..... و در هر مرتبه عشرات واقع است و ..... که در مرتبه احاد است خالی گذاشتیم آنکه در ..... است
هر ..... صورت است بعد از ان چهار سطر را در
تحت مربع متلاقی مرتبه آحاد و در سطر حاصل ضرب
در تحت شکل نقل کردیم بعد از ان جمع کردیم آن چه در مابین
خطوط متوازیات و بعد از تحت مذکور است یعنی ..... را
..... چهار ..... باشد و این ..... نیز در ..... بر ..... نوشتیم
بعد از ان جمع کردیم دو را و شش و شش دیگر را که مجموع
باشد و او را ..... دوم نوشتیم بعد از ان یکی را ..... را
و چهار سطر ..... را جمع کردیم نوزده شد نه را از ..... در
..... نوشتیم و از برای ده یکی در ..... که ده ..... مجموع
پنج و دو جمع کردیم ..... شد این را نیز ..... نوشتیم بعد از ان

..... چهار را ..... صفر ..... رسم ..... ده بگیریم آنکه ده یکی را ده
و ..... فوق ..... هر برج ..... فوق ..... شکل است
در ..... بنویسیم و عمل را تمام کنیم پس حاصل ضرب در
تحت شکل ..... و ..... ده هزار و ..... نه هزار و
..... و چهار ..... و اگر در مرتبه آحاد هر ..... است
احد المفروضین ..... یا در مرتبه آحاد و ..... در آحاد
و عشرات و مآت و همچنین در مراتب متوالی اگر باشد
ما در هر دو صفر باشد در ..... بقیه جمع مراتب مفروض
حاجت نباشد مگر بقیه رابع ارقام بعد از طرح اصفار
باشد و چون حاصل ضرب ..... ارقام حاصل کنیم اصفاری
طرح کرده ایم از طرفین هر چه باشد بر یمین حاصل ضرب بنویسیم
مثالش خواستیم ضرب کنیم این عدد را ۷۵۸۶۵۵۰ در
این عدد ۳۴۵۵۰۰ طرح کردیم اصفاری را ..... صفر ..... است
..... نه مضروب و مضروب فیه مساوی اکه کرده ..... نقل کردیم
..... است ..... سطر حاصل ..... صد ..... دو
بار ..... هزار ..... هزار ..... هزار ..... هزار .....

..... هزار .....

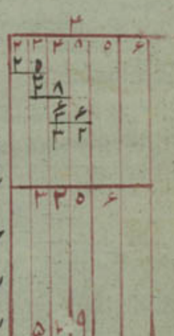
..... باشد ..... صورت ۹۹۸۴۳۴۵۵۵۰۰
۲ افصل ششم در قسمت قسمت عددی ۲ بر
عددی ۴ عبارت است از طلب عدد ثالث ۵ که هرگاه
این عدد ثالث را در عدد ثانی ضرب کنی حاصل عدد
اول شود و عدد اول را مقسوم خوانند و ثانی را مقسوم علیه و ثالث را
خارج قسمت طریق عملش آنست که عدد مقسوم سطری ..... بنویسند
و در فوق آن خطی عرضی بکشیم آنکه ..... هر دو مرتبه خطی طولی
بکشیم و ..... خطی عرضی باشد ..... عمل ..... کنند
بعد از ان مقسوم علیه را در تحت مقسوم بنویسیم ..... مانند
که آخر مقسوم علیه در برابر آخر مقسوم واقع شود اگر آخر مقسوم علیه زیاده
نباشد از آنکه از مقسوم در برابر واقع شده باشد ..... عدد
مرتب و اگر زیاده بود واجب بود آخر مقسوم علیه در برابر
ما قبل آخر مقسوم واقع شود و بعد از ان طلب کنیم اکبر عددی را از احاد ..... که
..... زیر مرتب مقسوم علیه ..... نه
و ..... سطر ..... کنند ..... در برابر ..... مقسوم و از .....
اگر در ..... باشد و چون ..... عددی ..... شود او .....

رفوق خط عرضی در می داشت اول مرتبه مقسوم علیه نویسیم
و ضرب کنیم او را در هر یک از مراتب مقسوم علیه
بصورت شبکه و حاصل ضرب را در تحت مقسوم نویسیم چنانکه
که احاد و حاصل ضرب محاذی مضروب فیه باشد
از مقسوم علیه و نقصان کنیم این حاصل را از آنچه در برابر
اوست از مقسوم و در بالای او کشیم اگر در بالا شیء چیزی باقی ماند
باقی را در تحت شبکه نویسیم و اگر باقی نماند خط عرضی کشیم
میان حاصل و باقی تا معلوم شود آنچه در بالای این خط است
محو است و آنچه در زیر است ثابت است بعد از آن
خط عرضی کشیم در تحت باقی مقسوم و باقی مقسوم را در تحت
این خط بمرتبه یک جانب یسار نقل کنیم تا طلب اکثر عددی
بصفت مذکوره و در و را نویسیم در نهایت آنچه اول
نوشته بودیم و عمل کنیم باین هر چه اول کرده بودیم و اگر
امکان عددی نباشد نکرد ای صفر نویسیم در آن جایگاه باقی
مقسوم خط عرضی کشیده در تحت این خط باقی مقسوم را
یکمرتبه بجانب یسار نقل کنیم و هم چنین عمل کنیم تا آنکه ٥

٥ مرتبه

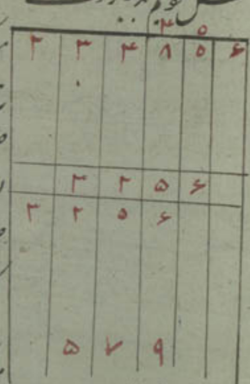
٥ مرتبه اول از مقسوم علیه محاذی مرتبه اول از باقی مقسوم شود
پس عمل تمام شود و آنچه بر فوق مقسوم نوشته شود در
بالای خط عرضی خارج قسمت آن باشد و احاد آن
محاذی احاد مقسوم بود پس اگر چیزی باقی مانده باشد
از مقسوم آن کسر خارج قسمت باشد و مخرجش مقسوم علیه باشد
مثالش چون خواستیم این عدد را ۲۳۴۸٥۶ بر این عدد
٥۲۹ قسمت کنیم عدد اول را که مقسوم است بر جای
نوشتیم و چنانکه گفتیم خط عرضی از خطوط طولی ارسم کردیم و
مقسوم علیه را در تحت نوشتیم بمراتب مانند چنانکه
آخر مرتبه او محاذی ما قبل آخر مقسوم واقع شد چه
اگر محاذی آخر مقسوم بودی مقسوم علیه زیاده بودی از آنچه
در محاذی اوست از مقسوم و این جایز نیست بعد از آن
اکثر عددی طلب کردیم از آحاد بصفت مذکوره چهار را یافتیم
این را بر بالای خط عرضی محاذی اول مراتب مقسوم علیه
نوشتیم و این چهار را ضرب کردیم اول در نه حاصل سی و شش
بر صورت ۲٥ این را در تحت مقسوم نوشتیم چنانکه صفر محاذی
آنچه

هیچ واقع شد پس ده را از آنچه در برابر اوست از مقسوم
نقصان کردیم شش باقی ماند شش را در تحت صفر نوشتیم
بعد از آن که خط عرضی کشیدیم میان شش و حاصل ضرب
باز ضرب کردیم چهار مذکور را در دو حاصل هشت شد
این را در تحت مقسوم نوشتیم چنانکه احاد او برابر هشت
واقع شد پس حاصل را از آنچه در برابر اوست از مقسوم نقصان
کردیم پس باقی ماند این را بعد از آنکه خط عرضی کشیدیم
در تحت بیست نوشتیم باز چهار را در پنج ضرب کردیم
و حاصل را که بیست است در تحت نقص از آن نوشتیم
و این بیست را از نقص هشت نقصان کردیم پس باقی
ماند سی و دو از او در تحت پس نوشتیم بعد از خط
عرضی چنانکه دو در برابر است و سه را بر چهار واقع
شد پس باقی ماند از مقسوم این ۳۲۰۶ این را بعد از
خط عرضی بمرتبه خطوط طولی ببرد و دیگر مرتبه یک
نقل کردیم بر صورتی که در حاشیه مرقوم شد تا اکثر عددی دیگر
بصفت مذکوره طلب کردیم هیچ نیافتیم پس صفر بر بالای عقد



ول چهار است نوشتیم و در تحت باقی مقسوم خط عرضی دیگر
کشیدیم و در تحت این خط باقی مقسوم را یکمرتبه بجانب یسار
نقل کردیم بدین صورت

باز اکثر عددی بصفت مذکوره طلب کردیم
هیچ را یافتیم این را بر بالای یمین
صفر نوشتیم و او را
اول درج مقسوم علیه
ضرب کردیم و حاصل
که شصت است
در تحت باقی مقسوم
مذکوره نوشتیم از ما کاردی



او نقصان کردیم هشت باقی ماند این را بعد از خط عرضی در تحت
هیچ حاصل ضرب نوشتیم باز هیچ را در دو ضرب کردیم
و حاصل را در محاذی درج است از هفت نقصان کردیم دو را
در پنج ده ... در تحت او نوشتیم بعد از خط عرضی
باز هیچ را در نه ضرب کردیم حاصل چهل و پنج شد

[illegible] مقسوم [illegible] صحیح [illegible] ابو [illegible] اول [illegible]

این رتبه مذکوره نوشته از ما نحاذی او نقصان کنیم
و باقی را که زیاده باشد در تحت خط عرض ثبت کنیم [illegible]

			٢٦		٣		٣
٥	٦	٦	١٢	٥٦	٣		٣٦
٢	—	٥٥	٧	٥	٢		٣٦
٩	—	٥		٩	٥		٨ ٣
					٩		٥٥ ٥
							٧ ٥

عمل تمام شد از برای آنکه باقی کمتر از مقسوم علیه است و خارج
قسمت چهارصد و پنج شد از صحیح و سیصد و پانزده
جزو با جزا از پانصد و هفتاد و نه از ان اجزا اینکه صحیح نشد

فصل هشتم در استخراج جذر هر عددی که او را
در نفس خودش ضرب کنند آنچه در آخر حاصل شود
و حاصل ضرب را مجذور و مربع و مال نیز خوانند
و طریق عمل چنان است که هر عددی را که جذر او
مطلوب باشد بر جای نویسیم و بر بالای او
خط عرض کشیم چنانکه در عمل قسمت گفتیم و نقطه‌ها
کنیم بر خط عرض برابر مراتب فرد مثل مرتبه آحاد که
اول است و مات که سیم است و عشرات الوف

[illegible]

که پنجم است و علی هذا آنچه باشد و اکثر عددی طلب کنیم
از آحاد و از جواب مضروب او در او در نفس خودش ضرب کنیم
از ما نحاذی علامت اخیره نقصان کند و ازو باقی اکثر
چیزی باشد نقصان توان کرد و هر گاه چنین عددی یافت
شود او را بر بالای علامت اخیره نویسیم و در تحت
علامه نیز همین عدد را نویسیم و در تحت [illegible] بر عدد
او ضرب کنیم عدد فوقانی را در عدد تحتانی و در نفس
خودش و حاصل را در تحت عددی که جذر او
مطلوب است نویسیم چنانکه آحاد نفس محاذی مضروب
فیه واقع گردد و او را از ما نحاذی مضروب فیه و از
[illegible] نقصان کنیم و باقی را در تحت خط عرض نویسیم
بعد از ان فوقانی را با تحتانی بیفزائیم و مجموع را [illegible]
یک مرتبه نقل کنیم چنانکه آحاد نفس محاذی همان علامه
اخیره شود بعد از آنکه خط عرض بر فوق رقم کشیم تا تحتانیه
محو نشده باشیم بار طلب کنیم اکثر عددی از آحاد
که چون او را در نفس خودش ضرب کنند و در

مجموع منقول مرضرب کنند ممکن باشد طرح او از مضروب عددی
که در محاذات علامت مقدم بر علامت اخیره است
در تحت و در آنجا است هر گاه چنین عدد یافت شود بر بالای
علامت مقدم بر علامت اخیره نویسیم و هم چنین در تحت
او نیز نویسیم و عمل مذکور بجای آوریم بعد از ان عدد فوقانی
و تحتانی را افزائیم و این مجموع را با مجموع اول یک مرتبه بجانب
یمین نقل کنیم بار طلب کنیم اکثر عددی از آحاد که چون
در نفس خودش و در مجموع منقول ضرب کنیم ممکن باشد
طرح ان از مضروب عددی که در محاذات علامت
مقدم بر ان و علامت مذکور باشد عددی
که در محاذات علامت مقدم بر ان و علامت
مذکور باشد و در آنچه بر ان زیاده باشد هر گاه
که این عدد حاصل شود همان عمل را بجای آوریم اگر ممکن
عدد باشد بر فوق علامت و در تحتش صفر می‌نویسیم
و مجموعات مذکوره را یک مرتبه بجانب یمین نقل
کنیم و هم چنین می‌کنیم تا همه علامات را عمل نمائیم

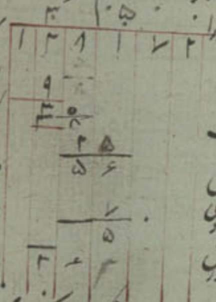
[illegible]

بجای آوریم پس آنچه حاصل شود بر فوق جدول جذر باشد
ان عددی را که مطلوب جذر او است و اگر چیزی
باقی ماند در تحت عدد این عدد مطلق آنچه را باشد
بر بالای خط عرض است جذر او باشد تحقیق و اگر
چیزی باقی ماند معلوم شود او را اسم جذر تقریب است پس
بار که بر بالای علامت همین است واقع بر آنکه در تحت او
واقع است افزائیم و جمع عدد تحتانی را مخرج فرض کنیم
از عددی که جذر او مطلوب باشد مخرج است کسر و حکم
حاصل که بر بالای علامت است کسر جذر عدد مذکور
بود مثال اصطلاحی این است چنانکه خواستیم که این عدد را ٢
١٢٨١٧ جذر استخراج کنیم بهمان طریق که گذشت در او نویسیم
و خط عرض و دیگر خطوط طولی بکشیم و علامات جذر
[illegible] کنیم بعد از ان اکثر عددی طلب کنیم که [illegible]
مذکوره را باشد بر فوق علامت اخیره نوشته و در
تحتش نیز یک نوشت و فوقانی را در تحتانی ضرب کردیم
حاصل را که نه در تحت او که در برابر سه است نوشته از آن

٣٠		·		·	
١	٢	٨	١	٧	٢
	٩				
	٣				
	٣	٤			

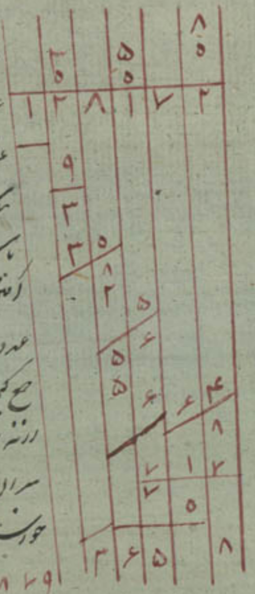
ودر اول از سطر حاصل نقصان کردیم وما بقی را که سه است بعد از خط
عرضی در برابر او نوشتیم پس نود و دو را که تحتانی افزودیم
و مجموع را که سی است ... مثلا ... کردیم بعد از انکه
خط عرضی در دو ... کشیدیم ... طلب کردیم اکر
عددی که ... مذکوره ... را هم نوشتیم او را
در مقابل ... عدد ... مضروب فیه
تحت ... عدد ... احاد معمول ... نیز
کردیم ۵ را در نفس حاصل شد ... صورت ۳۰ در تحت
عددی ... نوشتیم ... برابر ۶ افتاد پس او را
در مقابل ... نقصان کردیم ... ما بقی
این را ... نوشتیم بعد از خط عرضی بعد از ان ۵ را
در ۵ تحتانی ضرب کردیم حاصل ... ۲۵ است
... مذکوره نوشتیم ... نقصان کردیم
۵۶ ما بقی ... این را بعد از خط عرضی نوشتیم پس ۷۵ ...
بر ۵ تحتانی ... ۱۰ ... شد ... تحتانی ...
... و مجموع ...

... دیگر ... نقل کردیم بعد از تحطیط انکه ... در سطر
تحتانی ... طلب کردیم اکبر عددی ... مذکوره را
... اولا ... ضرب ... اولا
دو ... تحتانی ... دو ... نوشتیم
... ۸ ... و ۷
... ضرب را که ۵۶ ...
حاصل ... کردیم ...
... ۸ ... ضرب کردیم
... در تحتانی ...



وحاصل نقصان کردیم ... که در ... است
مضروب فیه است ... پس ما بقی ... عدد
تحتانی ... ۸ بعد از ان ۸ فوق ... ۸ تحتانی
کردیم ... افزودیم عمل ... ۱۲ ۳ ... مقصود
وعمل تمام شد ... صورت ... ۱۲ ۳ عدد ...
... ۸ ما بقی ... کثیر است ... پس ...
حاصل از عمل مذکور ... ۳۵۸
۱۲ ۳ ... میزان عمل ... اعمال مذکوره ...

مضروب را در میزان مضروب فیه ضرب کنیم
ودر حاصل ... طرح کنیم انچه باقی ماند اکر موافق حاصل
ضرب بود ضرب درست ... واکر مخالف میزان
حاصل ضرب باشد ضرب خطا بود واکر ... المفرد ...
طرح ... هیچ باقی ماند که از حاصل ضرب
... هیچ باقی ماند عمل درست باشد والا عمل
... میزان ... میزان خارج ... را
در میزان مقسوم علیه ضرب کنیم ... میزان ...
... کنیم اکر ... باقی ماند ...
کنیم ... مساوی میزان مقسوم بود واکر ... مقسوم علیه
... خارج قسمت بعد از طرح ... هیچ ...
... میزان مقسوم مساوی میزان ... قسمت بود واکر ...
قسمت ... باقی ماند ... مقسوم ...
بعد از طرح ... هیچ ... عمل صحیح بود
والا عمل خطا بود وطریق عمل میزان ... است میزان
... نفس ... کنیم ... ان



میزان ... هرکاه این ...
میزان درست باشد
عمل نیز درست باشد
غالبا واکر میزان درست
باشد تحقیق عمل غلط
باشد وطریق میزان
... است ... درست
عدد را ... میزان
جمع کنیم ... طرح کنیم ...
... اکر باقی ماند
میزان عدد باشد مثلاش
خواستیم میزان این عدد را
۳۵۸۱۲۹ میزان ...
... جمع کردیم ...
... طرح کردیم هیچ باقی ماند ان میزان این عدد ...
وطریق میزان کرفتن عمل ضرب ... میزان
مضروب را

باقی را از خارج قسمت زیاد کنیم اگر چیزی باقی مانده باشد
و نه نه از و طرح کنیم اگر این باقی مساوی میزان عمل دیگر باشد
بوجه عمل صحیح بود و الا خطا باشد **باب دوم در کسور**
و آن مشتمل است بر مقدمه و دو فصل **مقدمه** در تعریف
کسر و کیفیت وضع آن هر گاه که صحیح را
با اجزای مساوی تجزیه کنیم عدد آن اجزا را مخرج
گویند و بعضی از آن اجزا را کسر و از قبیل مخرج و کسر
و این مخرج را اجزای یک کسر باشد و از آن کسور
مقدار آن ثلث باشد و یکی نصف او باشد و دو مثل
او و مقدار آن چهار و از این قیاس و اما کیفیت وضع صحیح
کسور آنست که کسر را در تحت صحیح بنویسند
و مخرج را در تحت کسر و اگر با وی صحیح نباشد بجای صحیح
صفر بنویسند مثل صورت نصف صحیح ۲ و صورت
ثلث ۳ و صورت خمسه اخماس این ۵
و نصف و ثلث که در صورت کسر و مخرج آن در عمل
نمانده شود پس خبر از قسمت عدد است از این بابت

فصل اول در معرفت شرکت و تباین میان کسور چون
اعداد هر دو عدد که باشد غیر واحد خالی از آن
نیست که اقل عدد اکثر را فانی کند یا نه و مراد بفنا آنست
که هر گاه اقل را از اکثر انفصال کنند مرة بعد اخری
از اکثر چیزی نماند قسم اول را متداخلان گویند
همچون دو و ده که اقل عدد اکثر را فانی کند و قسم دوم
بیرون نیست یا آنست که عدد ثالث غیر واحد
با هر دو عدد را فانی کند یا نه پس اگر فانی شود
آن دو عدد را متشارکان گویند و متوافقان نیز گویند
و عدد ثالث را عاد ایشان خوانند و کسری که از مخرج
آن ثالث بود آنکه عاد باشد وفق مثلا چهار و شش را
که اکبر عددی چهار است که فنا میکند هر دو را
و اگر عدد ثالث غیر واحد فانی نکند هر دو را
آن دو عدد را متباینان گویند چون چهار و هفت
پس اگر خواهیم که متداخل و مشترک و متباین آن
هر دو عدد دانیم اقل را از اکثر نقصان کنیم

اگر چیزی باقی نماند متداخلان باشند و اگر عددی
باقی ماند غیر واحد مقسوم علیه را بر آن باقی قسمت کنیم
و همچنین تا آنکه یا چیزی نماند یا یکی باقی ماند اگر عددی
و چیزی باقی نماند آن دو عدد متشارکان باشند
و مقسوم علیه اخیر عاد هر دو باشد و اگر یکی باقی ماند
آن دو عدد متباینان باشند مثلا خواستیم که بدانیم
که چهار و شش چه نسبت دارد اقل را از اکثر نقصان کردیم
دو باقی ماند پس شش را بر دو قسمت کردیم چیزی باقی نماند معلوم شد
که متشارکان اند پس هرگاه خواستیم که بدانیم
که نه و چهار چه حال دارد اقل را از اکثر قسمت کردیم
یک باقی ماند مقسوم علیه را بر آن قسمت کردیم
چیزی باقی نماند معلوم شد که عاد آن نیز یکی است
و آن عدد هر دو را فانی کند و وفق آن نصف است
و شش را بر نه قسمت کردیم و هرگاه خواستیم که حالت
هشت و سه را از قسمت کنیم دو باقی ماند
باز سه را بر دو قسمت کنیم یک باقی ماند معلوم شد

میان ایشان تباین است **فصل دوم** در تجنیس
کسور مختلف المخرج مشترک هر کسر مختلف را بعضی با بعضی
اقل عددی که هر یک از مخارج کسور مختلفه مفروضه
عد او کند طلب است و مخارج کسور مختلفه مفروضه
و کسور مفرد و مضاف را که داریم و مخارج و توافق و تباین
میان ایشان معلوم کنیم پس مخارج متباینه بعضی را در بعضی
ضرب کنیم و از مخارج متداخله بر اکبر اختصار نمائیم و از قبیل
که از آن هم و از مخارج متوافقه بعضی را در وفق بعضی
ضرب کنیم پس آنچه حاصل شود ... داشته باشیم
باز این حاصل را در سایر مخارج ضرب کنیم و اهم چنین
تا آنکه هیچ چیز باقی نماند پس حاصل ضرب اخیر مطلوب
باشد **مثال** خواستیم که اقل
عددی بدانیم که نصف و ثلث و ربع و خمس
و سدس و سبع داشته باشد مخارج این کسور را
دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت گرفتیم
متباین همه بود ... ضرب کردیم

ده و چهار یک که از شش و نیم هشت از دوازده و از شش و نیم میان
سه و نیم یک سیم بود بعد از آن افزائیم و چون میان
نیم هشت موافقت بود از شش و نیم
او را سه است که ده و از شش و نیم و شش را که از نیم
بس که ده کدام هشت عدد که ده و از شش و نیم سه
و هشت یا نیم سه را در ربع ضرب کنیم یا ده
با ده را در هشت ضرب کدام هشت و هشت شد از مخرج
کسور مطلوب است **فصل سیم در تجنیس کسور** و آنرا
بسط نیز گویند و آن چنان بود که عدد صحیح را کسور سازند
بطریق جنس صحیح را در مخرج کسر ضرب کنند
و اگر با صحیح کسر باشد این کسر را بر حاصل ضرب افزایند
ضرب افزایند **مثلاً** خواستیم که ده و ربع را ربعها سازیم
ده را در چهار که مخرج ربع است ضرب کنیم چهل شد
چهل و یک ربع شد **فصل چهارم**
در رفع کسور و آن چنان باشد که کسری چند باشد
که مجموع آن از مخرج کسر زیاده باشد عدد
[illegible]

آن کسور را از مخرج قسمت کنیم خارج قسمت صحیح باشد
و باقی کسر این مخرج بود **مثلاً** خواستیم که بیست و پنج خمس را رفع
کنیم بیست و پنج را بر مخرج خمس که پنج است قسمت کنیم خارج پنج
صحیح بود و حاصل آید **فصل پنجم در تضعیف کسور و تنصیف**
آن است که اگر مخرج کسر زوج باشد صورت کسر را
تضعیف کنند اگر کمتر از مخرج بود مخرج را تنصیف کنند
حاصل نسبت کسر مضاعف باشد **مثلاً** خواستیم که چهار
تسع را تضعیف کنیم صورت را که چهار است تضعیف کردیم
هشت شد چون کمتر از مخرج بود هشت تسع است که هم
تسع است و اگر زیاده از مخرج بود مخرج را از آن
کم کنند و باقی نسبت مخرج باشد **مثلاً** خواستیم
هشت تسع را تضعیف کنیم صورت را که هشت است
تضعیف کردیم شانزده شد که از مخرج زیاده است پس نه را
از آن کم کردیم و باقی هفت بود به مخرج نسبت کردیم هفت
تسع حاصل شد و اگر مخرج کسر زوج باشد نصف آن مخرج
را بر صورت کسر نسبت کنند حاصل تضعیف باشد.

مثلاً چهار خمس است و اگر زیاده از صورت کسر باشد صورت
کسر را از آن نسبت کنیم **مثلاً** خواستیم که ربع را تضعیف
کنیم چهار را تضعیف کردیم که صورت کسر را از آن
نسبت کردیم نصف شد و اگر کمتر از صورت کسر
نصف آن از صورت کسر و احد کم کنیم و باقی را
نسبت کنیم مجموع واحد و حاصل را تضعیف کسر باشد
مثلاً خواستیم که خمس را تضعیف کنیم نصف
کدام است که از صورت کسر است را تا کسر کم کردیم و از آن باقی
نسبت کردیم مثلا باشد پس حاصل تضعیف مثال
باشد **فصل ششم در تنصیف کسور** و آن چنان بود که اگر صورت
کسر زوج باشد هر یک را تنصیف کنند و اگر فرد باشد مخرج را
تضعیف کنند **مثلاً** خواستیم که چون صورت شش را که زوج است تنصیف کردیم
سه شد به مخرج نسبت کردیم حاصل آمد و اگر صورت
کسر فرد باشد مخرج را تضعیف کنیم و صورت کسر را
با آن نسبت دهیم **مثلاً** خواستیم که سه ربع را تنصیف کنیم
مخرج را که چهار است تضعیف کردیم هشت شد کسر را با آن

نسبت دادیم سه ثمن باشد **فصل هفتم در جمع کسور** و آن
آن است که اگر کسور از یک جنس باشد صورت کسور را جمع
کنیم و اگر از اجناس مختلف باشد مخرج مشترک طلب کنیم و در
فصل دوم مذکور است اگر کم شد از آن صورت کسور را
از مخرج مشترک جمع کنیم پس اگر این مجموع کمتر از مخرج
باشد به مخرج نسبت کنیم و اگر مساوی مخرج باشد حاصل یک
صحیح بود و اگر زیاده از مخرج باشد بر مخرج قسمت کنیم خارج
قسمت صحیح بود و باقی از قسمت را به مخرج نسبت دهیم
و حاصل نسبت کسر خارج قسمت کنیم حاصل جمع آن مقدار
صحیح و این کسر باشد **مثلاً** خواستیم که سدس را با ثمن
و نصف مثال جمع کنیم صورت این کسور را از مخرج مشترک
و نسبت جمع کردیم ده شد چون از مخرج کمتر بود
به مخرج نسبت کردیم که ده دوازده و یک ثلث باشد مخرج
نسبت کدام مثال است پس حاصل جمع یک صحیح از مثال آید
فصل هشتم در تفریق کسور صورت هر یک از کسر مفروض
و منقوص منه را از مخرج مشترک معلوم کنیم پس صورت کسر منقوص

را از صورت کسر معطوف به تفصیل کسر منسوب دادیم در مخرج کسر
... و حاصل حاصل است مطلوب باشد **مثالش** خواستیم
همان را از شش درباع تفصیل کنیم مخرج کسر کردیم و الله ثلثه
صورت ... است از صورت ... دوازده
تفصیل کنیم ... و الله ثلث است چهارم
و نصف سدس حاصل آمد و اگر صورت کسر معطوف
منه باشد از صورت کسر معطوف منه تفصیل کردن ممکن نباشد
مگر آنکه معطوف منه صحیح باشد پس یک را از آن صحیح بگیریم
و در مخرج کسر ضرب کنیم و در حاصل ضرب
کسر معطوف ... تفصیل کنیم و ... کسر معطوف منه مخرج
که مجموع ... مخرج کسر ... و هم **مثالش** خواستیم
نصف را از یک و ثمن تفصیل کنیم ... در مخرج کسر
ضرب که ... نصف ... تفصیل
... ثمن ...
... **فصل نهم** در
کسر ... [illegible]

واین کسر را

واین کسر را از مخرج دیگر معلوم کنیم و ... بعض
آن و صورت کسر را در مخرج محول الیه ضرب کنیم
و حاصل ضرب را اگر مساوی یا زیاده از مخرج
اکثر باشد بر مخرج اکثر قسمت کنیم و خارج قسمت
مخرج محول الیه است و هم مطلوب حاصل آید و اگر
حاصل ضرب کمتر از مخرج اکثر باشد مخرج اکثر نسبت
و هم حاصل نسبت کسری از کسر محول الیه باشد **مثالش**
خواستیم ... [illegible] ...
کسر ... [illegible]
... حاصل ... و حاصل ... مخرج کسر است
... خارج قسمت ... [illegible]
... دانق ... [illegible]
... دانق ... طسوجات ...
صورت کسر ... در ... مخرج طسوجات
... ضرب کنیم ... حاصل ...
... مخرج کسر است ... خارج قسمت ... [illegible]

دانق طسوج باشد ... طسوج ... را اگر خواستیم ... که
این ... طسوج ... است ... را از صورت کسر
در ... مخرج ... ضرب کنیم ...
و حول کسر ... مخرج کسر ... مخرج کسر ... و هم
... **فصل یازدهم در ضرب کسور** ...
... ضرب کسور در صحاح ... ضرب کسور در کسور طریق
عمل در قسم اول ... صورت کسر را در صحاح
ضرب کنیم و حاصل ضرب را اگر کمتر از مخرج ...
مخرج ... و الا بر مخرج قسمت کنیم حاصل ...
قسمت مطلوب باشد **مثالش** خواستیم ... در چهار
ضرب کنیم صورت کسر را ... در ... ضرب ...
همان ... بر مخرج کسر ... خارج قسمت
... مطلوب ... [illegible]
و صورت کسر مضروب ... در صورت کسر مضروب فیه
ضرب کنیم ... حاصل ضرب ... [illegible]

مخرج کسر مضروب را در مخرج کسر مضروب فیه ضرب کنیم
پس ... حاصل ضرب ...
... حاصل ضرب نسبت کنیم و الا بر ... حاصل ضرب قسمت کنیم
حاصل ... خارج قسمت مطلوب باشد **مثالش** خواستیم
... را در ... ضرب کنیم و صورت ...
در ... ضرب ... مضروب ...
... و هو المطلوب و اگر ... المضروبین
... صحیح باشد ...
تجنیس ... کسر ...
... **مثالش** خواستیم ... در ...
ضرب کنیم ... است در صورت ...
و ... ضرب ... مضروب ...
... خارج قسمت ... حاصل ضرب
... **مثال دیگر** خواستیم
... و ربع ضرب کنیم مجنس مضروب
... و مجنس مضروب فیه ... ضرب ...

و اگر هست به انفراد آن مخرجی قسمت کنیم خارج قسمت

صحیح و شش مطلوب باشد **فصل یازدهم در**

مشترک و مرکب و این دو قسم بود یکی آنکه کسر در هر دو جانب

مقسوم و مقسوم علیه باشند دوم آنکه کسر در یکی بیش

نباشد و طریق عمل در اول آنست که هر یکی از مقسوم و مقسوم علیه

در مخرج کسر دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب مقسوم را

که حاصل ضرب مقسوم علیه است قسمت کنند اگر حاصل ضرب

مقسوم اکثر باشد از حاصل ضرب مقسوم علیه والا حاصل ضرب

مقسوم علیه نسبت کنند حاصل نسبت یا خارج قسمت مطلوب باشد

مثالش خواستیم که ثلث و ربع را قسمت کنیم مقسوم شد

بر عشر ربع است و مخرج ده و چهار است ضرب کردیم ثلث تحت

عشر چهار است کسر مقسوم ربع و مقسوم علیه را که ده است در چهار

که مخرج کسر است ضرب کردیم چهل شد حاصل ضرب مقسوم

و سه است که حاصل ضرب مقسوم علیه است نسبت کردیم سه

ثمن و نصف ثمن باشد و هو المطلوب و اگر خواهیم که دو سوم نکنیم

اربع و خمس کنیم بر یک قدر قسمت حاصل ضرب مقسوم شود و دیگر حاصل ضرب

بنت را بر سه قسمت کنیم خارج قسمت و صحیح نیم و ثمن

و هو المطلوب **مثال دیگر** خواستیم که شش و خمس را بر نیم

و عشر مقسوم را در مخرج کسر کوچکی و دو است مقسوم

علیه را نیز در مخرج ضرب کردیم و صحیح سه حاصل ضرب

مقسوم را که حاصل ضرب مقسوم علیه است کردیم حاصل نسبت

شش سبع و خمس سبع است و هو المطلوب و اگر مقسوم شد

خواستیم که شش و خمس قسمت کنیم بر شش حاصل

ضرب مقسوم و شکعو و حاصل ضرب مقسوم علیه ده

پس یک ربع را بر این دو قسمت کردیم خارج قسمت

واحد و ثلث ربع خمس شد و هو المطلوب واما قسم اول

هر دو کسر مفرد بود هر دو را در مخرج نسبت کنیم طلب

کنیم و طریق مذکور قسمت دوم عمل مثال آن **مثالش**

خواستیم که یک سبع را قسمت کنیم بر مخرج کسر یک ربع

و ثمن را اگر کم هست است و در مقسوم را ضرب کنیم

دو سه مقسوم علیه را ضرب کردیم نسبت خمس باشد

و حاصل اول از حاصل دوم قسمت کنیم خارج

و دیگر مثال و هو المطلوب **مثال دیگر** خواستیم دو و چهار سبع را

نسبت کنیم بر یک ربع و مخرج کسر که دو و ثلث است مقسوم شد

در دو ضرب کردیم و چهار است مقسوم علیه را ضرب کردیم

سه حاصل ضرب اول را بر حاصل ضرب

دوم قسمت کردیم خارج قسمت صحیح سه و خمس سبع و ازان

خواستیم که سه سبع را نمی کنیم بر دو و سه سبع بر خمس

حاصل ضرب مقسوم سه کرد و حاصل ضرب مقسوم علیه و چهار

نه را که چهار است نسبت کردیم حاصل قسمت **فصل دوازدهم**

در استخراج جذر کسور مفرد و کسور مرکب را در مخرج

ضرب کنیم و جذر حاصل ضرب مخرج در مخرج قسمت کنیم

تا با کسر کنیم خارج قسمت با حاصل نسبت جذر مطلوب باشد

مثالش خواستیم که جذر نه خمس و ده از شانزده جزو بدانیم

کسر را در نه است در مخرج نه و شانزده ضرب کردیم جذر

و چهار شد جذر شش را گرفتیم و الله شانزده را در مخرج نسبت کردیم

سه ربع حاصل شد که جذر مطلوب باشد و اگر کسر مخرج

تجنیس کنیم و حاصل تجنیس را که کسور است کسر نیز داریم

و عمل را مثال است هم **مثالش** خواستیم که جذر شش و ربع

بدانیم تجنیس کردیم بیست و پنج شد در مخرج که چهار است

ضرب کردیم صد شد جذر صد را که ده است بر مخرج

که چهار است قسمت کردیم دو و نیم حاصل آمد و این جذر

مطلوب **مقاله دوم در حساب اهل تنجیم** و آن مشتمل است

بر مقدمه و شش باب **مقدمه** در بیان اصطلاحات منجمان

منجمان حروف تهجی را بترتیب **ابجد**

هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ

ضظغ برای مفردات اعداد تعیین کرده اند حروف

اول هرار **ا** است تا **ط** که آحاد معین کرده اند و نه دیگر که اول

است تا **ص** برای عشرات و نه دیگر که اول **ق** است

تا **ظ** برای مئات و **غ** برای الف معین کرده اند و از

برای اعداد مرکبه ارقام مفردات آن عدد را

ترکیب کنند و مفرد اکثر را مقدم بر اقل نهند و هم چنین کنند مکرر

الوف اما ده هزار الوف تقدیم کنند پس رقم یازده **یا**

و رقم چهارده **ید** و رقم پنجاه و دو **نب** و رقم صد و چهار **قد** و رقم

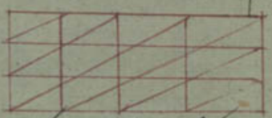
سه هزار

ارج و رقم ده هزار ارغ و رقم والقصه هزار ریغ و هر
یک ... و رقمی مال حمل و حاصل کسیده و جیم را باید
نوشته بر صورت ح و حا را باید نوشته بر صورت ج
و مال ... و از این کسیده و را ... نقطه نوشته
و رقم را علامت بنهند بر صورت ذ و باید ... و
معطله و عدد و نقطه چنانکه در مبدا است و باید و ... محیط
هر دایره ... بیضه ... رقم مثال کشنده
و هر قسمی را از آن درجه خوانند و عدد در حاصل ...
ما را نقص ... هر ... کرده ... اگر
مرفوع مره گویند و رقم مرفوع مره را از این درجه
نوشته و حول عدد و مرفوع مره ... ما ...
و ... مرفوع
مره نوشته و ... مرفوع مرها ... و ... خوانند
و همچنین حول عدد و مرفوع مرها ... باید ... و هر
... اگر ... را مرفوع ...
و ثالث ... خوانند و ... و هر درجه ... رقم
مثال کشنده

مثال کشنده دارد ... کوچک ... و رقم دوم ... رقم
درجه نوشته و هر دقیقه را نقص رقم ... کشنده
و ... خواهند ... و ... و ثالثه ... رابعه
... کسیده ... رقم ... مذکور
نوشته ... هر مرتبه ... و ارج
و ... هر مرتبه ... نوشته
بر صورت ... و ... اگر ... رقم ... به
... مرتبه ... اول ...
... مرتبه ... رقم ...
و هر که ... اهل ...
و ... اهل نجوم ...
... و ...
... حاصل ... اهل ... مرتبه
عدد ... و هر ده را ...
... مرتبه ...
...
نوشته ...

رعایت کنند که در رسم سطر که در سطر کناره نشسته تع
شده است اما اگر اعداد او سه جمع کنند نظری
مذکور در حساب هند عدد آنکه اگر اعداد ی
که در میان هر دو خط موربی واقع بود اگر زیاده
از ده می شود هر ده را یک رفع کنند عدد آحاد را
در میان دو خط موربی بود و الا جمع نکردند
و دیگر شمرده بود بر آنکه در هفت کناره بعد جمع
نکردند اگر اعداد میان دو خط موربی سه اگر
زیاده از هفت نتوان هفت است یک از آن عدد را
دو خط موربی در دو هفت جمع کنند و آنچه
کم از هفت باشد رقم آنچه در هفت کناره واقع
می کنند مثل خواستیم عدد عل را در
ه را امط ضرب کنیم جدولی رسم کردیم
و در آن رقوم وضع کردیم بر صفت مذکوره و در هر یک
از اقسام الط تا قسم این است و دیگر نسخه
کردیم و اعداد میان دو خط موربی در دو

جمع کردیم هفت شده جهت آنکه ز رقم الط نوشتیم
و جهت هفت و یک با حاصل میان دو خط موربی دیگر جمع کردیم
هفت و دو ده شد ب رقم ح نوشتیم و در ازای هفت
یک حاصل جمع میان دو خط موربی دیگر جمع کردیم هفت
رقم نوشتیم و هفت میان خطی موربی دیگر را جمع کردیم
هفت شده رقم ا نوشتیم و در ازای هفت
یک حاصل جمع میان خطی موربی دیگر ده
شده هو رقم ح نوشتیم پس در جدول
و در هر رقمی که ب قسم از ازای هو نوشته
عمل در تمام این جدول به این صورت



اما طریق دانستن آنکه حاصل ضرب از کدام
مرتبه است از مراتب ... در رسم
اجرای آن ... ذکر خواهیم کرد
باب دوم در قسمت اهل حساب ...

منت اهل هند است که وضع رقم اهل هند
حاصل اعظم مراتب مقسوم را در سطر کنند
نوشته اعظم مراتب مقسوم علیه در تحت
که مذکور شده است و اهل حساب عکس این اعظم
مراتب مقسوم در سطر اعلی جدول نوشته
و اعظم مراتب مقسوم علیه در برابر اعظم مراتب
مقسوم با عدد آن بهمان تفصیل در آنچه
ذکر کرده شد در جدول ستین اکثر
عددی طلب کنند که حاصل ضرب او را در هر یک
از مراتب مقسوم علیه از آنچه در برابر است از مقسوم
باز گیرد ... عدد با قسمت
روی خط عرضی در بالای مقسوم نوشته در برابر
اعظم مراتب مقسوم علیه نوشته ...
مقسوم علیه ضرب کنند ... مقسوم
باز گیرد و آنچه در ... خانه
خط عرضی ...

تمامی نقل کنند و در تحت خط عرضی در جدول
ستینی اگر عددی طلب کرده به صفت مذکوره
و عمل ... واگر عددی به صفت مذکوره
باقی ... عددی ... جدول
...
... در تحت خط عرضی دیگر
نقل کنند ... اگر عددی به صفت مذکوره طلب شده
عمل ... مثلش خواستیم قسمت ح
بو لا صد را بر الط لب جدولی رسم کردیم
مقسوم و مقسوم علیه را وضع کردیم بر صفت
مذکوره و اکبر عددی به صفت مذکوره طلب کردیم
بو را قسمت ... در بالای جدول ...
حاصل ضرب بو را در الط از جدول ستینی
... بود ... در تحت مقسوم نوشتیم
... که مطلوب در برابر الط ...
... واقع ... که ...

بعد از آن رمد را از رح لو نقصان کنیم لب باقی ماند
خط عرض رای مختوم کنیم و لب را در تحت خط
عرض در برابر الط نویسیم تا حاصل ضرب لو را
در بالای جدول نویسیم در یح که در مقسوم علیه است
از جدول استخراج الح نموده رقم و نصف نموده
در تحت لب لا نوشته از او نقصان کنیم الط
باقی ماند این را از بعد از خط عرض در تحت نویسیم
تا حاصل ضرب لو را در لب که یح لب است
در تحت ید نوشتیم نموده و نقصان این حاصل
از ید ممکن نیست ... در پیش یح است
یعنی الط که ضرب ... و ماند ... یح است بعد از
خط عرض نویسیم و ان ... نقصان کرده باقی
که در ذهن یح ... مجموع یح ... حاصل
ضرب را که یح لب است نقصان کنیم نه لب
باقی ماند این را بعد از خط عرض در تحت نویسیم

بدین صورت و در مقسوم
این ارقام یح نه ب باقی
ماند خط عرضی تحت جمیع خطوط
طولی کشیده و این ارقام را
در تحت این خط که مرتبه آحاد است
نهایت کنیم و ما را اگر عدد دیگر
به صورت که مطلب کنیم
نط را ما هم این را بالای
جدول بر بالای لو نویسیم و در
الط مقسوم علیه ضرب کنیم حاصل ضرب را که
یح لا است در تحت یح نه که در مقسوم است نوشته
از او نقصان کنیم باقی ماند الد خط عرضی در تحت یح لا
کشیده الد را در تحت این خط عرضی نویسیم
نط را در یح ضرب کنیم ب صو حاصل شد این را
در تحت الدب نوشته از او نقصان کنیم باقی الد
ماند بعد از خط عرضی در تحت نویسیم و بر نط ما

ح و	لو مد	لا	مد
	لب و	یح	
	الط	ه ه	ل
	یح	نه	ب
یح	نه	ب	
	الط	یح	الب

در تحت مو نوشته از او نقصان کنیم الد مو باقی ماند
این الد مو را در تحت خط عرضی نویسیم بدین صورت
و در مقسوم این ارقام ... له
مو باقی ماند و اگر خواهیم
... دیگر باقی ... را
نهایت کنیم و عمل ... ارقام
و همچنین ... خواهیم

باب سیم در

جذر و عمل جذر بطریق اهل
نجوم ... عمل جذر اهل
هند ... الا آنکه اهل
هند در ... علامت ...
مرتبه آحاد ... دو
خط ... مرتبه علامت دیگر
بعد از ... کنند
و احتمال مرتبه درجه ...

	لو	الط	الد
ح و	لو مد	لا	مد
	لب ح	یح	
	الط	ح ح	ل
	یح	نه	ب
یح	نه	ب	
	ه		
	الد ب	ی	
	ما	کد ما	یح
	ب	یح	مد
ح	[illegible]	مد	
	لد و		
	ب	یح ما	مد
	الط	ف یح	یح ل

در الب ضرب کنیم لا الح حاصل شد و نقصان این
از آنچه در برابر نهایت لب است نقصان ممکن نیست
از آنچه در برابر نهایت لب است که یب ... و ما
که ب است در تحت بعد از خط عرضی نویسیم و این ...
حاصل کرده الدح کنیم در مجموع لا الح نقصان کنیم
ع لب باقی ماند ایرانیر در تحت خط عرضی نوشتیم
بدین صورت و در ارقام باقی ماند این ب یح لب
و اگر باز مرتبه نهایت کنیم بعد از خط عرضی دیگر تحت جمیع خطوط
طولی کشیده و ما را اگر عدد دیگر به صورت که مطلب کنیم
الب را ما هم این را بر بالای جدول بر بالای رلط نوشتیم
و در الط ضرب کنیم ب لح حاصل شد این را در
تحت یح وضع کنیم از او نقصان کنیم به باقی ماند
خط عرضی کشیده در تحت این خط نوشتیم و الب در یح ضرب
کنیم د مو حاصل شد این را در تحت نه لب وضع
کنیم از او نقصان کنیم ب مو باقی ماند در تحت خط عرضی
نوشتیم و الب را در الب ضرب کنیم ما ند حاصل شد

معلس علیه راحته خطی یک مرتبه زاراهر دو جانب درجه
نمی جانب مرفوعات دخانب اجرا درجه علامت نقص
کسه داهل هند قیاس عمل ازعلامت اسرکننه
واهل نجوم ازعلامت امس اکر عددی طلب
کسه معروف اور اورنفس جوارانکه
درتحت علامت امس ایسه واحد درنقصان
کوراکوز ماراکه درتحت علامت اورانکه درتمامی ار
نقصان کوراکوز درنقدیر که درمرتبه امس اوجری
باشد وحول اسمی عددی بهر رقم انزاکون
علامت امس دورتحت ادهر مرتبه کهسه د
معروف اور اورنفس جوس ازانکه در
علامت امس ر نقصان کسه وما دالی ایه
نمرار خط عرض درتحت مقرص نه نوسته دنمرار ان
وه ما اسه رقم تحت د افزقه تکمرتبه کاب ب
نقص کسه نمرار انکه خط عرض ربالای رقم
نمی کوسته باشته باعر باشد محو داع
مارا

ماراکر عددی طلب کسه جول زوراورنفس حوس
وه رمعول خرکسه ممکن باشه طرح اورانکه در
علامت وام وار انکه درتمام ادت دجول حس
عددی بهر رقم ادر اور فوق علامت وام دورتحت
ادهر مرتبه کسه دوه باشد درتحت دمورانکه
درتمام تحت حرف کرده حاصل زاارانکه
درتحت علامت وام وانکه درتمام ادت نقصان
کسه وما د زاال باشد نمرار خط عرض
درتحت معوص نه وما رابس رقم ومرفوق علا
وام که نمونه رقم تحت د اود ده نعمی نقاط
کمه انکه درتمام ادت تکمرتبه کاب تمام نقل کننه
نمراران خط عرض تکمه محو ر زار فام تحت د کسه
باسه وعلامت دیگر نمرار به دنظر بی بهر کور عمل کننه
واکرام حسی عددی رکم تمامه ز فوق علامت وام
دوم تحت ادهر معروف کسه در ارقام تحت د
خط عرض تکمه محو کسیده امامی ازرقام باسو کمرتبه ب

ما نقص کننه ونعلامت دیگر کمرار نه دنظر بی بهر کور
عمل کننه وام حسی عمل تکسه ماکاه حو اهد اکر مطور
مطو ل دمه دار رقام عدد مطلوب تحت رکسه ه
نمونه تمام شود سطور دیکر از ار مطور زیاد ه کننه د
بهمان طراق خطی تکمرتبه علامات نقص کننه
وبال علامات عمل بهر کور رکای ازرنه مکه انکه عدد مطلوب
انجه ز مطو باشد عملی حو اهد شد واکر خواهند
دعمل سطر قطع کسه رقم زضبر سطر تحت باشد
مقاطع تحفه که دری دمرتبه ومجموع عدد سطر
تحت باسد مجمع اعیبا کننه دما د عدد مطلوب ازنو
باولس کننه دیکری د حاصل شود مارر مای که زوق
علامت لوسه انه حمر عدد مطلوب تنه نامشن
جواسیم احمر نه دم لوم مابه زاکرکم جه ول
نطریق د دو طریق عمل اهل هند رسم کنم واس ارقام را
درتحت خط عرض رسم حول ۲ درجه کوربالای او
اوعلامت نقص کنیم واهم حسی ازقام سرکوعات ب
نه

نه ودرجات کوریم واکر عددی که معروف
اور اورنفس حوس ازانکه درتحت علامت امی باشه
نقصان لوال کوطلب کنیم ر زاما فهم اوزا
ربالای علامت امی دورتحت اال مکه کنیم اددرنفس
حوس مر کنیم مط شدرزا ۵ نقصان کنیم ا
با د با نه خط عرض درتحت مط کسیدیم وا تا ا
درتحت خط عرض مرت کنیم ر رالضعف کرده
تکمرتبه کاب ل نقص کنیم وخط عرض ربالای وسکا
ر کشیدیم تا علامت اوضح باشه بزین صورت
مارطلب کنیم
اکر عددی معروف زورا
درنفس حوس که
دورانکه نقص کنیم
نقف ل
لوانکه ارانکه درتحت
عددیت
وام وررانکه دربیان
ادت ۵
زاما فهم رفوق عدد
۵ لم ددرتحت
ادهر مرت کنیم پس
حاصل کرن ب
روسو در مدنه ای

است در تحت اه مت که هم رد چهی حـ مبسوط
ه حاصل ضرب درجه درجه و در تحت ید که مضروب فیها
واقع است لس اـ از اه نقصان کنیم ه باقی ماند
خط عرضی در تحت اـ کشیدیم و ح را در رقم دو در
د مت کنیم با ه را در نفس ح ضرب کنیم
اه شد در تحت ه می دو است مضروب فیه
وضع کنیم و از ه نقصان کنیم لو باقی ماند بعد از خط عرضی
سما و است ه معوض ... است کنیم ه نصف
کنه با ید کنیم ... کنیم و خط عرضی او علامت
صورت به بده کشیدیم ... صورت

با طلب کنیم
اورا و از ارقام
چون از آنکه
و از آنچه ...
نو ... الف را
و تحت علامت سیوم

اگر عدد ... مضروب
که ... مضروب در نفس
در تحت علامت
اول نقصان
با ... رو ف
نوشتیم پس اورا

در ید ضرب کنیم ه ح شد در تحت ه لو
مت کرده از و نقصان کنیم ح باقی ماند بعد از خط
عرضی در تحت لو نوشتیم با الب را در ح
ضرب کنیم ه م شد در تحت ح لو نوشته
از نقصان کنیم لو باقی ماند در تحت خط عرضی مت
کنیم با الب را در نفس خود ضرب کنیم
ح د شد در تحت لو م نوشته از و نقصان
کنیم ح لو باقی ماند در تحت خط عرضی نوشتیم
الب را مضاعف ساخته و را در فرود هم شد
وضع از ارقام سطر تحتانی بده هم شد و باقی
از ارقام عدد مطلوب الجذر ح لو شد از ارا
با ارقام سطر تحتانی ... کسر حاصل شد پس

جذر عدد مطلوب
الجذر مجموع از ... باشد
که ... علامت نوشته
ایم با ... کسر صورت

باب چهارم در معرفت جنس هر یک از حاصل
ضرب و خارج قسمت ... واحد یعنی دانستن آنکه حاصل
ضرب یا خارج قسمت از کدام مرتبه است از مراتب
مرفوعات و درج و اجزای درج مثل دقایق و ثوانی
و غیران طریق آن است و از برای درجه صفر کیریم
و از برای دقیقه واحد و از برای ثانیه اثنین و از برای
ثالثه ثلثه و از برای آنچه بعد از او است بهر یک مرتبه
یک عدد زیاده کنیم و هم چنین از برای مرفوع مره
واحد کیریم و از برای مثانی اثنین و از برای مثالث
ثلثه و از برای آنچه فوق او است بهر یک مرتبه یک عدد
زیاده کنیم پس اگر مضروب و مضروب فیه هر دو
از جنس درجه باشند یا اگر از جنس درجه است
و یکی از جنس درجه نباشد ... اول
از و حاصل ... آنکه هر دو ... یکی
باشد از درجه ... باشد با هر دو
از اجزای درجه باشند یا آنکه هر یک در جانبی دیگر

باشد از درجه

باشد از درجه پس اقسام از چهار بیرون نباشد
و حاصل ضرب در قسم اول درجه باشد و در قسم
دوم از جنس مضروب و دیگر پس ضرب درجه از دقیقه
اهمال دقیقه باشد و در ثانیه اهمال ثانیه و هم چنین
در مرفوع ... مرتبه اهمال مرفوع مرتبه و علی هذا و در قسم
سیم عدد دو هر دو ... جمع کنیم حاصل ضرب در مرتبه
سمی عدد مضروبین باشد در تمام ... مضروبین
مثلا دقایق در ثوانی ثوالث باشد و ثوانی در
... ثالث در ... در قسم چهارم
اگر عدد مضروب و مضروب فیه برابر باشند
حاصل ضرب از جنس درجه باشد و الا حاصل ضرب
در مرتبه سمی فضل باشد و در ... فاضل پس ثوانی
در ... مرفوع مره باشد و ثوانی در روابع
ثوانی و این مرتبه ... کدام مرتبه مبسوط حاصل
ضرب است در جمیع اقسام الا معرفت جنس خارج
قسمت طریق آن است ... علیه ...

که او مضروب و مضروب فیه کدام تکرار قسم [illegible]
و خارج قسمت در قسم اول درجه باشد دوم قسم آنکه
اگر درجه مقسوم علیه فرا واقع کند خارج قسمت از جنس
مقسوم باشد و اگر درجه مقسوم فرا واقع کند خارج قسمت از جنس
مقسوم علیه باشد در خلاف [illegible] اخلاء اگر درجه
بر ثانیه قسمت کنیم خارج قسمت ثانی باشد و اگر درجه را
بر ثالث قسمت کنیم خارج قسمت ثوالث باشد
دوم قسم آنکه عدد مقسوم علیه و عدد مقسوم کمتر از
باشد خارج قسمت از جنس [illegible] درجه باشد و اگر
برابر باشد بفهم آنکه مرتبه مقسوم فوق مرتبه مقسوم علیه باشد
خارج قسمت سمی عدد فضل باشد در جنس صعود یعنی از جنس
مرفوعات باشد و اگر مرتبه مقسوم تحت مرتبه مقسوم علیه
باشد خارج قسمت سمی عدد فضل باشد در جنس نزول
یعنی از جنس اجزای درجه باشد مثلا اگر ثوانی را
بر روابع قسمت کنیم خارج قسمت ثانی باشد و اگر روابع را
بر ثوانی قسمت کنیم خارج قسمت ثوالث باشد دوم قسم

چهارم

چهارم عدد مقسوم را و مقسوم علیه را جمع کنیم خارج قسمت
سمی مجموع باشد در جانب صعود اگر مرتبه مقسوم فوق
مرتبه مقسوم علیه باشد و سمی عدد مجموع باشد در جانب
نزول اگر مرتبه مقسوم تحت مرتبه مقسوم علیه باشد
پس خارج قسمت مرفوع مرتبه زوج ثانی ثانی باشد
و خارج قسمت ثانی مرفوع مرتبه ثوانی و مراد از مرتبه
مقسوم مرتبه باشد که درجه دارد مقسوم علیه [illegible]
هرگاه که مقسوم و مقسوم علیه [illegible] در جدول [illegible]
مثلا اگر ده دقیقه [illegible] دقیقه خواهیم [illegible]
مقسوم علیه چون [illegible] در جدول [illegible]
ده دقیقه [illegible] مرتبه [illegible]
حاکم مرتبه باشد [illegible] مقسوم علیه واقع [illegible]
در صورت مقسوم باشد نه دقیقه اگر [illegible]
و عدد است [illegible] مرتبه [illegible]
و علامت این مرتبه درجه است اگر در مرتبه درجه
باشد رقم صفر و [illegible] علامت از جنس درجه باشد

و اگر علامت این مرتبه درجه باشد مرتبه آن
رقم سمی نصف عدد آن مرتبه است که در تحت آن
علامت واقع است در جانب آن مرتبه پس صفر
مرفوع مره باشد و صفر رابع ثانی و صفر ثوالث
ثانی و صفر روابع ثوانی و چون رقم علامت این
معلوم باشد ارقام دیگر علامات از جنس [illegible]
باشد [illegible] پس اگر رقم صفر
در علامت [illegible] از جنس ثوانی باشد رقم علامت
دوم از جنس ثوالث باشد و رقم علامت سوم
از جنس روابع و [illegible] اگر رقم علامت این
از جنس ثانی باشد رقم علامت دوم از جنس
مرفوع مره باشد و رقم علامت سوم از جنس درجه
باشد و رقم علامت چهارم از جنس دقیقه و علی هذا
باب پنجم در بیان [illegible] امثال [illegible] اهل
هندسه [illegible] که اهل [illegible] طرح می کنند [illegible]
[illegible]

[illegible]

که [illegible] نط طرح کنیم لو [illegible]
[illegible] نط [illegible]
[illegible] لو [illegible] لو [illegible]
نط باشد [illegible] نط طرح کنیم
[illegible] مط [illegible] معلوم شد [illegible]
[illegible] خارج قسمت نط طرح [illegible]
[illegible] مقسوم علیه نط طرح کنیم [illegible]
[illegible] طل [illegible] نط [illegible] نط
[illegible] لد لو [illegible] نط طرح کنیم
م [illegible] نط طرح [illegible] م
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] نط [illegible]
[illegible] لد [illegible]
[illegible] لد [illegible] نط لو [illegible]
له [illegible] ام [illegible] نط
[illegible] لد [illegible]

چه از کره دیم نقط نقط طرح کردیم د ما مانند صحن مقلوب شده

باب ششم

فصل

در ساحت و آن کامل است و مقدمه دو فصل

در بیان بعضی اشیا و دانستن آن قبل از دانستن طریق

ساحت از لوازم است برای ارباب الباب و اصحاب حساب رسانیده

نمانند و هر چه قابل آن است جسمی باشند یعنی شیء که به سوی او اشارت

شود از سه بالاتر است یا نظر با عرض و آنکه خطی موهوم با عرض این جسم بود

وصل قابل است و اگر اصلاح قسم می‌شود با انقسام می‌پذیرد دیگر

سطح طولی و عرضی قسمت شود با انقسام در سه می‌پذیرد [نقطه]

طول است پس آنکه خط گویند با انقسام در جهت طول و عرض

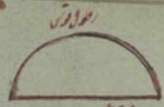
از آن سطح می‌باشند یا از جهت طول و عرض و عمق هر سه آن را

جسم تعلیمی می‌خوانند و باید دانست که نقطه نهایت خط است

و خط نهایت سطح و سطح نهایت جسم و خط دو قسم است مستقیم و منحنی

و منحنی مستقیم است و آن خط بود که در آن فرض کنند چون بر می‌گردد

از یک سو وطرف وسط خط پوشیده شود بعضی چنین تعریف کرده‌اند خط مستقیم



عبارت از خطی است و قوس خطوط و آنچه میان العقطین باشد و صورت

آن مستقیم است یعنی که از یک طرف و نیمه

و سطح دو قسم است مستوی و غیر مستوی است و بیان هر یک

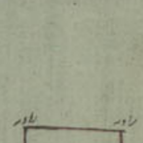
نقطه آنکه از سطح باشد اگر خط مستقیم وصل کنند آن خط از آن

سطح جدا نباشد و اصلا انخفاض و ارتفاع و تباین نداشته

باشد و غیر مستوی که در این باب باید دانست و از احاطه

خطوط با سطح یا از احاطه سطح به جسم تعلیمی مساوی شود اشکال

می‌خوانند و زوایه دو قسم است سطحیه و جسمیه سطحیه آنست که



از احاطه دو خط بر سطح پیدا شود و آن سه قسم است قائمه و منفرجه

و حاده قائمه آنست که از احاطه دو خط بر سطح و جهتی باشند

و چهار زاویه متساوی حادث شوند

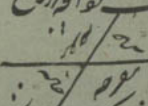


مثل این صورت منفرجه و حاده است

و الله اعلم

و چون دو خط بر یک خط واقع شوند حادث شود آنچه از آن زاویه

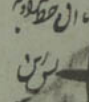
منفرجه گویند و آنچه خوردتر حاده



و جسمیه آن است که از احاطه سه سطح یا زیاده بجسم حادث شوند

مثل مخروط و مکعب خانه و غیره و هرگاه قائم شود خطی مستقیم بر خط

دیگر بر سطح بر موضع قیام زاویه‌ها حادث کنند آن خط را عمود



قائمه گویند و آن خط را عمود گویند مثل این

خطوط طول را عمود گویند و هرگاه دو سطح مستوی را که با یکدیگر

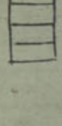
نزدیک بجنبیت و فصل مشترک آنها خطی است و در یک از دو سطح عمود باشند از سطح دیگر

مر و ل مخفف هر یک از سطحین عمود باشند بر دیگری و چون اجزای خط

متساوی باشند و از اول تا آخر در طریق شمس نقطه و وقتی باشند

به هیئت دائل بریک زینه باشند انشاء خطوط متوازیه

گویند و اگر دو سطح بر یک طریق باشند انشاء سطوح متوازیه گویند



لا حظ طولا وعرضا ملاقیه وهر کاه جهتی با جه ایدوب سطحی محیط اولسه

هیئت اجتماعیه سی عارض اولان شی اوله آنکا شکل دیرلر کوینه آنکچون شکل

مانیه جمهور اینمش شکل در اگرچه زمانه ایمه می تواند اولدی بر

بر اشکالک بو انواع واردر بوغ امثال حقیقه سنه الله قایلی شکل دار

بر قسم ایکی قسم اول اولدر که احاطه خطه ایله اولوبدر قسم

ثانی اولدر که شکلی احاطه سطح ایله اوله قسم اول اولکیدر

که اگر خط مستقیم ایله محیط اولسه آنکا سطح کوینه و اگر خط سطحی محیط اولسه

بر دایره اولان نقطه فرض اولنه و اول نقطه بر بر خط مستقیم

کشیده اولسه بر ایکی طرفی اوزره اولنه بر نقطه

سطحی را دایره دیرلر و اول خط را خطا مستقیمه نیز دیرلر

و اول نقطه را مرکز دیرلر و هر یکی ر خطا مستقیمه نصف قطر کوینه

و اگر خط مستقیم اوزری بیکدیگر محیط اولسه آنکا را قطر دایره دیرلر

و هر خط





و هر خط مستقیم دایره ده بر ایکی بدو باری تحقیق کنند از آن هر یک

ر دو قسم محیط دو عشر بر یک از آن نقطه دایره مجموعه سی دیر

ر دو قسم محیط پیدا قوس کوینه و هر خط آن نصف قوس آنکه

آن را هم کوینه و صورت تمامی مذکورات ادین دایره ظاهر اولور



و اگر شکل را نصف قطر دو قوس اولسه آنکا قطع دایره دیرلر



بر صورت و چون او قوس اول بر نصف

کمتر از نصف دایره نیز بر قوسی محیط اولسه آنکا شکل اقرب دیرلر

بر کوینه و او ششده بر نیز ... مثلث را قطر دو نیز

بعد بیکی را طول و دیکری را قصر قطر اول خط نسبت و ترایس اسد







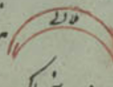
و قوس است و خط قطر خطی است و آن نصف او عمود اولسه بر او از آن طرف

با آن قطر بنهی اولسه بدین صورت است



و چون او قوس بیک سطح محیط اولسه هر دو قوس بیک طرف

مایل باشند آنرا هلال دیرلر بر صورت است



و اگر سطح سه خط محیط اولسه آنکا مثلث دیرلر

محض نمانه و اگر از یک زاویه ده خطی کشیده اولسه بر ضلعی

برابر است بوند اول زاویه سی را رأس کوینه و آن

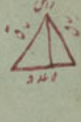
ضلع را قاعده باشند و ضلع باقی را ساق ادکوینه

اگر مجنس است و تمامی اضلاع برابر است آنرا متساوی الاضلاع دیرلر

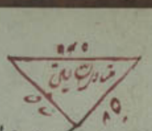
و اگر نوعی است و ضلعی دو برابر است و ضلع قاعده زیاده است











آنرا متساوی الساقین دیرلر و اگر اضلاع مختلف است آنرا مختلف الاضلاع

نامند و با اختلاف زوایا از هر یک از مثلثات را نوعی

دیرلر و اگر زاویه او قائمه است آنرا مثلث قائمة الزاویه

دیرلر و اگر منفرجه است مثلث منفرجة الزاویه و اگر حاده

حاده الزاویه می کوینه قال صاحب التحریر اکثر اضلاع ...

قائمه بعضی کم و بعضی زیاده است و اگر مساوی است ... زوایا قائمه

شکل مربع متساوی الاضلاع می کوینه و اگر قائمه است ...

برابر است زوایا قائمه نیست آنرا معین دیرلر و اگر زوایا قائمه

و اضلاع برابر نباشد لا هر دو ضلع برابر یکدیگر مقابله باشند

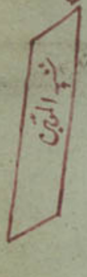
آنرا شبیه به معین دیرلر و ما عدا از اشکال ذی اربعة الاضلاع را

منحرف دیرلر و خط وصل مانند زاویه متقابل را زاوایا قطر

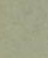
ذی اربعة اضلاع ... و اگر پنج خط مستقیم سطحی محیط باشد













و اگر خطوط برابر باشند از مخمسه چنانکه و الا در مخمسه انواع گویند و اگر خط آن سطح مخمس محیط شود و اگر خطوط ماوی باشند آن را مسدس گویند و بر این قیاس تا آنچه اضلاع زیاده می شود و اضلاع نسبت با هم متساوی باشند خط محیط که زیاده از ده اضلاع گویند الا قسم تا مختص مابه و اگر سطح مجسم محیط بود از سه سطح مختلف بود یعنی جسم مقدار نقطه فصل بود و در خطوط که در آن نقطه با سطح اخراج کنند متساوی یکدیگر باشند آن شکل را گره خوانند و آن نقطه خطوط مستقیم را از آن بر سطح کشیده شود مرکز گویند و آن خطوط را انصاف اقطار گویند و اگر سطح ... در سطح مستوی شکل گردی را قطع باید تا چار دایره ... حادث شود اگر بوعی قطع کنند و از مرکز بگذرد و آن دایره را عظیمه منطقه گویند و اگر بر مرکز نگذرد آن دایره صغیره خوانند و ...

رسان



از کرانهای ... ظاهر است ... نقطه ... بسیط قطعه ... از خطوط ... میانه او و محیط ... قطعه ... خطوط ... قطعه که همه برابر باشند از قطعه نصف قطوه ... گویند و چون خطی و صل کنند در جهتی واحد میانه دو دایره ... تا دایره تمام کنند ... از اول ... شکل ... مستدیر گویند ... خط ... که از دایره ... خوانند و هر یکی ... قطعه ... پس اگر ... عمود باشند ... و اگر آن محیط دایره و نقطه ... بر سطح آن دایره باشد و خطی مستقیم وصل کنند ... از ... تا ... وضع ... شکل ... مخروطی ... گویند و خط ... نقطه ... خوانند پس اگر سهم عمود ... بر مرکز آن

زیرا که ... گویند و الا مائله باشند و اگر مخروط را قطع ... سطح مستوی ... قاعده او باشد آن قطع مخروط ... قاعده است مخروط ناقص ... و چون شکل سطح ... رسم کنند و در نقطه ... از آن سطح ... خطوط ... آن سطح کنند ... خطوط ... مستوی ... و اضلاع آن شکل سطح ... خواهد شد آن شکل کثیره الاضلاع ... مخروط ... گویند و چون آن شکل ... کثیره الاضلاع متساوی در سطح رسم کنند چنانکه اعداد اضلاع هر دو ... متساوی ... شکل ... آن شکل را ... گویند و چون ... شکل ... محیط متساوی الاضلاع شود ... گویند مثل شکل ... و اگر ... مربع ... محیط ... چنانکه ...





و امثال آن فصل اول در ... خطوط و سطوح مستویه ... مساحت ... شکل ... و ... است هر چند شکل اول شکل مستدیر ... دایره ... قاعده ... آن قطر ... چند ذراع است و قطر ... از خطی مستقیم ... دایره ... کشیده شود ... بطرف دیگر ... و آنکه ... محیط دایره ... قطر ... نصف قطر ... نصف دایره ... بالعکس ... ربع قطر ... دایره ... ربع دایره ... مساحت سطح مستدیر ... شکل ...



کوشیده نماید و دوربین بصورت برحست قطر چهار ده ربع آنست
پس نیمه چهار مساحت دایره چهل و چهار ربع است و اینکه
... سبع قطر نباشد هرگاه نصف قطر را نصف است
و نصف دایره هست و دو است ضرب نمائیم بیست و یک چهار ربع
می شود مساحت کل دایره است یا نصف دایره را یک ثلث دو است
و نصف قطر هفت است ضرب نمائیم هفتاد و هفت می شود و حول ربع قطر
و سه ربع نیم است در تمامی دایره و هشتاد و چهار ربع است ضرب نمائیم
نیز منصف ... و چهار است و عکس دو نیز به خصوص است که
لا یخفی علی ذوی الالباب اما مساحت قطاع دایره کوشیده
نمایند و قطاع دایره عبارت از قطعه دایره و محیط شده
باشد بآن دو خط مستقیم و ملتقای هر دو بر مرکز باشد
و آن دو خط را نصف قطر خوانند و آن دیگر طرف قوس است نصف قطر

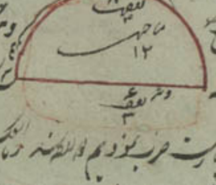
هر دو را با هم جمع نموده یکی را نصف قطر
در نصف ...

در نصف قوس ضرب نمائیم لامحاله مساحت قطاع است
مثلا قطاعی که مساحت قوس او ده و نیم ربع باشد و مساحت نصف
قطر یک و نیم ربع باشد هرگاه نصف قطر را با یک و نیم ربع
در نصف قوس او پنج و نیم ربع است ضرب نمائیم ... ربع می شود
و مساحت [illegible] قطاع باشد بهمین سبیل است



اما مساحت مرکزی کوشیده نماید و شکل قطر عبارت
از قطعه دایره و خط مستقیم محیط شده و آن خط را وتر خوانند
و خطی که ما بین نصف قوس و وتر است سهم خوانند و آن ... است

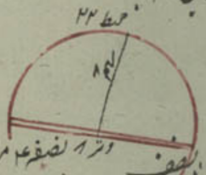
با آنست و قوس نصف دایره است یا اعظم از نصف دایره
یا اصغر کوشیده نماید و مساحت آنکه نصف دایره است
بدین طریق است و ضرب نماید نصف در ... و در نصف قوس او
بدین شکل و مثال شده مثلا در ...
مساحت قوس ... و مساحت در ...
نصف وتر که ... است در نصف

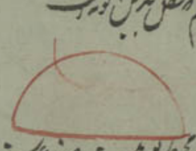


قوس و ... است ضرب نمودیم ... شد ... از ... اعظم
از نصف دایره یا اصغر است ... نصف وتر را
مربع ... در ... سهم قسمت و خارج قسمت ... شد
سهم ... قطر تمام دایره باشد ...
و نصف ... نصف قوس ضرب کنی ... دوار ...
نصف وتر را در ... و در ... سهم نصف قوس ضرب کنی ...

الحمد لله ...

الحمد لله که دانسته شد ... اگر قوس اعظم باشد ... از ...
محفوظ است اگر قوس اصغر باشد که لامحاله مساحت قوس ...
اما مثال قوس اعظم و شکل بدین گونه است

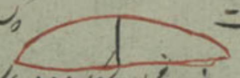




کوشیده نماید محیط ... است و ... ربع است ... ربع
وترکه چهار است مربع ... بر ... سهم ... است
قسمت نمودیم خارج قسمت ... سهم ... نمودیم
ده شد ... قطر دایره ده است نصف آن ...
در نصف قوس ... ده است ضرب کردیم ... ربع ...
که ده ... نصف وتر را ... است در ... سهم ...
از نصف قطر ... است ... ضرب نمودیم ...
کردیم نصف ... ربع ... اما مثال قوس اصغر و شکل او

... نصف ... در ... سهم
...
بس قطر دایره تمام ده ...
نصف قطر ... نصف ... زده
... در ... زده ...
... نصف وتر را ... است ...
... است ... ربع ...
و ... ربع ...

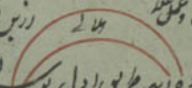
هس نوع است دانسته و سطح ...



کوشیده نماند که محیط این شکل ده ذرع است و وتر او بیست
ذرع و سهم چهار ذرع پس نصف وتر که ده است مربع ساختیم صد شد آنرا بر سهم
سهم که چهار است قسمت کردیم خارج قسمت چهار است و چهار را بر سهم که چهار است افزودیم
و از نصف آن معلوم شد که قطر تمام دایره و نصف آن است
و قطر نصف است در نصف قوس ضرب کردیم حاصل ...
نگاه داشتیم پس نصف وتر را در تفاضل سهم و نصف قطر
ضرب نمودیم آنچه شد از آنچه نگاه داشته بودیم
کم نمودیم باقی ذرع ... بماند و این مساحت قوس است
اما مساحت شکل اهلیجی طریقش آن است که چون قطر

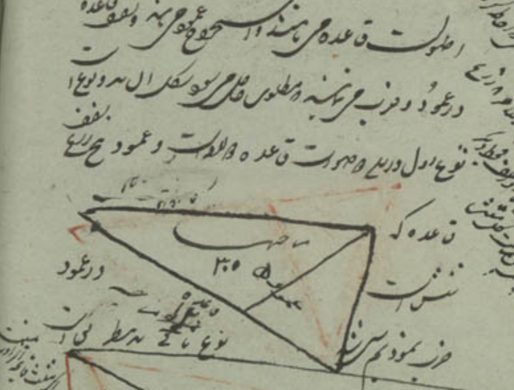


اطول به قطعه دایره ساخته شود مساحت قطعه دایره
هر یکی ساخته شود و مساحت شکل هلالی بهر طریقی است
خط مستقیم بهر دو طرف وصل کنند که قطعه دایره سازند
مساحت یابند و مساحت قطعه اصغر از قطعه اعظم نقصان کنند
باقی مساحت شکل هلالی باشد و صورت او هم بود



و این شکل مثلث و عمل او ... هلالی از این قبیل مساحت آن
بهر دو طریق سوال کرده اند طریق اول کوشیده نماند مثلث
عبارت از شکلی است که ... خط مستقیم احاطه کرده باشند
حال خالی نیست که مثلث قایم الزاویه است یا نه اگر قائم
الزاویه است طریقش آن است که حاصل مساحت یک ضلع قایمه را
در ضلع دیگر ضرب نمایند که مساحت مثلث است و به این دو طریق
سوال کرده اند و آن چنانست که در ضلع قائم الزاویه بگیرند

اطلوب است قاعده می باشد و مسقط عمود می باشد و نصف قاعده
در عمود ضرب می نمایند مطلوب حاصل می شود شکل اول هر دو نوع است
نوع اول در مثلث صورت قاعده ... و عمود ... ذرع بنصف

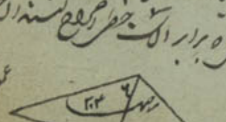


قاعده که ... نصف است در عمود ضرب نمودیم ... نوع ... بهر طریق است

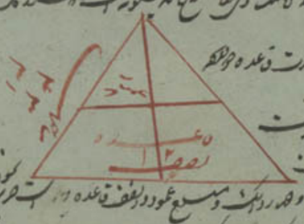
حال خالی نیست که مثلث ... اضلاع است یعنی بر سر ضلع
او برابر است یا ... است یعنی دو ضلع دو برابر ...
ضلع قاعده می باشد ... مختلف الاضلاع است اگر متساوی الاضلاع
باشد ... طریقی مساحتش آن است که ...
بر نصف ضلع برابر اکثر ... کنند ...



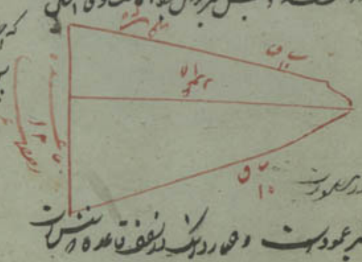
عمود ...



عمود ... و آن ضلع ... قاعده ... و ... عمود ... قاعده
... مسقط عمود ... نصف قاعده ضرب ... حاصل
باشد ... الاضلاع ... شکل ... گشته ...

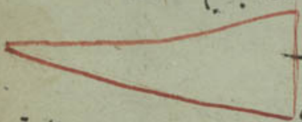


در این صورت قاعده ...
... ذرع است
و عمود ...
ذرع و ... و مسقط عمود و نصف قاعده ... ضرب نمودیم
... حاصل ...



و در این صورت
نیز عمود ... و ... نصف قاعده ... است
ضرب نمودیم ... ذرع ... نیز ... بود

و باید دانست که در صورت قاعده مساوی مساحت سه ساق
مساحت عمود مساوی را که مساحت یک ضلع است و قاعده هر سه عشره و نیم
عشره و نیم باشد و باید مساحت عمود همان است و اگر مختلف الاضلاع
قاعده است و اضلاع دو مساحت نیز در مساحت مختلفی قاعده بیش
او مساوی و در تفاضل یک ضلع را مربع می‌کنیم اگر حاصل شود در مساحت ضلع
اطول قسمت کنیم آنچه خارج قسمت باشد از حاصل ضلع اطول کم کنیم و باقی
را بالمناصفه دو قسم کنیم و از یک کمتر از آن مقدار مساحت نصف است
بنا کنیم بعد از آن عمود کشیم و عمود مساوی مساحت باشد و نصف
مساحت ضلع اطول ضرب کنیم [illegible] حاصل مثلث مختلف الاضلاع است



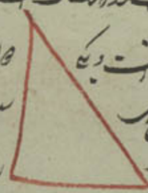
مثل در صورت
مثال در صورت است
یک ضلع او ده ذرع است و یک هفده ذرع و ضلع اطول بیست

یک ذرع

یک ذرع مساحت ضلعی را تقریبی دو که [illegible] مربع ذرع است
نصف حاصل [illegible] یک [illegible] از آن [illegible]
[illegible] ذرع [illegible] مربع [illegible] و [illegible] کسر است
[illegible] ضلع اطول کم کنیم [illegible] باقی [illegible] بالمناصفه
شش است آن نیز بعد [illegible] عمود [illegible] و عمود شش ذرع
و عمود را در مساحت کردیم [illegible] در نصف ضلع اطول
[illegible] ضرب نمودیم [illegible] و طریق [illegible]
در مساحت جمیع مثلثات است [illegible]
جمیع اضلاع مثلث را در مساحت [illegible] و جمع [illegible] مثلث
است و نصف مثلث محیط [illegible] نصف محیط مساحت
هر یک از اضلاع [illegible] و این تفاضل [illegible] دیگر
ضرب [illegible] حاصل [illegible] نصف محیط ضرب [illegible] جذر [illegible]

مساحت محیط

حاصل کنیم [illegible] مساحت مثلث است مثال در صورت [illegible] یک ضلع او
ده ذرع است و یک [illegible] ذرع و دیگری چهارده ذرع



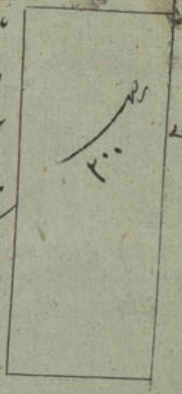
حاصل مجموع [illegible] سی و شش باشد [illegible] نصف محیط
مثلث [illegible] هجده است
[illegible] تفاضل او [illegible] چهارده است [illegible] چهار ماند
و [illegible] ده است [illegible] هشت [illegible] دوازده است شش ماند [illegible]
ضرب نمودیم [illegible] ضرب کردیم [illegible] شش
ضرب نمودیم [illegible] نصف محیط که هجده است ضرب
نمودیم [illegible] هزار [illegible] شش [illegible] جذر آن [illegible]
[illegible] مساحت مثلث [illegible]
و جذر [illegible] مطلوب [illegible]
باشد [illegible] مربع [illegible]

از [illegible]

[illegible] اصول [illegible] دوال رسم
قسم اول مربع مساوی الاضلاع [illegible] طول
و عرض [illegible]
[illegible] دوال [illegible] قسم
[illegible]
[illegible] اضلاع برابر [illegible]
[illegible] ضرب [illegible] ضلع [illegible]
[illegible] ضرب [illegible] طول [illegible] عرض [illegible] در صورت



[illegible] ده است
[illegible] ده است



و ضرب کنیم یک ضلع او که ده است در ضلع دیگر

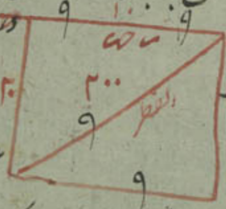
ده است ان بیست حاصل شود و این سطح مربع متوازی الاضلاع قائم الزوایا

حاصله و دو ضلع او را برابر است طول و عرض ... حاصل می شود

مساحت عرض او ده در طول

بالعکس ضرب ... مساحت حاصل بود

هر یک از این اضلاع عرض او



هر یک ده ذرع است و دو ضلع طول هر یک بیست ذرع

یک ضلع عرض که ده ذرع است در ضلع طولی که بیست ذرع است

ضرب نمودیم دویست ذرع حاصل شد و هو المطلوب و این متوازی

مربع الاضلاع قائمة الزوایا مستطیل حاصل شده و اگر قائم

الزوایا نباشد یا بعد متوازی ... است یا غیر آن

... متوازی ... است و این مساحت حاصل است

صاحب کنز

که ضرب کنی نصف یک قطر او در قطر دیگر و یا قطر او ... قطع

باشد و در چهار سطح ... قائمه ... حاصل این شکل حاصل شود

هر سطح ... قطر او ... است و یک ده ضرب نمودیم نصف قطر

او ... است ... در ... حاصل شده و این شکل را ... مربع

حاصل شد ... است چون



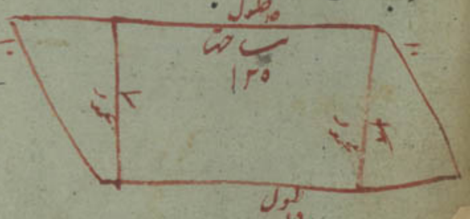


ضرب کنی یکی از طول ... دو عمود او

و مساحت طول این شکل حاصل شود

به این صورت است

ضرب نمودیم یکی از طول ... است و عمود او ده ... بیست



[illegible]

مختصر ... مساحت این شکل است و این شکل ...

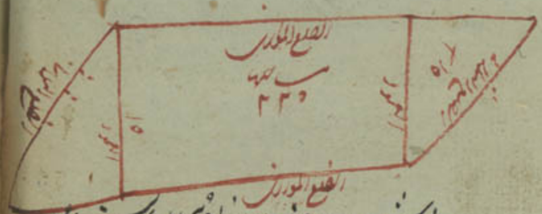
... مستطیل حاصل شده و ... حاصل شده اگر دو ضلع از متوازی باشند

و دو ضلع ... طرفین است ... دو ضلع متوازی او عمود

و ضلع قائمه یک ضلع متوازی ... دو ضلع متوازی ... عمود و نصف

مساحت ضلعی متوازی ضرب کنی در عمود ... مساحت آن صورت

... صورت ... است ... می شود



... دو ضلعی متوازی او ... است و عمود

و هر یک ... ضرب نمودیم نصف ضلعی متوازی ... است

... مساحت عمود ... حاصل شده و این شکل

مساحت

مساحت این شکل ... و ضلع عرض این شکل متوازی است

... الی غیر النهایه ... خطین ... نشود

... ضلع عرض ... بیگر ... و ...

... اگر ... الی غیر النهایه ...

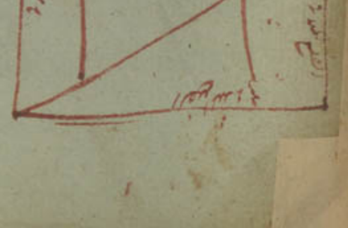
... خطین ... نشود ... خطین ... نباشند

و این خلاف قاعده ... است و از باب ... است قسم ...

... مربع الاضلاع ... و مختلف الاضلاع است

... مساحت ...

مساحت مربع مختلف الاضلاع ... موجب است



[illegible]

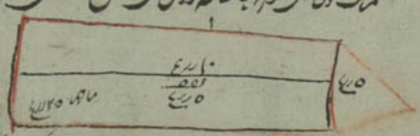
[illegible]

مدار را مخمس ایست که مسن یا منتظم و غیر ذلک لا نه و ان الالاضلاع

وار زوایا انه تا میبنند از منته طول مخمس [illegible]

بجهه میثث تقسیم کنم و منفا ر مساحت کنیم و جمع نمائیم

مساحت ان شکل حصول بنحو حاکه و ان شکل مخمس بوده می شود



واگر متساوی الاضلاع و الزوایا باشد بطریقی که مذکور شد

می توان بعد و بطریقی دیگر سوال کرده اند و ان این است

عدد اضلاع بسه را بنصف محیط ضرب کنیم حاصل عدد

اضلاع را از آن طرح کنیم آنچه بماند ... را انصاف

پس آن جمله بسه در مربع احدی از اضلاع ضرب کنیم

و تسع حاصل ضرب بگیریم و مربع ... ضلع را از آن

طرح کنیم

کم کنیم آنچه بماند نصف مخمس بکیری و در نصف محیط بگشی حاصل کنیم

مساحت مخمس باشد و آن ... هر صورت



منها مثالا ضلع این مخمس ده ربع است عدد اضلاع او ده ... نصف

در نصف محیط ضرب نمودیم ... عدد اضلاع

ربا کم نمودیم ... ماند ... سه را در

... مربع احد الاضلاع ... ضرب نمودیم

تسع حاصل ضرب ... مربع احد الاضلاع ...

... را از آن کم نمودیم ... باقی ماند

... نصف ضرب محیط ... حاصل

در نصف محیط ... ضرب نمودیم ... باشد

[illegible]



پس مساحت مسدس متساوی الاضلاع و الزوایا این ... است

و ما یابند بنوع دیگر هم سوال کرده اند ... مساحت مسدس متساوی

... می شود ... فی عدده شش ...

... احد الاضلاع را ... مساحت بالنصف

... از یک ضلع عشر و ثلث عشر ... آنچه ... در

آن ضرب کنند ... مساحت ... باشد مثلا مسدسی

دارای شش



هر ضلع او ده ربع

... صد ربع باشد

... از ده ضلع ...

عشر و ثلث عشر ... طرح

کردیم ... باقی

ماند ... در نصف اضلاع ... ضرب نمودیم ...





[illegible]



... مثمن ...

است ... ضلع

... و ...

... ضلع و ...

... باشد ... یک ضلع ... و ... ربع است

و در ضلع ... ضرب کنند ... حاصل ...

و این مساحت ... است و هو المطلوب

... الکتاب ... الملک ... الاحسن ... عبد

... سنه ... و عشر ... ماه ...

۱۲۱۴

اللهم

... و احقر ...

اغفر لکاتبه ...

محمد و آله

الطاهرین

[illegible]



۲۸۷

۴۸۷

۳۷۸
۱۸۹

اسم سحری که درین کاغذ مرخمه
بار نوشتیم که در اصفهان بکنیم
[illegible] محمد [illegible]



۳۲۱
۱۷۶

احکام زایجه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
دوشنبه	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح	[illegible]
دو چهار	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح	[illegible]
دو سه چهار	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح	[illegible]
سه چهار	صحیح	صحیح	صحیح	صحیح	صحیح	[illegible]
چهار پنج	صحیح	باطل	صحیح	[illegible]	صحیح	[illegible]

[illegible]